

شماره ۸، میزان / ۱۴۰۴

۸

ویژه هفته شهید

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مقاومت



با نوشته‌های:

- (دکتر هجرت‌الله جبرئیلی)
- (عبدالحفیظ منصور)
- (دکتر آریانفر)
- (جویا جهانی)
- (محمد اکرام اندیشمند)

عناوین:

- « شهید احمد شاه مسعود رح »
- « اندیشه سیاسی استاد برهان الدین ربانی رح »
- « گفتگو با جنرال محمد رسول عزیزی »
- « سه روز در رکاب فرمانده »

و ...

بسم الله الرحمن الرحيم



مقاومت ۸

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

صاحب امتیاز: جبهه مقاومت ملی افغانستان

مدیرمسئول: ابراهیم زبردست

سر دبیر: موسوی

صفحه آرایی: نورخیل

راه‌های ارتباطی:

صادق حسینی: +۹۸۹۹۳۸۰۶۹۰۱۳

تصویر روی جلد: قهرمان ملی شهید احمد شاه مسعود و شهید

صلح پروفیسور برهان الدین ربانی

ویژه هفته شهید



فهرست

سرمقاله / ۱

مقالات / ۳

- شهید احمد شاه مسعود رح / ۳

- اندیشه سیاسی استاد برهان الدین ربانی رح / ۱۲

- جایگاه زنان در کارنامه مسعود / ۱۵

نظریه / ۱۸

-نسبت جنگ و عدالت از منظر شهید احمد شاه مسعود / ۱۸

چهره‌ها / ۲۵

-گفتگو با جنرال محمد رسول عزیز / ۲۵

-شمایل احمدشاه مسعود / ۳۰

-پروفیسور برهان الدین ربانی / ۳۲

رویدادها و خاطره‌ها / ۳۶

-سه روز در رکاب فرمانده / ۳۶

لحظات تکان دهنده / ۴۳

-ضربه‌ای بر پیکر صلح / ۴۳

-روایت داوود نعیمی از شهادت قهرمان ملی شهید احمدشاه مسعود / ۴۷

-استاد پروفیسور برهان الدین ربانی در بیان مولوی محمد نبی بیان / ۵۰

تاریخ / ۵۴

-گردش وارونه تاریخ / ۵۴

شعر مقاومت / ۵۸

-بررسی شعر مقاومت / ۵۸

داستان کوتاه / ۶۱

-گردن‌بند / ۶۱

معرفی و نقد کتاب / ۶۶

-تحلیل کتاب احمد شاه مسعود: شهید راه صلح و آزادی / ۶۶



سرمقاله

زهر هجری چشیده‌ام که می‌رس

تاریخ افغانستان/ خراسان را در سده‌ی پسین به دو دوره می‌توان تقسیم کرد: سال‌های بدون مسعود و سال‌هایی که احمد شاه مسعود در قید حیات بود و برای مردم و کشورش یک نام و اعتباری در سطح منطقه و جهان کسب کرده بود.

باورم بر این بود، که با گذشت زمان تلخی از دست دادن احمد شاه مسعود رو به کاستی نهد و سرانجام فراموش شود، شاید برای کسانی چنین شده باشد، که ما کدام نظر سنجی و آماری در این باب در دست نداریم، ولی برای من و عده‌ی زیادی دیگر هر روزی که می‌گذرد، فقدان او بیشتر احساس می‌شود و دردش ریشه دارتر و سوزناک‌تر می‌گردد. زمانی می‌بینی، همه سران و رهبران افغانستان/ خراسان دهان بیگانه‌ها را می‌نگرند، تا آن‌ها برای شان راه آینده را ترسیم بدارند، نه از شجاعت انسانی خبری است و نه از حب وطنی اثری.

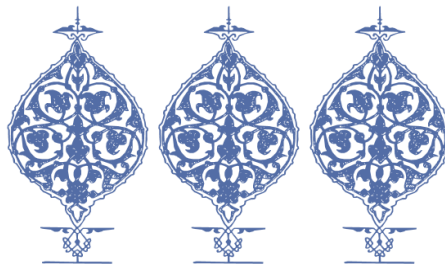
بارزترین تفاوت احمد شاه مسعود رحمه الله علیه با دیگران این است، که او خود تصمیم اتخاذ می‌داشت، و کشور‌های دور و نزدیک را آگاه می‌ساخت، زیرا مسعود بدین نکته باور داشت، که هیچ‌کسی از بیرون برای حل معضله پیش قدم نمی‌شود. سنگ‌اولی را باید خود مردم بدست خود بگذارند، کمر خود را برای کسب آزادی و استقلال کشور ببندند. او معتقد بود، که آزادی و استقلال متاعی نیست، که کسی آن را هدیه دهد، عزت و سر بلندی چیزی نیست که با تگدی‌گری آن را بدست آورد. باید خود اراده کرد، قبول خطر نمود و برای بدست آوردن آن آماده فداکاری و سربازی بود.

دهه‌ی اخیر ماه سنبله که در تقویم افغانستان/ خراسان "هفته شهید" نام گذاری شده است، بیش از همه از مدعیان پیروی از استاد ربانی شهید و احمد شاه مسعود شهید می‌طلبد، تا از نمایش‌های ظاهری و عام‌پسند عبور نمایند و به اصل مساله که همانا آزادی خواهی و استقلال طلبی این دو شخصیت کم‌نظیر می‌باشد، تمسک جویند. برگزاری محافل و صدور چند جمله‌ی دهان‌پرکن از مسوولیت‌ها چیزی نمی‌کاهد و اگر بصورت آگاهانه و برنامه‌ریزی شده باشد، به تقصیرات هم ما می‌افزاید.

در این وضعیت حساس از کسی، طلب معجزه نداریم، اما راستی و صداقت در هر شرایطی قابل اجراست. تنظیم یک برنامه‌ی مدون کدام مانع جدی در برابر خود ندارد. تشکیل یک ساختار مناسب و فعال برای جبهه‌ی مقاومت ملی افغانستان، هزینه‌ی نمی طلبد. دشمن هم از نظر داخلی و هم از لحاظ مناسبات خارجی در وضعیت دشواری قرار دارد، نارضایتی مردم فوران می کند، کسانی که ناسنجیده از تحریک طالبان استقبال کردند، امروز سر خورده و پشیمان شده اند، اختلافات و چند دستگی در صفوف آن ها با گذشت هر روز بیشتر می شود، اما کیست که از این فرصت استفاده برد و به مسوولیت های خویش عمل بدارد.

وقتی این همه ندانم کاری ها و ضعف ها را مشاهده می کنیم، درد فقدان مسعود رح زبانه می کشد و زبانه می کشد که در گفتن نمی آید:

**مصلحت نیست که از پرده، برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان سخنی نیست که نیست**





مقالات

نوشته: دکتر هجرت الله جبرئیلی



گستره‌های اعتدال‌گرایی اسلامی در اندیشه سیاسی قهرمان ملی

شهید احمد شاه مسعود رحمه الله

بخش نخست

مقدمه

در این شکی نیست که دین اسلام دینی اعتدال‌بنیاد و مبتنی بر میانه‌روی و وسطیت است. اسلام دین یسرو آسانی است که در برابر تشدد و سخت‌گیری قرار می‌گیرد. اسلام دینی است که در آن تفریط و افراط و غلو و کم‌توجهی وجود ندارد. در واقع دینی که شریعت آن، آخرین دین و قانون الهی است که از سوی خداوند برای همه مردم در شرق و غرب عالم نازل شده است، باید اعتدالی و میانه‌رو باشد.

فهم اسلام از الله متعال، یک فهم میانه‌روانه است، همان‌گونه که صاحب رسالت این دین، برگزیده‌ترین پیامبران، حضرت محمد - درود و سلام خدا بر او باد -، بر عهده داشت؛ یک انسان والا، معتدل و کامل بود. همچنان دعوت اسلام یک دعوت شامل و معتدل بود که مخاطب آن مرد و زن، ثروتمند و فقیر، بیمار و تندرست می‌باشد.

از همین جهت است که میانه‌روی از طریق مطالعه اعتقادات، اصول، مبانی علمی، اخلاق، عبادات، شریعت‌ها و احکام آن قابل دسترسی است؛ به عبارت دیگر، اعتدال و میانه‌روی ویژگی بارز تمام جوانب دین اسلام است. در بسیاری از آیات قرآن، اسلام به عنوان «صراط مستقیم» توصیف شده است، مانند آیه‌ای که خداوند در آن می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [1]

همچنین بندگان از خداوند درخواست می‌کنند که هدایت به صراط مستقیم را برای آنان آسان گرداند، چنان‌که در آیه‌ای آمده: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» [2][3].

قهرمان ملی خراسان/افغانستان شهید احمد شاه مسعود، به عنوان یکی از فرماندهان و رهبران اسلام‌گرای میهن، همواره بر اعتدال، تعادل و درک درست دین اسلام تأکید داشت. او باور داشت که اسلام باید نه تنها راهنمای اخلاق و رفتار فردی باشد، بلکه فهم از اسلام باید با آگاهی و سنجش، منطق و احترام به فرهنگ و عنعنات ملی در صورتی که مخالف شریعت و عقلانیت نباشد، همراه شود. مسعود به این موضوع پایبند بود که حفظ هویت و ارزش‌های افغانی، با پذیرش پدیده‌های نوین عصر جدید و تطبیق با تغییرات زمان، مانعی ندارد و حتی عامل پیشرفت جامعه است. قهرمان ملی مامعتقد بود که پذیرش تجدد و نوآوری، بدون از دست دادن ریشه‌های فرهنگی و سنتی، راهگشای توسعه و پیشرفت جامعه است. این نگرش نشان‌دهنده بینش متعادل، تدبیر و آینده‌نگری او در هدایت جامعه است.

در این مقاله در ابتدا مفهوم لغوی و اصطلاحی اعتدال، مفاهیم هم‌پیوند اعتدال مانند وسطیت، اقتصاد، استقامت و خیریت بررسی می‌شود. و در قسمت دوم گستره‌های اعتدال‌گرایی اسلامی در اندیشه سیاسی قهرمان ملی شهید احمد شاه مسعود بررسی خواهد شد.

یکم. مفهوم شناسی

برای فهم بیشتر اعتدال، لازم است تا مفهوم لغوی و اصطلاحی اعتدال بررسی شود.

الف. مفهوم لغوی اعتدال

اعتدال از ریشه عدل برگرفته شده است، از این رو نخست مفهوم عدل پژوهش شود. "العدل" در لغت به معنای "التساوي وعدم التمييز"، تساوی و عدم تبعیض است. به عنوان مثال گفته می‌شود: "عدلته حتی اعتدل: أي أَقَمَّتُهُ حَتَّى اسْتَقَامَ وَاسْتَوَى؛ یعنی آن را به گونه‌ای اصلاح کردم که درست و متوازن شد."

برای فهم و درک بیشتر عدالت می‌توانیم مفهوم مخالف آن را بررسی کنیم، در این معنا عدالت ضد ظلم و جور است [4].

پس از آن که مفهوم عدل شناخته شد، زمان آن فرارسیده است که مفهوم اعتدال بررسی شود. اعتدال در معنای لغوی "هو القصد من الأمور ويعني التوسط وعدم مجاوزة الحد"، یعنی میانه‌روی در کارها، در حد وسط ماندن و عدم تجاوز از حد معین می‌باشد.

برابر واژه لغوی اعتدال در زبان عربی "الاقتصاد" است. به عبارت دیگر: "الاعتدال: هو التوسط بين حالين؛ اعتدال به معنای تعادل بین دو حالت است، مانند اینکه بگوییم بدن فردی معتدل است بین بلندقدی و کوتاه‌قدی، یا قناعت، مانند اعتدال در خوردن و نوشیدن، و توازن در نظر و رأی.



هر چیزی که متناسب یا متعادل باشد، در حالت اعتدال قرار دارد. در زبان عربی، اعتدال، استقامت و استواء معنای مشابهی دارند[5].

ب. تعریف اصطلاحی اعتدال
مانند مفهوم شناسی لغوی، در نخست مفهوم اصطلاحی عدل و سپس مفهوم اصطلاحی اعتدال بررسی می شود.

عدل یا عدالت در لغت 'هو إعطاء كل صاحب حق حقه؛ دون إفراط ولا تفريط'[6]؛ عدالت یعنی دادن حق هر حقدار، بدون افراط یا تفريط.

به عبارت دیگر، تعریف اصطلاحی عدالت در اسلام عبارت است از:

"هو وضع الشيء في الموضع الذي أمر الله -تعالى- به أن يوضع، لأنه -سبحانه- يعلم بما يصلح الكون وما يناسب كل أحد فيه"[7]؛

قرار دادن هر چیزی در جایگاهی که خداوند -متعال- دستور داده است که قرار گیرد، زیرا خداوند -سبحانه و تعالی- می داند که چه چیزی برای جهان و هر فرد در آن مناسب است.

در معنای دیگر، عدالت به معنای مساوات است. با این معنا در قرآن کریم وارد است:

(وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ [8])
"و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید".

مطابق این آیه قرآن، عدالت به معنای حل و فصل اختلافات و دعاوی طبق آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمده است، و دادن هر حق دار حقش بدون افراط و تفريط است.

لفظ "القوام" در قرآن کریم معنای عدالت را می رساند: "وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا [9]"

"و کسانی که هنگامی که انفاق می کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو، راهی میانه را برمیگزینند".

قوام به معنای چیزی است که میانه روی بین دو حالت باشد. به عنوان مثال، انفاق مؤمن بین اسراف و بخیلی است و تمام شریعت خداوند، میانه روی است.

اعتدال از نظر اصطلاحی به معنای همان استقامت، استواء و تناسب و میانه روی بین دو حالت است؛

یعنی نه تجاوز از حد مطلوب و نه کوتاهی از آن. همچنین اعتدال به معنای اقتصاد و میانه روی در

امور است و بهترین روشی است که مؤمن برای انجام وظایف خود نسبت به پروردگار و نفس خود پیروی می کند.

اعتدال یعنی میانه روی بین دو حالت بدون افراط و تفريط، غلو و بی توجهی. [10]

همچنین اعتدال به معنای اقتصاد و میانه روی در امور است و بهترین روش برای مؤمن است تا وظایف خود را نسبت به پروردگار و نفس خود به نحو احسن انجام دهد.

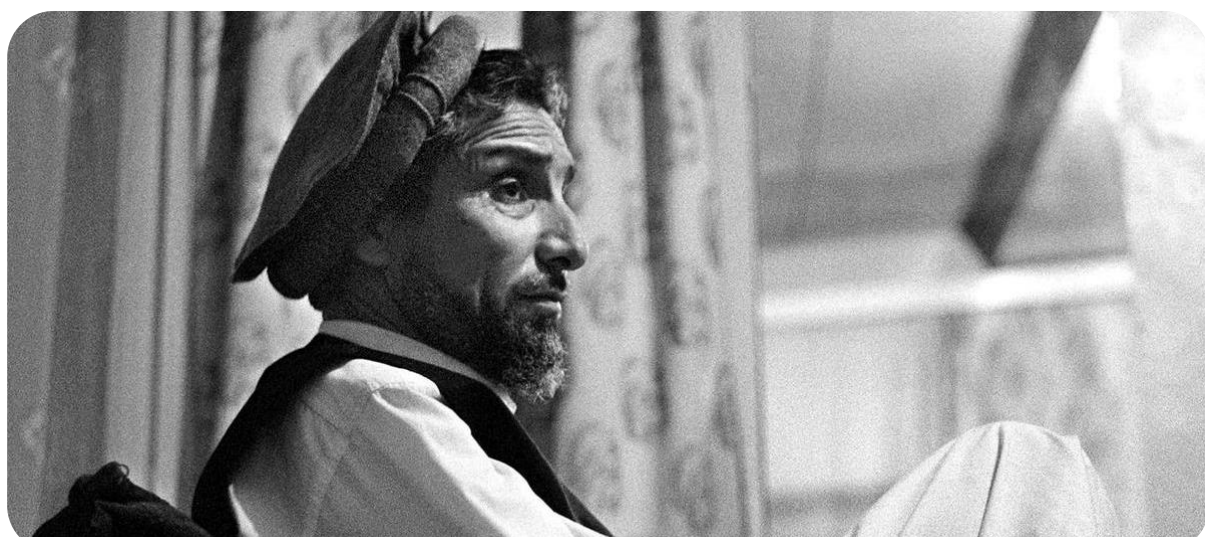
اعتدال به معنای استقامت، تزکیه، استواء و میانه روی بین دو حالت است؛ یعنی نه تجاوز از حد

مطلوب و نه کوتاهی از آن. همچنین اعتدال به معنای میانه روی و اقتصاد در امور است و بهترین روش برای مسلمان است تا وظایف خود را نسبت به پروردگار و نفس خود به جا آورد.

میانه روی به معنای عدل و انتخاب درست است، و بهترین و مفیدترین امور برای مردم است. میانه روی به معنای اعتدال در تمام امور زندگی، از جمله

شیوه ها، موقعیت ها و رفتارها است. بنابراین، میانه روی فقط یک موقعیت میان سخت گیری و انحراف نیست، بلکه یک رفتار اخلاقی و رویکرد فکری

است [11].



یکی از برابرواژه‌های دیگر، وسطیت است. در دنیای معاصر فکری عرب‌زبان، وسطیت بیشترین کاربرد دارد، به گونه‌ای که گرایش فکری "الوسطیة" در برابر گرایش افراطیت دینی و تروریستی، مطرح‌ترین گرایش به‌شمار می‌رود. وسطیت یا میانه‌روی در هر چیزی به معنای تعدیل آن است، به گونه‌ای که بهترین امور، اوسط آن است. در سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم تأیید شده است، زیرا ویژگی خیر بودن میانه‌روی از اینجا نشأت می‌گیرد که اطراف یک چیز دچار نقص و کمبود می‌شوند، در حالی که وسط یک چیز محافظت شده و محصور است.

وسطیت به معنای اعتدال با طبیعت انسان سازگار است، چون انسان تمایل به سستی و تنبلی دارد و راحتی و آسایش را دوست دارد. همچنین انسان بین قوت و ضعف، سلامت و بیماری نوسان دارد. بنابراین، وسطیت با حالت انسان هماهنگ است. امت اسلامی در شریعت، نبوت و رسالت میانه‌روی است. [12] میانه‌روی نه یک معیار انسانی است، بلکه ویژگی‌ای از ویژگی‌های اسلام است که شریعت به آن مزین است. این مفهوم را می‌توان در تمام جنبه‌ها و جزئیات اسلام مشاهده کرد [13].

دوم: گستره‌های اعتدال‌گرایی در اندیشه سیاسی قهرمان ملی شهید احمدشاه مسعود رحمه الله

در این بخش، در نخست فهم آمرصاحب از اعتدال‌گرایی اسلامی، اعتدال جنسیتی و جندر، اعتدال در هماهنگی ارزش‌های دینی، ملی و بین‌المللی، اعتدال در رهبری سازمانی، اعتدال حقوق برابر شهروندی، اعتدال در بنیادهای ملت‌سازی و دولت‌سازی، اعتدال در نوع نظام سیاسی؛ جمهوری اسلامی بر مبنای رأی مردم، اعتدال در نظام اقتصادی، اعتدال در اصلاحات اجتماعی و اعتدال در جنگ تبیین می‌شود.

۱. تبیین نگاه اعتدالی قهرمان ملی به اسلام احمدشاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/ افغانستان، همواره به دنبال یافتن حقیقتی بود که بتواند راه آینده‌ی ملت افغانستان را روشن کند. او در زندگی سیاسی و مبارزاتی خویش، اندیشه را هم‌سنگ عمل می‌دانست و از همین رهگذر، برای باورهایش پشتوانه‌ی فکری و منطقی جستجو می‌کرد.

اسلام؛ نزد انتخاب آگاهانه و نظام معقول بود، نه یک میراث خانوادگی و مدّری مقلدانه و کورکورانه. آمرصاحب فرمود:

«چون من مسلمان بودم و پس از یک سلسله مطالعات دریافتم که جز اسلام هیچ نظام و هیچ قانونی

نمی‌تواند زندگی معقول را تضمین کند، به این مفکوره پیوستم.» [۱۴]

در زمانه‌ای که مکاتب سیاسی گوناگون بر سرزمین ما سایه افکنده بودند، مسعود با روحی نقاد و اندیشه‌ای باز، همه‌ی این مکاتب‌ها را مورد تأمل قرار داد. اما هیچ‌کدام پاسخ‌گوی نیازهای جامعه‌ی افغانستان و انسان مسلمان نبود.

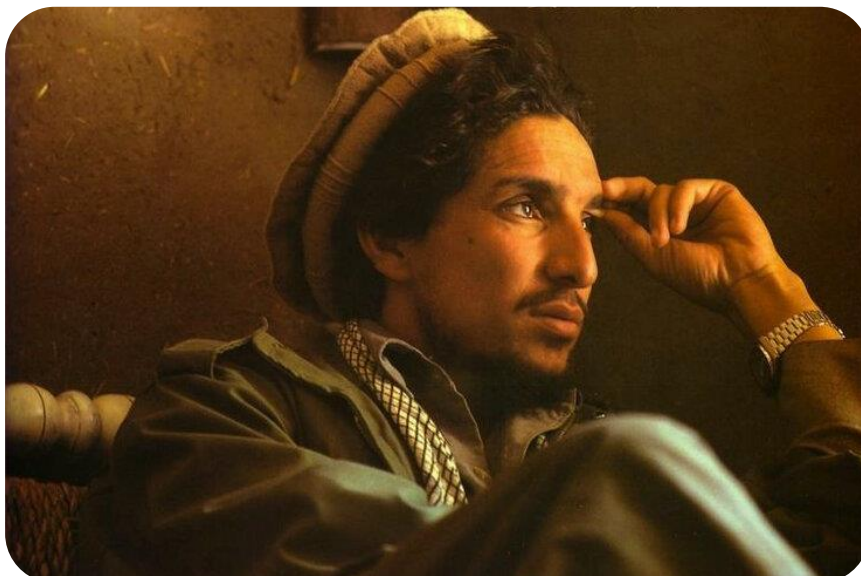
نتیجه‌ی این جستجو و مطالعه آن بود که مسعود اسلام را به‌عنوان یک نظام کامل و معقول انتخاب کرد؛ نظامی که به باور او تنها راه سعادت فردی و جمعی است.

شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/ افغانستان، همواره بر اعتدال، تعادل و درک درست دین اسلام تأکید داشت. او باور داشت که اسلام باید نه تنها راهنمای اخلاق و رفتار فردی باشد، بلکه فهم از اسلام باید با آگاهی و سنجش، منطبق و احترام به فرهنگ و عنعنات ملی در صورتی که مخالف شریعت و عقلانیت نباشد همراه شود. مسعود به این موضوع پایبند بود که حفظ هویت و ارزش‌های افغانی، با پذیرش پدیده‌های نوین عصر جدید و تطبیق با تغییرات زمان، مانعی ندارد و حتی عامل پیشرفت جامعه است.

او در یکی از مصاحبه‌های خود فرمود:

«...من گرویده و معتقد به يك اسلام بااعتدال باسنجش و راستین هستم که به عنعنات افغان [ستانی] خود احترام داشته تجدد و اساس پدیده‌های نوین عصر جدید را با آغوش بازپذیرا می‌باشم.» [13]

قهرمان ملی ما معتقد بود که اعتدال اسلامی، یعنی پذیرش تجدد و نوآوری، بدون از دست دادن ریشه‌های فرهنگی و سنتی، راهگشای توسعه و پیشرفت جامعه است. این نگرش نشان‌دهنده بینش متعادل، تدبیر و آینده‌نگری او در هدایت جامعه است.



۲. اعتدال جنسیتی و جندر در اندیشه

آمرصاحب شهید

شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/افغانستان، همواره بر حفظ حقوق زنان در جامعه و احترام به اصول اسلامی تأکید داشت. او باور داشت که زنان، از نظر دین اسلام، می‌توانند در انتخابات شرکت کنند و هیچ ممنوعیتی شرعی برای حضور آنان در عرصه سیاسی وجود ندارد. در یکی از مصاحبه‌های خود فرمود: «از نظر اسلام، اشتراک زنان در انتخابات ممنوع نمی‌باشد و ما هم از آن پیروی نموده، مخالف آن نمی‌باشیم» [15]. همچنین، او نشان می‌داد که رعایت حقوق زنان و ایجاد فرصت برابر، تنها با فراهم کردن شرایط مناسب اجتماعی و سیاسی امکان‌پذیر است و بدون این بستر، اجرای حقوق قانونی ممکن است با مشکل مواجه شود.

آمرصاحب اعتدال جنسیتی اجتماعی را نیز به رسمیت می‌شناخت و در کنار آن به جندر، یعنی مشارکت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تحصیلی زنان تأکید داشت.

او در باب نقش فعال و برابری زنان در جامعه و نظام سیاسی گفت:

«زنان نیمی از پیکر جامعه‌ی بشری هستند و در جامعه‌ی مدنی حق و حقوقی دارند. در نظام سیاسی‌ای که ما می‌خواهیم، زن حق رأی دارد، زن می‌تواند کاندید شود و به کارهای اجتماعی مشغول گردد» [16].

بدین‌گونه، شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/افغانستان، همواره بر اهمیت حضور زنان در جامعه و در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی تأکید داشت. از نگاه او، زنان نیمی از جمعیت جامعه هستند و حقوق برابر آن‌ها با مردان، شاخص یک جامعه مدنی و عادلانه است.

مسعود باور داشت که یک نظام سیاسی سالم، فرصت‌های برابر برای مشارکت زنان در آموزش، فعالیت اجتماعی و سیاسی را تضمین می‌کند. او بر این نکته تأکید داشت که محدود کردن زنان، نه تنها ناقض عدالت، بلکه مانعی برای پیشرفت جامعه است.

۳. اعتدال در هماهنگی میان مبارزه برای

ارزش‌های دینی، ملی و بین‌المللی

بر خلاف حرکت‌های افراطی دینی که تمامی ارزش‌های بومی ملت‌ها و ارزش‌های بین‌المللی را مخالف اسلام می‌دانند، آمرصاحب قائل به تلفیق و همگرایی میان این ارزش‌ها بود. قهرمان ملی خراسان/افغانستان اهمیت نقش مردم افغانستان در دفاع از ارزش‌های دینی، ملی و بین‌المللی را برجسته می‌سازد.

او در پیامی به کنگره آمریکا و رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، جورج بوش، نگاشت: «افغان [ستانی]‌ها از برای خدا و وطن بعضاً تنها و بعضاً ضمن جامعه‌ی بین‌المللی جنگیدند و با تمام ناملایمات، بالاخره همه، یعنی جهان آزاد و افغان [ستانی]‌ها، جلو توسعه‌طلبی را گرفتند» [17]. آمرصاحب با تأکید بر اینکه این مبارزه گاه تنها و گاه با همراهی جامعه بین‌المللی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که تلاش ملت افغانستان هم فردی و هم جمعی بوده و همبستگی درونی و همکاری بین‌المللی می‌تواند مسیر موفقیت را هموار کند.

این سخنان همچنین یادآور می‌شود که مبارزه برای ارزش‌های دینی و ملی، جنبه‌ای اخلاقی و معنوی دارد و فراتر از منافع مادی و سیاسی است. چنین مقاومت‌هایی، هم هویت ملی را حفظ می‌کند و هم به جامعه جهانی درس‌هایی از ایستادگی و استقلال می‌آموزد.

۴. اعتدال‌گرایی در رهبری سازمانی

اعتدال‌گرایی، انسجام و هماهنگی در رهبری سازمانی در هر حرکت مقاومت، به‌ویژه در مبارزه افغانستان علیه تجاوز و سلطه خارجی، یکی از ویژگی‌های راهبری سازمانی آمرصاحب شهید بود. او همواره تأکید می‌کرد که موفقیت یک جنبش تنها با رهبری هوشمندانه ممکن نیست، بلکه مشارکت فعال علما، مجاهدین و مردم در قالب یک سیستم منسجم ضروری است.

در واقع این را می‌توان چهار رکن انسجام سازمانی مقاومت دانست: هماهنگی رهبر، علما، مجاهدین و مردم. آمرصاحب در باب مشروعیت آتش بس جبهه پنجشیر با اتحاد جماهیر شوروی از این‌گونه اعتدال‌گرایی استفاده کرد و بیان داشت: «نظر به فیصله‌ی علما و مردم و مجاهدین، آماده گفتگو با شوروی‌ها شدیم تا ببینیم آنها چه می‌خواهند» [18].

از این گفتار، چهار رکن اصلی مقاومت، یعنی رهبر، علما، مجاهدین و مردم، هر یک نقشی مکمل و حیاتی دارند و در واقع اعتدال رهبری سازمانی را تضمین می‌کند.

رهبر مسیر حرکت را تعیین می‌کند و با تصمیمات استراتژیک خود، کل سازمان را هدایت می‌کند. علما با هدایت دینی و اخلاقی خود، ارزش‌ها و اصول مشروعیت را تقویت می‌کنند و باعث تقویت انگیزه‌های معنوی نیروهای مقاومت می‌شوند. مجاهدین و مردم به‌عنوان ستون‌های اجرایی و اجتماعی، با مشارکت فعال و پایبندی به اهداف مشترک، پیوند بین رهبری و جامعه را برقرار می‌کنند. این هماهنگی چهارگانه، نه تنها مقاومت نظامی بلکه مقاومت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را نیز تقویت می‌کند و شکست دشمن را در عرصه‌های مختلف تضمین می‌نماید.

۵. شهروندی مبنای حقوق اساسی؛ فراتر از مذهب و قوم

در دوران جهاد علیه نیروهای اشغالگر، افغانستان با تنوع گسترده قومی و مذهبی مواجه بود. شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/افغانستان، همواره بر این باور بود که وحدت و عدالت اجتماعی، شرط اصلی بقای ملت است و همه شهروندان مسلمان، فارغ از مذهب و قومیت، باید از حقوق برابر برخوردار باشند. در پاسخ به خبرنگار میثاق خون که نظر شما درباره اهل تشیع چیست؟ فرمود: «نظر من این است که نه تنها اهل تشیع، بلکه هر کسی که در افغانستان زندگی می‌کند و مسلمان است و در جهاد بر ضد اشغالگران سهمی داشته، باید حقوق‌شان داده شود» [19].

این نگرش نشان‌دهنده رهبری انسانی و عمیق آمرصاحب است که به شایستگی، تعهد و سهم افراد در دفاع از وطن ارزش می‌داد و نه وابستگی مذهبی یا قومی.

او می‌دانست که حفظ انسجام ملی و وحدت جامعه، تنها با رعایت عدالت و حقوق برابر ممکن است.

در حقیقت، این سخن بیانگر بینشی استراتژیک، اخلاقی و حقوقی است که می‌تواند شهروندی را مبنای حقوق اساسی قرار دهد.

این مبنا می‌تواند الگوی نسل‌های آینده باشد؛ وحدت بر اساس عدالت و شایستگی، ستون امنیت و ثبات کشور و پیش شرط تحقق آزادی واقعی است.

۶. اعتدال‌گرایی در بنیادهای اساسی

ملت‌سازی و دولت‌سازی

در روزگاری که بیشتر جهادگرایان باورمند به کودتا، انقلاب و تغلب بودند و همچنان ملی‌گرایی و دولت‌ملت‌ها را مخالف ارزش‌های امت‌گرایی اسلامی می‌دانستند، و نیروهای کمونیستی مخالف مجاهدین نیز شهروندی و انتخابات را به رسمیت نمی‌شناختند، شهید احمد شاه مسعود، قهرمان ملی خراسان/افغانستان، دولت-ملت را در کنار همکاری با امت اسلامی به رسمیت شناخته بود. او باور به تلفیق ارزش‌های ملی و دینی داشت. این نگرش نشان‌دهنده تعهد او به استقلال، تمامیت ارضی، قوانین اسلامی و انتخابات به‌مثابه نماد مردم‌سالاری بود.

«من به اصولی پایبند هستم؛ چنانچه شخصی یا نیرویی با من در مورد این اصول نظر واحدی داشته باشد، بدون شک با او ائتلاف خواهم کرد. این اصول عبارتند از:

۱. استقلال کشور؛

۲. مرزهای جغرافیایی (تمامیت ارضی)؛

۳. اجرای قوانین اسلامی؛

۴. رویکرد به برگزاری انتخابات عمومی در کشور».

[20]

عنصر نخست این اصول، تأکید بر استقلال دارد و به معنای به رسمیت شناختن حاکمیت یک ملت در امور داخلی و خارجی است.

عنصر دوم، به رسمیت شناختن دولت-ملت به‌عنوان ساختار مدرن ژئوپولیتیکی و حکومت‌داری است. در حالی که شعار اسلام‌گرایان این بود که اسلام مرز ندارد، اما آمرصاحب مرزهای ملی را به رسمیت شناخته بود و آن را مخالف امت‌گرایی مسلمانان نمی‌دید.

عنصر سوم، اجرای قوانین اسلامی بود. این خود نوعی از اعتدال‌گرایی بود، زیرا قوانین اسلامی اجتهادی هستند و اجتهاد قدرت تجدید و هماهنگی را با زمان و مکان دارد.

او قوانین اسلام را مخالف نوگرایی نمی‌دید و باور داشت که قوانین اسلامی قدرت نوشدن را دارند. عنصر چهارم، به رسمیت شناختن انتخابات به عنوان اصلی‌ترین سازوکار مشروعیت در حکومت اسلامی و به رسمیت شناختن حق شهروندی در برابر سازوکارهای دیکتاتوری حزبی کمونیستی و سازوکارهای قبیله‌ای مانند لویه جرگه بود.

۷. اعتدال در نوع نظام سیاسی: جمهوری اسلامی بنیادشده بر رأی مردم

مشروعیت در حکومت‌های معاصر یکی از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که آینده هر دولت را تعیین می‌کند. در تاریخ معاصر افغانستان، همواره این پرسش مطرح بوده است که چه چیزی به حکومت، اقتدار، مقبولیت و مشروعیت واقعی می‌بخشد؟

آیا مشروعیت از سلاح و زور سرچشمه می‌گیرد یا از اراده و رأی مردم؟ نوع نظام سیاسی مشروع که بتواند میان ارزش‌های مدرن و ارزش‌های اسلامی جمع و تلفیق کند، چیست؟ شهید احمد شاه مسعود رحمه‌الله در این گفتار، تفسیر روشن در عین حال عمیق از مفهوم «جمهوری اسلامی» ارائه می‌کند. او نشان می‌دهد که تفاوت حکومت اسلامی مطلوب با حکومت‌های تحمیلی مانند امارت طالبانی، در تکیه بر رأی ملت است.

این دیدگاه، پاسخی مستقیم به تلاش‌های طالبان برای انحصار قدرت در دست اقلیت قبیله‌ای و گروهی و قشر مالاها است. آمرصاحب بیان داشت:

«... اما مبنای مشروعیت این جمهوری اسلامی، رأی و نظر انحصاری چند طالب نیست، بلکه رأی و نظر همه ملت افغانستان است. بارها گفتیم که ما سرملت خود، سر مردم خود کاملاً اطمینان داریم. در هر مجلسی که نماینده‌های واقعی ملت بیایند، سر هر کسی که به توافق برسند، ما در آن قسمت هیچ مشکلی نداریم و از او، همه مردم و همه ما اطاعت خواهیم کرد» [21].

از نظر آمرصاحب، نوع نظام سیاسی مطلوب او، جمهوریت اسلامی بود که نه تنها با اصول دینی منافات ندارد، بلکه جوهره اسلام را در مشورت، عدالت و مشارکت عمومی تجلی می‌بخشد. بدین سان، جمهوری اسلامی در نگاه او همسو با خواست و اراده مردم معنا می‌شود، نه در تضاد با آن. این نگاه، نقطه عطفی در تاریخ مقاومت افغانستان به شمار می‌آید.

۸. اعتدال در نظام اقتصادی بر مبنای اسلام

در روزگاری که اندیشه کمونیستی در جهان حاکم بود و آزادی فردی را به‌ویژه در نظام اقتصادی به رسمیت نمی‌شناخت و هر گونه تشبیه اقتصادی فرد را زیر عنوان مبارزه با سرمایه‌داری سرکوب می‌کرد، از آن سوی اسلام‌گرایان افراطی داد از مخالفت اسلام با شرق و غرب می‌زدند.

آمرصاحب تأکید داشت که اقتصاد و سیاست در یک نظام اسلامی باید همسو با اخلاق و شرع باشد، اما در عین حال، مردم باید حق فعالیت آزاد اقتصادی و بهره‌برداری از بازار را داشته باشند. آزادی اقتصادی و بازار آزاد نه تنها به رفاه مردم کمک می‌کند، بلکه زمینه پیشرفت اجتماعی و توسعه کشور را نیز فراهم می‌سازد. آمرصاحب بیان داشت:

«ما یک رژیم [نظام] اسلامی می‌خواهیم. در سیستم [منظومه] اسلامی، آزادی برای مردم محفوظ است، بازار آزاد را اسلام به رسمیت شناخته، دیگر اصلاً در این قسمت‌ها مشکلی وجود ندارد» [22].

این نگرش نشان‌دهنده تعادل و دوراندیشی شهید مسعود رحمه‌الله است: او هیچ تضادی میان اسلام و آزادی اقتصادی و بازار آزاد نمی‌دید و باور داشت که تحقق عدالت، رفاه و آزادی، تنها در سایه یک نظام اسلامی واقعی و پایبند به اصول شرعی ممکن است.

۹. اعتدال‌گرایی در تغییر و اصلاح اجتماعی

شهید احمد شاه مسعود رحمه‌الله، قهرمان ملی میهن ما، همواره بر حفظ هویت فرهنگی و انسجام جامعه تأکید داشت. او می‌دانست که ارزش‌های سنتی و باورهای ریشه‌دار مردم، پایه استواری برای جامعه هستند و نادیده گرفتن یک‌باره آن‌ها می‌تواند حرکت اصلاحی را متوقف کند یا حتی به بحران اجتماعی منجر شود.

از نگاه آمرصاحب، تغییر واقعی باید با احترام به فرهنگ، تدریجی و همراه با آموزش و آگاهی‌بخشی مردم انجام شود تا هم اعتماد جامعه حفظ شود و هم تحول پایدار حاصل گردد.

از این اندیشه او می‌توان به اعتدال‌گرایی به «تغییر تدریجی و پایدار جامعه» تعبیر کرد. او فرمود:

«در شرایط کنونی نادیده گرفتن کلی سیستم عنعنوی و ارزش‌های سنتی جامعه ممکن نمی‌باشد. ما باید خیلی محتاطانه و تدریجی تغییراتی را معرفی نماییم و جامعه را تحول دهیم. یکی از کارهایی که در تغییر و تحول جامعه نقش خیلی مثبت دارد، معارف و تعلیم و تربیت و گسترش مفکوره‌های دموکراتیک [مردم سالار] در میان مردم است. ... ما به تطبیق تدریجی تغییر معتقد هستیم. اول باید مردم به این مفکوره جلب گردند و به دموکراسی باور پیدا بکنند، تطبیق تغییر باید قدم به قدم ولی به صورت مستدام در عمل پیاده گردد» [23].

قهرمان ملی ما باور داشت که تعلیم و تربیت و گسترش مفاهیم دموکراتیک، مسیر اصلی برای آماده‌سازی جامعه برای تغییر است. او می‌خواست مردم ابتدا با اصول دموکراسی و مردم‌سالاری و مشارکت فعال آشنا شوند، به آن باور پیدا کنند و سپس بتوانند در تغییرات عملی و مستمر جامعه سهیم باشند. این نگرش، نشان از آینده‌نگری و تدبیر او در مدیریت تحول اجتماعی دارد.

۱۰. اعتدال‌گرایی در جنگ؛ حقانیت دفاع از وطن به عنوان جنگ عادلانه

شهید احمد شاه مسعود رحمه الله، قهرمان ملی خراسان/افغانستان، همواره بر این باور بود که دفاع از وطن نه تنها یک حق بلکه یک مسئولیت انسانی و اخلاقی است. او جنگ را فقط به عنوان نزاع نظامی نمی دید، بلکه عرصه‌ای برای احقاق حق و حفاظت از هویت ملی می دانست. کسانی که جان خود را در راه حفظ خاک وطن فدا می کنند، سزاوار احترام و حقانیت هستند. در واقع، حقانیت دفاع از وطن، در نزد او یک جنگ عادلانه بود.

در این باب فرمود:

«در جنگ، کسانی که از وطن خود دفاع می کنند، همیشه حق با آن‌هاست [24]».

آمر صاحب معتقد بود که در شرایط جنگ، داوری عادلانه و شناسایی حق و باطل، باید بر اساس وفاداری به وطن و تلاش برای آزادی باشد. دفاع از خاک و مردم، معیار سنجش عدالت و مشروعیت اقدامات نظامی است و هیچ نیروی خارجی یا داخلی حق ندارد این حق را نادیده بگیرد.

این نگرش، الگوی رهبری و مقاومت اخلاقی برای نسل‌های آینده است. ارزش دفاع از وطن به اندازه‌ای است که حتی در میدان نبرد، حق و حقیقت باید رعایت شود و کسانی که برای آزادی و استقلال وطن می جنگند، همیشه در جایگاه حق قرار دارند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی شهید احمد شاه مسعود بر بنیاد اعتدال‌گرایی اسلامی شکل گرفته است. او در بستر بحران‌ها و جنگ‌های طولانی افغانستان، راهی را برگزید که از یک سو بر آموزه‌های اصیل اسلامی استوار بود و از سوی دیگر با مقتضیات زمانه و نیازهای جامعه هماهنگی داشت.

اعتدال در نگاه او نه نشانه ضعف، بلکه نشانه آگاهی و خردورزی بود؛ رویکردی که توانست میان دین و عقل، سنت و تجدد، آزادی و مسئولیت پیوند برقرار کند و به الگوی ماندگار برای ملت‌سازی در افغانستان بدل شود.

اسلام در اندیشه احمد شاه مسعود یک اسلام اعتدالی و معقول بود. او اسلام را نه به عنوان میراثی تقلیدی، بلکه انتخابی آگاهانه می دانست و بر فهمی متعادل و منطقی از دین تأکید می کرد. در این نگاه، اسلام باید با فرهنگ ملی افغانستان و همچنین با پدیده‌های نوین و واقعیات زمانه هماهنگ باشد. در عرصه حقوق زنان، مسعود بر اعتدال جنسیتی باور داشت. او زنان را از حقوق برابر با مردان برخوردار می دانست و برای آنان حق رأی، کاندیدا شدن و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی قائل بود. این دیدگاه او نشان می داد که مشارکت زنان بخشی از اسلام اعتدالی و جامعه متوازن است.

مسعود بر هماهنگی ارزش‌های دینی، ملی و بین‌المللی تأکید می کرد. برخلاف جریان‌های افراطی که در پی انزوا و جدایی بودند، او مبارزه مردم افغانستان را در عین حفظ استقلال، بخشی از جامعه بین‌المللی می دید. این نگرش به همگرایی، نوعی اعتدال در تفسیر جایگاه افغانستان در

جهان بود.

در رهبری سازمانی و مقاومت، مسعود اعتدال را به روشنی نشان داد. او موفقیت را در انسجام چهار رکن اساسی می دید: رهبر، علما، مجاهدین و مردم. تصمیم‌گیری‌ها بر پایه مشورت و مشروعیت جمعی صورت می گرفت و این امر از تمرکز قدرت در دست یک فرد جلوگیری می کرد.

اعتدال در اندیشه مسعود شامل حقوق برابر شهروندی نیز می شد. او همه شهروندان مسلمان را، فارغ از مذهب و قومیت، دارای حقوق مساوی می دانست و معیار اصلی را شایستگی و تعهد فردی قرار می داد. بدین گونه، قوم‌گرایی و فرقه‌گرایی جایی در نظام سیاسی مطلوب او نداشت.

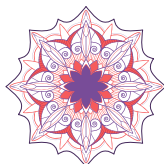
در حوزه ملت‌سازی و دولت‌سازی، او بر ترکیب ارزش‌های ملی و دینی تأکید داشت. استقلال و تمامیت ارضی، قوانین اسلامی و انتخابات به عنوان نهاد مردم‌سالاری، در نگاه او پایه‌های دولت مشروع و باثبات بودند.

از نظر نظام سیاسی، جمهوریت اسلامی مبتنی بر رأی مردم بهترین ساختار به شمار می رفت. او مشروعیت قدرت را از ملت می دانست نه از زور، وراثت یا انحصار قبیله‌ای. جمهوریت اسلامی در اندیشه مسعود جوهر اسلام در عدالت و مشارکت بود.

در عرصه اقتصاد، مسعود اسلام را هماهنگ با آزادی اقتصادی و بازار آزاد می دید. او معتقد بود میان شریعت و پیشرفت اقتصادی هیچ تضادی وجود ندارد و نظام اقتصادی متعادل باید در خدمت رفاه مردم باشد.

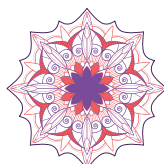
در حوزه اصلاحات اجتماعی نیز، او بر تغییر آرام و تدریجی تأکید می کرد. به باورش، اصلاحات باید با آموزش مردم و احترام به عنعنات جامعه همراه باشد تا پایدار و بدون بحران به ثمر برسد.

بدین ترتیب، اعتدال‌گرایی در اندیشه سیاسی احمد شاه مسعود ابعادی گسترده داشت؛ از دین و فرهنگ گرفته تا سیاست، اقتصاد، حقوق زنان و ملت‌سازی. این منظومه فکری می تواند به عنوان الگوی بومی و اسلامی، راهنمایی برای جامعه امروز افغانستان باشد — مدلی که نه در افراط و نه در تفریط، بلکه در مسیر عقلانیت، عدالت و مشارکت عمومی حرکت می کند.



سرچشمه‌ها

1. سورة الأنعام، آية: ١٥٣
2. سورة الفاتحة، آية: ٦
3. عبدالرحمن الميداني (١٩٩٦)، *الوسطية في الاسلام*، الطبعة الأولى، لبنان: مؤسسة الريان، صفحة ١٠
4. ابن فارس، *مقاييس اللغة*، صفحة ٢٤٧، جزء ٤
5. الموسوعة الفقهية (10/2/2022)، "الاعتدال لغة واصطلاحاً"، الموسوعة الفقهية
6. وزارة الأوقاف السعودية، *القيم الإسلامية*، صفحة ٢
7. مجموعة من المؤلفين، *فتاوى الشبكة الإسلامية*، صفحة ٣٤١٩، جزء ٩
8. سورة النساء، آية: ٥٨
9. سورة الفرقان، آية: ٦٧
10. محمد عبد الكريم، ناهدة زبون (10/2/2022)، "مفهوم الاعتدال في الفكر السياسي الإسلامي"، *مجلة العلوم السياسية*، العدد ٣٠، المجلد ٣٠، صفحة ٥
11. محمد يسري إبراهيم، *فقه النوازل للأقليات المسلمة*، صفحة ٦٧٥، بتصرف
12. "الوسطية في الإسلام"، إسلام ويب، 18-11-2002، اطلع عليه بتاريخ 15-5-2018، بتصرف
13. الدكتور عبدالرحمن بن معلا اللويحق (2016-2-1)، "الوسطية"، شبكة الألوكة، اطلع عليه بتاريخ 15-5-2018
14. حامد علمي، *هفته نامه مجاهد*، شماره ١٤، ١٧ سنبله ١٣٧٧
15. *مرد استوار*، ص. ٢٥٢
16. *احمد شاه مسعود شهيد*، ج ١، ص. ٤٠٣
17. *شهيد احمد شاه مسعود*، ج ١، ص. ٣٤٥
18. *مرد استوار*، ص. ١٠٥-١٠٨
19. مصاحبه با خبرنگار ميثاق خون، ١٣٦٨، *مرد استوار*، ص. ٢٠٧
20. *مرد استوار*، ص. ٤٥٥
21. *جريدة اميد*، شماره ٤٧٢، ص. ٩؛ *مرد استوار*، ص. ٩٨
22. مصاحبه سال ١٣٦٩، *مرد استوار*، ص. ٢٥٠
23. *اميد*، شماره ٥٠٣، ص. ٤
24. *تندیس برچکاد آزادی*، ص. ٤٠





«اندیشه سیاسی استاد ربانی (رح)»

نوشته: (عبدالحفیظ منصور)

استاد برهان الدین ربانی (۱۳۱۶-۱۳۹۰ هـ) در میان رهبران سیاسی افغانستان تنها کسی است که در پهلوی رهبری جمعیت اسلامی افغانستان، از صلاحیت نظریه پردازی نیز برخوردار بود. او دارای اندیشه‌ی سیاسی مشخص و قلمی توانا بود و آن‌هایی که خواسته باشند از توانایی قلم ایشان آگاهی یابند، رجوع به رساله‌های «چه نوع مبارزه؟»، «استقلالیت انقلاب»، «آموختنی‌هایی در مسیر انقلاب اسلامی»، ترجمه پاره‌ی اول تفسیر در سایه‌های قرآن، می‌تواند به فناخت‌شان بپردازد. حیات سیاسی استاد ربانی از معلمی آغاز، به رهبری یک سازمان جهادی می‌رسد، ریاست جمهوری را در پی دارد، در فرجام به ریاست شورای عالی صلح خاتمه می‌یابد. این زندگی رنگین و پرمسئولیت به ایشان این فرصت را داد تا در مواردی که میسر بود اندیشه‌های خود را در عمل پیاده نماید و جای اہام باقی نگذارد.

استاد ربانی با پیروی از تعلیمات اخوان المسلمین میان دیانت و سیاست تفاوقی قائل نبود و سیاست ورزی را عین عبادت می‌خواند (پی نا، پی تا: ۲۲) و از مبارزه سیاسی به «دعوت اسلامی» تعبیر می‌کرد. از نظر او، واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی شکل مبارزه را معین می‌کند؛ یعنی این دعوت گاهی به صورت حکمت و موعظه و زمانی هم با خشم و توسل به سلاح پیش برده می‌شود. البته ترجیح وی، مبارزه مسالمت آمیز بود و رفتن به میدان رزم را از روی ناگزیری می‌خواست. (نک: چه نوع مبارزه؟)

برای اثبات این مساله که استاد ربانی شهید، صلح را نسبت به جنگ ترجیح می‌داد، از خود سه اقدام جسورانه به یادگار گذاشته است. در نخستین اقدام پس از آن که مجبور به مهاجرت در سال ۱۳۵۳ گردید، سعی تمام کرد تا از برخورد مسلحانه پیشگیری بعمل آید، نامه‌هایی عنوانی محمد داوود خان رئیس جمهور وقت فرستاد، از اشخاصی برای وساطت و میان‌جیگری دعوت بعمل آورد، تا میان دولت و اعضای جمعیت اسلامی افغانستان که در پاکستان به سر می‌بردند، یا درمیانی کنند، نگذارند این اختلاف به خصومت و خونریزی منجر شود، اما تلاش‌های ایشان به ثمر ننشست. در مرحله‌ی حساس دیگر، که بسیاری از تنظیم‌های جهادی افغانستان که از پیروزی فاتحانه در برابر رژیم دکتر نجیب‌الله سخن می‌گفتند، استاد ربانی خطرات براندازی یک نظام را پیشبینی می‌کرد، به منظور کاهش زیان‌های این تحول باری نجم الدین اربکان رهبر حزب رفاه را به مسکو فرستاد، و بار دیگر دکتر محمود مصطفی طحان مسوول جوانان اخوان المسلمین را به کابل اعزام داشت، تا با مقامات کابل رژیم گفت‌وگو نماید، و راه‌های تغییر سیاسی مسالمت آمیز را ارزیابی نمایند و در سومین مرحله استاد ربانی نام خود را به عنوان تنها رئیس جمهوری در تاریخ کشور ثبت کرد، که قدرت را به صورت مسالمت آمیز تحویل داده و پس از چند سال به منظور تامین صلح و ثبات در کشور، ریاست شورای عالی صلح را پذیرفت و سرانجام در همین راه به شهادت رسید.

از دید استاد ربانی، جنگ و صلح از «عدل» و «قانون» مشروعیت کسب می‌کند. بر همین اساس، او در برابر تجاوز شوروی، سرسختانه ایستاد؛ چون آن تجاوز را هم مخالف عدالت می‌دانست و هم مخالف قانون، از دولت اسلامی افغانستان هم مسلحانه دفاع کرد؛ زیرا شرع و قانون این دفاع را به باور وی لازم ساخته بود. باری هم برای تامین صلح افغانستان کمر همت بست.

وی جهان اسلام را پیکری واحد می دانست در همین حال دولت‌های ملی به عنوان یک واقعیت به رسمیت می شناخت و اطاعت از مقررات میان کشورها را جایز و حتی واجب می دانست. از دید ایشان باور به اتحاد و یکپارچگی مسلمانان از یکسو و احترام به منافع ملی در تضاد قرار نداشته، بلکه قابل جمع بوده می تواند، زیرا همسویی در مسایل کلان میان مسلمان‌ها مانع از آن نمی شود، که کشورهای اسلامی از یک سلسله منافع‌شان پاسداری و حراست کنند. از سوی دیگر، وطن دوستی را از وجایب دینی می شمرد و معتقد بود: «اگر از نظر دیگران، وطن دوستی یک امر عاطفی باشد، برای ما در نهضت اسلامی و برای عموم مسلمانان، وطن دوستی یک حکم و امر دینی است» (ربانی، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

استاد ربانی در مبارزه به واقع گرایی تمایل داشت؛ شعارهای غیر معقول سر نمی داد و مبارزه برای مبارزه را نمی پذیرفت. از دید او مبارزه، هنرمندی نیست که برای جلب تماشاچیان وارد عمل شود، بلکه هر گام یک مبارز باید به نتیجه‌ی مفیدی منتهی شود. از همین رو، مبارزان را از برخورد قاطع با دیدگاه‌های عوام هشدار می داد. برای اثبات واقعیتی استاد ربانی نمونه‌های متعددی وجود دارد که با یادآوری چند مورد آن در اینجا اکتفا می کنیم:

۱. استاد ربانی بدین باور بود که طاهر بدخشی و عبدالمجید کلکانی اتیست نبودند، آن‌ها از بیداد و ستم زمانه به ستوه آمده بودند و برای تأمین عدالت اجتماعی به مبارزه پرداختند و از جریان چپ الگو برداری کردند وی (به نویسنده) گفت، در همان آغاز به آن‌ها گفته شد، بستر اجتماعی و فرهنگ مسلط در جامعه آماده‌ی پذیرش شیوه‌های نوین نیست، اگر در پی عدالت هستید، اسلام بهتر از همه می تواند ما را به هدف برساند. پیروی از افکار نا شناخته و بیرون از دین باعث می شود تا هم پیام شما را ناشنیده ماند و هم شخصیت‌تان را ضایع می سازد، که در عمل ثابت گردید.

۲. در سال‌های آغازین جهاد شماری از سران تنظیم های جهادی، راه انتخاب و گزینش را در میان مردم نارضی در برابر رژیم کابل و حضور قوای شوروی در پیش گرفتند. استاد ربانی با درک و تحلیل خاص از وضعیت کشور گفت، این زمان، زمان «نفیر عام» است و باید همه‌ی کسانی که آماده‌ی پیکار در برابر قوای شوروی هستند، باید تنظیم و مسلح شوند. این امر به زودی مورد تأیید همه احزاب جهادی قرار گرفت.

۳. استاد ربانی در طول مدت رهبری خود دست به برگزاری کنگره‌ی جمعیت اسلامی نزد، باورش این بود که در همین وضعیت از روشنفکران و تحصیل یافته های عضو جمعیت در جا های مناسب کار گرفته شود و در راس یک سلسله تصمیم گیری‌ها قرار دارند، در حالی که از رهگذر مردمی به تناسب فرماندهان از نفوذ و اعتبار ناچیزی در میان مردم برخوردار هستند، بنابر این در صورت برگزاری کنگره فرماندهان بیشترین مناصب حزبی را کسب می کنند و در نتیجه جمعیت اسلامی تحصیل یافته‌ها و روشنفکران خود را از دست می دهد.

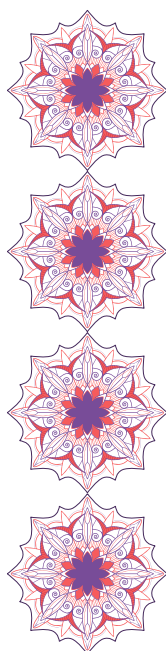
۴. در ۱۳۷۴ هـ خ مجلس هرات منعقد شد، نظرو مشورت شماری زیادی از بلند پایه های جمعیت اسلامی از جمله احمد شاه مسعود براین بود که استاد ربانی قدرت را به آن شورا تحویل دهد. تا زمینه تشکیل حکومت جدید فراهم آید و آن حکومت بتواند، قناعت کشورهای دور و نزدیک را حاصل بدارد و در نتیجه دولت از تنگنای سیاسی — نظامی بیرون آید. هرچند استاد ربانی در کابل با این نظر موافق بود، اما زمانی که به هرات رفت، روی مساله غور بیشتر بعمل آورد، و از تحویل دهی قدرت اجتناب ورزید. زمانی که مقاومت اول در برابر طالبان آغاز یافت، به تکرار احمد شاه مسعود می گفت، اگر استاد ربانی در مسند ریاست جمهوری نمی بود و قدرت به کسی دیگر تسلیم داده می شد، در وضعیت کنونی دست و پای ما بسته بود و خود بخود زمینه‌ی سرکوب مقاومت فراهم می گردید. این تصمیم نیز گوشه دیگری از واقعیتی استاد ربانی را بازتاب می دهد.

وی در دوران جهاد و هم پس از آن، رهبری جمعیت اسلامی افغانستان را بردوش داشت، اما در رهبری خویش تا حدی همه اقشار جامعه را در نظر داشت و به عنوان رهبری ملی عمل می کرد و فعالیت‌های او در چارچوب تشکیلات جمعیت اسلامی محدود نماند. با غوغا سالاری میانه‌ی خوبی نداشت، اما در تصمیم‌گیری‌های سیاسی خود با شجاعت عمل می کرد به گونه‌ای که در دوران جهاد در تأمین روابط دوستانه با کشورهای مختلف با جرئت عمل کرد. هیچ‌گاه به جانب داری از ایران، عربستان را فراموش نکرد و برای رضایت ایران، ملاقات با ریگان را رد ننمود.

رعایت موازین حقوق بشر به شمول آزادی بیان از باورهای استاد ربانی بود؛ چه او هم در درون جمعیت اسلامی، آزادی بیان را به رسمیت می شناخت و هم در عهد زمامداری‌اش هیچ‌کس را به جرم انتقاد به زندان نیافکند، اما پیوسته، شرط رعایت ارزش‌های اخلاقی و منافع ملی را به رسانه‌ها گوش زد می کرد. در خواست مکرر طالبان را در باره طرد زنان از اداره‌های دولتی نپذیرفت و آن را خلاف عدالت انسانی و احکام اسلامی خواند (ربانی، ۱۳۹۵: ۲۶) او جهاد مسلحانه را گونه‌ای از دعوت اسلامی می دانست که برای رهایی انسان‌های در بند صورت می گیرد، نه انتقام‌گشی — به همین دید پس از پیروزی جهاد در رأس شورای قیادی مجاهدین عفو عمومی اعلان کرد و هیچ یک از اعضای حزب دموکراتیک خلق را به مجازات نکشید. او با اشتراک در انتخابات عمومی و رفتن به شورای ملی افغانستان، جای این پرسش را نگذاشت که آیا استاد ربانی با انتخابات عمومی و حضور زنان در انتخابات موافق بود یا خیر؛ زیرا ایشان با اشتراک عملی شان، پاسخ روشن و قاطع ارائه کرده است. از دید استاد برهان الدین ربانی در یک نظام اسلامی شورا محور دولت را تشکیل می دهد زیرا در آن جاست که قوانین وضع

منابع

- ربانی، برهان الدین (۱۳۹۳)، استقلالیت انقلاب، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ دوم.
- ربانی، برهان الدین (۱۳۹۴)، یادى از دو شهید، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ دوم.
- ربانی، برهان الدین (۱۳۹۵)، آموختنی های در مسیر انقلاب، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ پنجم.
- ربانی، برهان الدین (۱۳۹۵)، چه نوع مبارزه؟، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ چهارم.
- ربانی، برهان الدین (۱۳۹۵)، کاروان حرم، کابل: مرکز تدوین آثار رهبر شهید، چاپ اول.



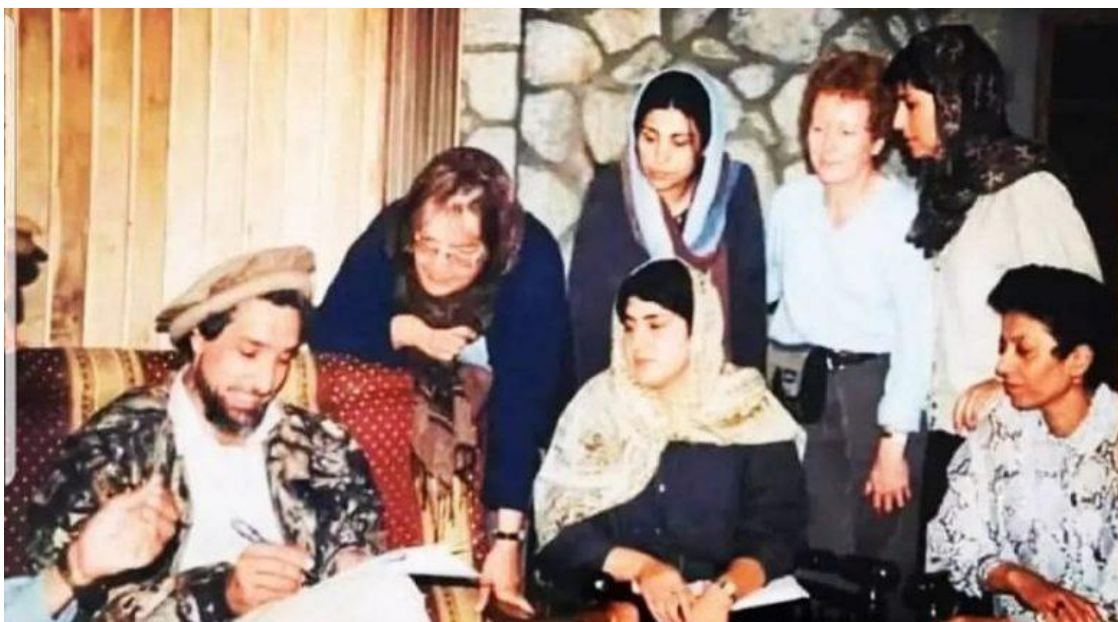
می‌گردد و جامعه بر اساس آن اداره و مدیریت می‌شود، تعبیری که استاد ربانی از اولوا الامر داشت، شامل رئیس جمهور و نخست وزیر نمی‌گردد، بلکه چون بصورت جمع آمده، محل مناسب آن نهاد قانون گذاری است، که در آن بصورت جمعی نخبه‌های یک ملت تصمیم اتخاذ می‌دارند. تفکیک قوا را ضروری می‌دانست و نظام پارلمانی را برای افغانستان مفید می‌خواند.

از نظر وی ورود نیروهای امریکایی به افغانستان مجوز جهانی داشت، ولی در باره «ادامه حضور آن‌ها باید» چاره اندیشی شود. (همان: ۱۴۰۰) با استناد به صحبت‌های مکرر استاد نویسنده معتقد است که مراد از «چاره اندیشی» قانونمند ساختن حضور نیروهای خارجی در افغانستان می‌باشد.

استاد ربانی برای تسلیم دهی قدرت سیاسی آن گونه که چند باری تصریح کرد، آمادگی کامل داشت، اما معتقد بود که فیصله‌ی نهایی در مورد افغانستان در درون کشور صورت گیرد، نه در خارج؛ زیرا این کار را هم به سرفرازی کشور مفید می‌دانست و هم به مقاومت مردم افغانستان در برابر طالبان مشروعیت می‌بخشید. با وجود این ملاحظه روابط خود را با حکومت برآمده از دل موافقت نامه‌ی بن حسنه نگهداشت، به گونه‌ی که در نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری احمد ضیا مسعود را به عنوان معاون حامد کرزی معرفی داشت و از آن حمایت بعمل آورد و در دو نوبت بعدی از نامزدی دکتر عبدالله پشتیانی بعمل آورد که این اقدامات بصورت واضح نشان دهنده‌ی آن است که استاد ربانی با وجود یک سلسله ملاحظات از روند کلی حمایت می‌کرد. باری هم در برابر این پرسش که چرا ایشان با دولت مقاطعه نمی‌کند و یکسره به مخالفت نمی‌پردازد؟ گفت: افغانستان متعلق به جهان سوم و کشورهای عقب افتاده است. در این گونه کشورها دولت‌ها همه کاره اند، این جا شرکت‌های بزرگ اقتصادی و نهادهای مدنی قدرتمند وجود ندارد که اگر از حکومت کنار رفتی در گوشه‌ی مصئون زندگی کنی، بیرون ماندن از دایره‌ی حکومت آسیب‌های زیاد سیاسی، امنیتی و اقتصادی را به همراه دارد که در وضعیت کنونی به صلاح مردم و حزب ما نیست.

استاد ربانی باور داشت که افراط‌گرایی دینی در اسلام پایه و اساسی ندارد. وی طالبان و القاعده را پروژه‌ای خارجی می‌شمرد که برای بدنام سازی اسلام و مسلمانان طرح شده است.

استاد ربانی پس از کنار رفتن از پست ریاست جمهوری، جبهه اپوزیسیون را بنا نهاد و از اپوزیسیون به عنوان «نظارت ملی» تعبیر می‌کرد. او در این کار میان منافع حکومت و منافع ملی فرق نهاد؛ بدین گونه که با وجود اختلاف نظر با حکومت، در مسائل کلان ملی، مشورت با سران دولت را ادامه داد. بارزترین نمونه آن، قبول ریاست شورای عالی صلح بود که از نظر او، تأمین صلح و امنیت در کشور وظیفه‌ای فراحکومتی است.



«جایگاه زنان در کارنامه مسعود»

نویسنده: (ابراهیم زبردست)

احمد شاه مسعود (رح) به عنوان یک شخصیت عملگر در سال های جهاد وقتی با این پرسش مواجه می شد که - چرا خاطرات خود را نمی نویسید و دیدگاه های خود را بیان نمی دارد؟ - یک جمله تکراری را بر زبان می آورد و می گفت: «ما (من) انجام می دهیم، شما بنویسید». او هیچ گاهی به حیث استاد تدریس نکرد، او ادعای روشنفکری و نظریه پردازی نداشت، کتاب و رساله ای ننوشت، پیوسته مبارزه کرد، تلاش به خرچ داد و از خود کارنامه ی درخشان و درخور افتخار بر جا نهاد. از این رو برای درک جایگاه زنان از نظر مسعود نمی توان تنها به چند گفتگوی رسانه ای ایشان در مورد زنان بسنده کرد، بلکه باید جایگاه زنان را در درازنای مبارزه ی بیست و سه ساله وی به بررسی گرفت و از لابلای آن، جایگاه واقعی زنان را نزد احمد شاه مسعود شناسایی نمود.

مراحل حیات سیاسی شهید مسعود

حیات سیاسی احمد شاه مسعود (رح) را به سه دوره می توان تقسیم کرد:

1. دوره نخست از 1358 ه. خ آغاز و تا سقوط رژیم دکتر نجیب الله دوام می یابد؛
2. دوره ی دوم، از 1371 ه. خ شروع می گردد تا خروج از شهر کابل ادامه می یابد؛
3. دوره ی سوم، از 1375 ه. خ تا روز شهادتش را در بر می گیرد، که به آن سال های مقاومت گفته می شود.

دوره ی نخست

در سال های جهاد، که احمد شاه مسعود نخست در پنجشیر و سپس در ساحات متعلق به «شورای نظار» فعالیت داشت و مدیریت آن مناطق را عهده دار بود، در مورد زنان چند کار برجسته و نمایان انجام داد: الف. "بد دادن" و "خون بها دادن" که در زبان میانه "چام دادن" مشهور است را، ملتی قرار داد. و سخت در برابر این اقدام ایستاد و استدلالش این بود که به خاطر جنایت یک مرد، هرگز نمی توان آزادی و کرامت انسانی یک شخص دیگر (زن) را پامال نمود، و آن را وجه المصالحه قرار داد. این رسم از قدیم الایام در پنجشیر و مناطق همجوار آن جاری بود، هرچند نخست کریه و زشت انگاشته می شد، اما بعنوان آخرین وسیله ی برای قطع مخاصمت ها دختری را به طرف متضرر می دادند و به آن "بد دادن" یا "خون بها دادن" می گفتند. احمد شاه مسعود (رح) از همان روزهای نخستین جهاد در برابر این رسم ناپسند ایستادگی نمود و باروبساط آن را برچید. مردم شناسان و جامعه شناسان به خوبی درک می کنند، که تغییر دادن رسم و رواج های جا افتاده در یک جامعه سنتی تا چه حد کار ظریف و دشوار می باشد.

1. توره بیگم همسر حاجی محمد ذاکر از چيله کتا قریه دشت ریوت
 2. مهرنگار همسر محمد ولی از قریه زنه
 3. همسر حاجی محمد امیر از قریه منجهور
 4. طوطی دختر خالقداد همسر تورن عبدالله خان از قریه پارنده
 5. تبرکو دختر از قریه پاراخ.
 6. جوهر بی بی دختر بابه سردار همسر علی داد از چیلدنک، شتل
 7. شاه بیگم فرزند عبدالقیوم همسر ملک هاشم قریه جعفرک دره کوکلامی سالنگ
 ه. انسانیت به آرامی در دل ها نفوذ می کند و اثر عمیق جا می نهد. دیدگاه انسانی احمد شاه مسعود رح نسبت به زنان در دل بانوی در صف دشمن این گونه عمل می کند. در 1364 ه. خ دکتر نجیب الله رئیس استخبارات زمان، ترور احمد شاه مسعود را به وسیله ی یکی از دوستان دوره ی مکتب اش بنام "کامران" برنامه ریزی نمود. کامران مجهز با تفنگچه بی صداروانه پنجشیر گردید. از این راز تنها داکتر نجیب الله آگاهی داشت و همسر کامران که خود نیز عضویت خاد را داشت. فردای آن روز که کامران عزم سفر می کند، همسرش او را همراهی می کند و خطاب به کامران می گوید تو چندان آدم با ثبات و حسابی نیستی، نشود که دست به کدام عمل بد بزنی. وقتی به نزد احمد شاه مسعود می رسند، بانوی یاد شده، تفنگچه را تحویل می دهد و می گوید، فقط به این سبب آمدم که بالای کامران اعتماد نداشتم.
 چنین نفوذ معنوی در سال بعدتر باردیگر به مشاهده رسید که بانو ثریا بها همسر صدیق راعی (برادر دکتر نجیب الله) از میان جبهات مجاهدین بالای مسعود اعتماد می کند، و روانه ی پنجشیر می شود، که شرح آن توسط بانو ثریا بها در کتابی بنام "رها در باد" آمده است.
 و. پس از آن که قوای شوروی 1367 ه. خ خاک افغانستان را ترک گفت، و فشار حملات هوایی بالای پایگاه های مجاهدین کاهش پیدا کرد، شورای نظار فرصت یافت تا فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود را گسترش دهد، در این راستا در پهلوی سایر اقدامات دست به تاسیس شورای امور زنان، که ریاست آن را بانو "عادله انصاری" بدوش داشت، زد. این اقدام در وضعیتی که سرایای کشور را نگاه های سختگیرانه ی نسبت به زنان پوشانده بود، این گام جسورانه و متفاوت به حساب می آمد، که بوسیله ی احمد شاه مسعود رح برداشته شد و او با این گونه اعمال خویش اساس یک دیدگاه جدید را در مناسبات سیاسی - اجتماعی افغانستان پس از یک نبرد قهرآمیز می نهاد.
 ز. شماری کثیری از زنان و دخترانی که در شهرها زندگی می کردند/مجاهدین را در تهیه اطلاعات و انتقال مواد ضروری یاری می رساندند و بدین سبب شماری از آن ها زندانی شدند و زجرها کشیدند. در این میان کسانی هم بودند که دست به اقدامات مسلحانه زدند، از آن جمله اقدام

ب. در قرا و قصبات افغانستان/خراسان رسم چند همسری وجود داشت، و آن های که بضاعت مالی می داشتند، دو، سه و حتی چهار زن اختیار می کردند. در سال های قبل از جهاد خوانین و ملک ها بیشتر در چنین جایگاهی قرار داشتند، ولی با آغاز جهاد و برهم خوردن طبقات اجتماعی در کشور، شماری از فرماندهان جهادی، به چند همسری دست یازیدند. احمد شاه مسعود از جهات متعدد چند همسری را جز در موارد استثنایی ناپسند می شمرد و رخصتی که در قرآن کریم در این باب آمده است را با قید "عدالت" محدود می شمرد و یک رخصت عام نمی دانست به همین ملحوظ برای آن موارد و زمینه های ویژه ای قایل بود و سعی ورزید تا جایی که توان داشت، فرماندهان زیر امر خود را از چند همسری بر حذر دارد و گاهی هم مورد عتاب قرار داد. احمد شاه مسعود به پیامد های ناگوار چند همسری آگاهی داشت، هم از رهگذر برهم خوردن روابط عاطفی خانواده ها، هم از رقابت های که میان برادران اندری بمیان می آید و هم از جهت این که بیشتر وقت و توان فرماندهان صرف امور کوچک خانوادگی می گردد و از انجام وظایف خطیر باز می ماند.

ج. نخستین دسته از "داکتران بدون مرز" که مرکز آن ها در پاریس است، به منظور کمک به مردم نیازمند در 1360 ه. خ وارد جبهه پنجشیر گردیدند. در ترکیب هیات امدادگران خانمی بنام "لورانس" نیز وجود داشت، احمد شاه مسعود از آن ها پذیرایی بعمل آورد، زمینه فعالیت آن ها را در قریه آستانه، فراهم نمود، و کار آن ها هم در کمک رسانی به مردم مفید افتاد، و دسته ی از جوانان مجاهد را آموزش دادند که در قرارگاه های مختلف مجروحین جنگی را یاری می رساندند. نکته این جاست، که در آن سال ها پذیرایی از یک بانوی امدادگر فرانسوی کار ساده ای نبود. قانع ساختن عامه مردم بویژه علمای دینی که با چنین کاری به شدت مخالف بودند، از یکسو تدبیر و دوراندیشی احمد شاه مسعود را نشان می دهد، از سوی دیگر نظراورادرباره ی جایگاه زنان بازتاب می دهد. پس از آن که مسعود چنین دریچه ای را گشود، در برخی از جبهات دیگر مجاهدین نیز پای امدادگران خارجی باز گردید.

د. بدون تردید در سال های جهاد، بار سنگین پشت جبهه بر دوش زنان بود، آن ها بودند، خانواده های شان را سرپرستی می کردند، به مردان جهت رفتن به جبهه دلگرمی می دادند، مواد خوراکی را تهیه می داشتند، لباس ها را می شستند، در موارد زیادی از مجروحان و معلولان تیمار داری می کردند ... زنان لشکر نیرومند پشت جبهه بودند اما کمترین آن ها پرداخته و به کارشان اهمیت داده می شود. دست کم یک چشم و یک قلب این همه زحمات را درک می کرد و در برابر آن ها خاضع و تسلیم بود و آن احمد شاه مسعود بود. به کسانی از زنان و بانوان فداکار هدیه می فرستاد و با نامه کوتاهی از آن ها تمجید و تقدیر به عمل می آورد. به عنوان نمونه از چند تایی از این زنان مجاهد و فداکار نام می بریم:

دوره سوم

در این دوره احمد شاه مسعود رح با نیروهایش پس از 4 سال و چند ماه دوباره به مراکز دوران جهاد خود در پنجشیر و شمال برگشتند. امکانات دولتی از دست رفت و آن فضا محدود تر شد، اما ارزش ها باقی ماندند و اشخاص آب دیده تر شدند. در این برهه، موارد زیر قابل ذکر اند:

الف. در مناطقی که امنیت حاکم بود، مکاتب دخترانه در کنار مکاتب پسرانه گشوده شد، به طور نمونه با وجود یک سری ملاحظات در پنجشیر یک باب مکتب دخترانه فعالیت داشت.

ب. سیاست های زن ستیزانه تحریک طالبان، مساله جایگاه زنان را از نظر اسلامی مطرح کرده بود، و احمد شاه مسعود (رح) بارها به پرسش خبرنگاران، مخالفت خود را با سیاست های زن ستیزانه ی طالبان ابراز داشت و جای تردیدی برجا نگذاشت.

ج. در این سال ها بانو "نسیمه دانشیار" بحیث یک دیپلمات در کنسولگری مشهد از سوی دولت اسلامی توظیف گردید. شوراها ی بانوان طرفدار مقاومت در کشور های مختلف ایجاد شد، رابطه مردانه در صف مقاومت به رابطه ی مشترک زنان و مردان ارتقا پیدا کرد. گزارشگران و امداد گران زن در سال های مقاومت به راحتی در ساحات زیر کنترل دولت مجاهدین به رفت و آمد می پرداختند. و زنان دیگر از آن محدودیت دست و پا گیر سال های جهاد بیرون شده بودند. به گونه ی مثال بانو "نیلاب مبارز" در پنجشیر یک دسته امدادگران طی را سرپرستی می کرد، و مردم با چنین امدادگرانی عادی شده بودند، این همه در حالی صورت می گرفت، که در مناطق تحت کنترل طالبان زنان نه تنها از کار و آموزش محروم شده بودند، بلکه بدون محرم (پدر، شوهر، یا پسر) از خانه بیرون شده نمی توانستند، و بوت های پاشنه بلند به پا کرده نمی توانستند.

د. دیدگاه عملگرایانه احمد شاه مسعود نسبت به زنان در فرجام موجب گردید، تا بانو "نیکولاس" که ریاست دوره ای اتحادیه ی اروپا را بدوش داشت، از مسعود دعوت بعمل آورد و از او پذیرایی کند.

اهمیت آن چه را احمد شاه مسعود انجام می داد، به خوبی ارزیابی شده می تواند که وضعیت زمانی و مکانی آن لحاظ گردد، در غیر آن صورت، آنچه که گفته آمد، در مقایسه با جایگاه زنان در سایر کشور ها قابل مقایسه نمی باشد. از سوی دیگر، آنچه مسعود انجام داد برای سیاست دوزدن این کشورها می تواند آموزنده باشد، زیرا سازگار کردن دیدگاه با واقعیت های اجتماعی از دشوار ترین مواردی است که باید یک سیاستمدار انجام دهد. چه؛ پاره ای از سیاستمداران در اثر نادیده گرفتن این موضوع در کل جریان مربوطه شان را زیانمند ساختند و خود نیز از گردونه بیرون رفتند.

پایان

همسر انجنیر محمد عارف سروری که رئیس محکمه اختصاصی انقلابی رژیم نجیب الله را مورد حمله موفقانه قرار داد، مثال زنی است. قاضی فضل الله رئیس محکمه اختصاصی انقلابی کسی بود که برای متهمان در دولت نجیب الله حکم صادر می نمود و ده ها تن را محکوم به اعدام کرد و بشهادت رساند.

ه. احمد شاه مسعود از نظر تشکیلاتی به جمعیت اسلامی افغانستان تعلق می رساند، که توسط استاد برهان الدین ربانی رهبری می شد. آن چه مسعود، انجام می داد، یک اقدام مجرد و بی ریشه نبود، بلکه رهبری و تشکیلات این سازمان هر چند به خانواده ی اخوان المسلمین پیوند می خوردند، ولی دارای دید متفاوتی در مقایسه با دیگر احزاب مشابه شان در مورد زنان بود؛ زیرا جمعیت اسلامی افغانستان دارای شورای امور زنان بود، دوره های آموزشی ویژه زنان و دختران را دارا بود، و در سال های اخیر جهاد، دانشگاه خاصی بنام "امهات المومنین" آن هم در محیط پشاور، فوق العاده انقلابی شمرده می شد.

دوره ی دوم

سقوط رژیم دکتر نجیب الله و سقوط مجاهدین در 1371 ه خ، احمد شاه مسعود را در جایگاه قدرتمندترین فرد در کابل قرار داد، بدین معنی هر اقدام کلانی می باید با موافقت او صورت می پذیرفت. بنابر این، کارهای که در طول سال های دولت مجاهدین 1371-1375 در پیوند به امور زنان صورت پذیرفت، بدین صورت دسته بندی شده می تواند:

الف. زنان در کلیه دفاتر دولتی مانند گذشته به فعالیت های شان ادامه بخشیدند. مکاتب دخترانه فعال بود، و به سخن استاد حسن شاه حسن یار رئیس دانشگاه کابل 40 درصد شاگردان را دختران تشکیل می دادند. در مورد گویندگان زن در رادیو تلویزیون اختلاف هایی وجود داشت و کسانی از رهبران تنظیم های جهادی مخالف گویندگی زنان بودند، اما تا اخیر به اثر ایستادگی استاد برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود، زنان به کار رسانه ای ادامه دادند.

ب. جنرال سهیلا صدیق از سوی احمد شاه مسعود بحیث قوماندان بیمارستان 400 بستر اردو توظیف و تا اخیر به این سمت فعالیت ورزید. همچنان خواهر جنرال سهیلا برای مدتی بعنوان رئیس دانشکده پولیتخنیک ایفای خدمت کرد. بانو محبوبه حقوقمل در زمان دولت مجاهدین ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل را بعهده داشت.

ج. شورای اجرایی جمعیت اسلامی افغانستان/خراسان دارای یک عضو بانو هم بود، که بانو "آمنه افضلی" این امتیاز را داشت. این شورا به بسیاری از مسایل سیاسی اداری کشور رسیدگی می کرد و تصمیم اتخاذ می داشت. همچنان در شهر کابل جمعیت اسلامی افغانستان در نواحی مختلف آن شهر، شورا های بانوان را راه اندازی کرد. این همه در وضعیتی صورت می گرفت که کابل لحظه ای از امنیت برخوردار نبود و پیوسته به وسیله نیرو های متعلق به حکمتیار و سپس تحریک طالبان راکت باران می شد.



نظریه

نوشته: (جویا جهانی)



نسبت جنگ و عدالت از منظر شهید احمدشاه مسعود

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوٰی» (مائده: ۸)
«دشمنی با گروهی نباید شما را وادارد که از مسیر عدالت بیرون شوید، عدالت پیشه کنید که از هر عملی به تقوا نزدیکتر است»

1. مقدمه

گاهی همت انسان تا مرز خویشتن و به خود پرداختن است، گاهی از حد یک شخص فراتر می‌رود و به خانواده، منطقه و قوم خود می‌اندیشد، گاهی یک گام فراتر می‌نهد و دغدغه جامعه دارد و گاهی شعاع همت او یک کشور و یک ملت را پوشش می‌دهد. پی‌تردید شهید احمدشاه مسعود شخصیتی بود که بر تارک قله همت و ارجمندی ایستاده بود. او از پبله‌های تنگ و تاریک فردیت، قومیت و منطقه بیرون رسته بود و تمام همت خود را صرف کشور خود کرد. نابترین جلوه بلندهمتی مسعود را باید در میدان جنگ پی‌جست؛ در این میدان اما بالاترین تلاش و همت او این بود که در ضمن پیروزی بر مهاجمان و شورشگران زمان، عدالت را از گرداب هلاکت نجات دهد. در این جستار کوتاه به بررسی «نسبت جنگ و عدالت» از منظر شهید احمدشاه مسعود می‌پردازم.

2. بیان مسئله

بخش عظیمی از تاریخ بشر را جنگ شکل داده است و از این جهت استقرار صلح اساسی‌ترین چالش انسان معاصر است. کانت روزگاری گفته بود که با ظهور و گسترش حکومت‌های جمهوری و دموکراتیک، بشر به صلح جهانی و پایدار خواهد رسید.

گمانه چنین بود که میان دموکراتیک بودن حکومت‌های جهان و صلح جهانی ملازمه و نسبتی منطقی و عقلانی وجود دارد و هرچقدر حکومتها دموکراتیک‌تر باشند، صلح جوترانند. آگوست کنت در دوره اول زندگی فکری اش، وقتی با شور و شغف فراوان از بلوغ فکری بشر در دوره اثباتی سخن می گفت، مهندسان، مدیران و صاحبان صنایع را جایگزین جنگاوران دوره‌های پیشین می دانست که رهبری جوامع را به دست می گیرند و جهان را به سمت ثبات و صلح پیش می برند (کوزر، 1376: 30). اسلاف فکری او؛ یعنی بنیان‌گذاران جنبش روشنگری نیز به چنین چیزی عمیقاً باور داشتند. (کاپلستون، 1386: 110-35)

گذری کوتاه بر رخداد‌های خونین تاریخ جهان اما آشکارا نشان می دهد که این متفکران تا چه اندازه در تحلیل خود از آینده جنگ و صلح در جهان انسانی دچار خطا بودند؛ زیرا تاریخ دوران مدرن و دوره معاصر نشان داده که جنگ، بخش عظیمی از واقعیت هولناک جهان انسانی را تشکیل می دهد. سده بیستم را می توان خونین‌ترین سده تاریخ بشر به شمار آورد. براساس آمار دایره المعارف جنگها، نوشته چالرز فیلیپ و الکس اکسلرود، تنها در جنگ اول جهانی که به دروغ

به قاعده بدل شده و صلح استثنایی است که آشکاری و شفافیت خود را از دست داده و در پسِ ابرِ سیاه جنگ و کشتار پنهان گشته است.

تداوم وضعیت جنگ در افغانستان دو دلیل عمده دارد: یکی از دلایل اساسی مسئله به غیبت مفهوم «عدالت» در جنگ و تعیین نسبت آن با جنگ باز می‌گردد؛ چیزی که در این جستار از منظر شهید احمدشاه مسعود مورد بازکاوری قرار خواهد گرفت. در میان سیاست‌مداران ما عمدتاً درک درستی از مفهوم عدالت و نسبت آن با جنگ وجود ندارد؛ از این رو برآیند جنگ‌های چهار دهه‌ی اخیر در افغانستان چیزی جز ویرانی، تباهی و کاربست خشونت و ظلم نبوده است. دلیل دوم ناکامی در درک موجه از مفهوم صلح است. رجال سیاسی درک درست علمی و عقلانی از مفهوم صلح ندارند؛ از همین رو کشور افغانستان در استقرار صلح پایدار ناکام مانده است.

جستار حاضر کوششی برای پر کردن خلأِ تئوریک در زمینه‌ی تعیین نسبت میان جنگ و عدالت از منظر شهید مسعود است.

«جنگی برای پایان دادن به همه جنگها» نامیده شده بود، 35 میلیون انسان کشته شدند و در جنگ دوم جهانی که مرگ‌بارترین جنگ تاریخ بشر نامیده شده است، نیز دهها میلیون نفر به کام مرگ فرورفتند (فیندلی و راثی، 1386: 134) بنابراین، به نظر می‌رسد این دیدگاه که با دموکراتیک‌تر شدن حکومت‌ها و عقلانی‌تر شدن بشر و رشد علوم، انسان امروز باید آماده‌ی خوشه‌چیدن از خرمن صلح باشد، پنداری بی‌اساس و ساده‌لوحانه است. جنگهای دوران مدرن به‌تنهایی برای اثبات این ادعا کافی است که بی‌خردی یا عقب‌ماندگی فکری و علمی بشر و یا حکومت‌های غیر دموکراتیک تنها معلول این جنگ‌ها نیستند، بلکه علل و عوامل متعددی برای کشاندن انسان‌ها به وادی جنگ و ویرانی نقش دارند.

اگر جنگ برای ملت‌هایی که سال‌هاست در سایه‌سار صلح زندگی می‌کنند مفهوم چندان روشنی نداشته باشد، برای مردم افغانستان اما روش‌نتر از آفتاب است و چندین دهه‌ی پیوسته، سرشت جنگ را با پوست و گوشت و خون خود احساس می‌کنند و آنچه برایشان مفهوم قابل درک و فهم ندارد، صلح است. زیرا در جغرافیای ما جنگ



3. تعریف جنگ

جنگ، احتمالاً بیش از هر پدیده اجتماعی دیگری، محل اختلاف، نزاع و عدم وفاق است. این پدیده در رشته‌های مختلفی از قبیل فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ و حقوق بین‌الملل مطالعه و بررسی می‌شود.

هگل جنگ را اساساً پدیده‌ای فردی و از سنخ نزاع بر سر بازشناسی می‌داند. کمال در توضیح ایده هگل درباره جنگ می‌نویسد: فرد در برابر دیگری قرار می‌گیرد، زیرا هم خود و هم دیگری به دنبال بازشناختن از سوی طرف مقابل هستند؛ در نتیجه، جنگ تا سرحد مرگ بین دو طرف آغاز می‌گردد. ولی در نهایت، جنگ پایان می‌یابد، زیرا عنصر ترس از مرگ و ارزشی که بقا برای هریک از طرفین دارد یکی از آن دو را به تسلیم در برابر دیگری وامی‌دارد (کمال، 1396: 193).

مارکس پایه‌های جامعه‌شناسی خود را بر مبنای دیدگاه هگلی بنا می‌کند و جنگ را اساساً پدیده‌ای طبقاتی می‌داند. او در تفسیر تاریخی می‌گوید: کل تاریخ بشر، تاریخ نبرد طبقاتی بوده است، نبردی که همواره بین دو گروه توان‌گران و تهیدستان و در واقع بین دارندگان وسایل تولید هر عصر با کسانی که کنترلی بر وسایل تولید نداشته و تنها سرمایه آنها کار بدنی است، برقرار بوده است (مارکس و انگلس، 1385: 26). منظر مارکس به جنگ درمتنی همچون مانیفیس‌ت و تفسیر تاریخ به مثابه نبرد طبقاتی دائمی، کاربرد ایدئولوژیک وی از جنگ و مفاهیم دیگر را نشان می‌دهد. (آرون، 1386: 167)

این دو تصور از جنگ، تفسیر فردی هگل و تفسیر ایدئولوژیک و غیرانضمامی مارکس، نمونه‌های نادرستی از جنگ به معنای جامعه‌شناختی آن هستند؛ زیرا اولاً جنگ، یک نبرد فردی نیست، اگرچه در زندگی روزمره، ما به درگیری‌های بین افراد جنگ می‌گوییم. از نظر جامعه‌شناسان جنگ مانند بوتول، دست‌کم نبرد بین دو اجتماع، نه لزوماً دو جامعه بزرگ را می‌توان جنگ نامید، حال این دو اجتماع ممکن است پاکستان و هند باشند یا دو قبیله کوچک در جنگل‌های آمازون (بوتول، 1387: 30).

دومین ویژگی جنگ این است که به صورت واقعی و تجربی بین دو جامعه یا دست‌کم بین دو گروه سازمان‌یافته از یک جامعه رخ داده باشد که بتوان به لحاظ تجربی ثابت نمود جنگی رخ داده یا در حال وقوع است. بنابراین صرف رده‌بندی کردن و نشان دادن تضاد منافع بین دو گروه به صورت بالقوه، چنانکه مارکس می‌گوید، جنگ نیست.

سومین ویژگی جنگ، ویژگی سیاسی آن است (کاپلو و ونسن، 1389: ۳۱-۲۹). ممکن است جنگ، به لحاظ انگیزشی، امری فردی و شخصی باشد، چنانکه در جنگ‌های پیش از شکل‌گیری دولت - ملت مدرن بعضاً اتفاق می‌افتاد. همچنین ممکن است انگیزه‌های اقتصادی در گرایش به جنگ مؤثر باشد. اما از آنجایی که پای دولت‌ها و جوامع، تعیین حدود و مرزها، غرامت، مذاکرات و قراردادهای و تبادل سفیر در میان است، اساساً امکان ندارد که جنگ پدیده‌ای غیرسیاسی باشد.

با این همه، اما مهمترین ویژگی جنگ که مسئله اصلی این جستار را شکل می‌دهد، ویژگی حقوق و اخلاق آن است؛ یعنی در هر جنگی وضعیتی برقرار می‌شود که طرف‌های جنگ را ملزم به پیروی از آن قواعد می‌گرداند که معمولاً نسبتی با عدالت دارند. از جمله موارد چنین قواعدی را می‌توان قوانین مربوط به غیرنظامیان، عدم تعدی به طرف‌های بی‌طرف، ملتزم شدن به نتیجه جنگ مانند غرامت دادن به کشور مورد تجاوز، از دست دادن سرزمین، دادن خراج یا از دست دادن اختیار و استقلال دانست.

بنابراین، با تمام گستردگی کاربرد واژه جنگ، در مباحث آکادمیک امروز، جنگ تنها نزاع مسلحانه بین نیروهای سیاسی‌ای را شامل می‌شود که به صورت بالفعل وجود داشته باشد و هدفمندانه و گسترده باشد. در نتیجه، تهدید و تحقیر جنگ نامیده نمی‌شود؛ درگیری‌های شخصی، نزاع‌های جاده‌ای بین افراد، حملات جزئی مرتبط به سرحدات و کشاکش‌هایی که بین شرکت‌های تجاری رخ می‌دهد را دربر نمی‌گیرد. اساساً جنگ باید براساس تعهدی آگاهانه باشد و تنها بین جمعیت‌های سیاسی اتفاق می‌افتد؛ مانند دولت و گروه مخالف یا جنگ‌های داخلی. اینکه حملات تروریستی در این مقوله اند یا نه، مورد بحث است.

به این ترتیب، در روزگار ما، قدرت، حاکمیت و مرجعیت سیاسی یک طرف جنگ است تا جایی که گفته‌اند مقوله معاصر جنگ و صلح اساساً با مفهوم و شکل‌گیری دولت پیوند خورده است و بدون درک ملت - دولت، فهم فرایند امروز جنگ و صلح ناممکن است. از همین رو فیلسوف جنگ، کارل فون کلاوزویتس، جنگ را به «تداوم سیاست با ابزار غیر سیاسی» تعریف نموده و آن را چنین اصلاح کرده است: «جنگ پیرامون چیزی رخ می‌دهد که سیاست را می‌سازد، یعنی حاکمیت». (کلاوزویتس، ۱۴۰۰: ۸۸)

قدرت، حاکمیت و مرجعیت سیاسی یک طرف جنگ است تا جایی که گفته‌اند مقوله معاصر جنگ و صلح اساساً با مفهوم و شکل‌گیری دولت پیوند خورده است

4. عدالت و جنگ

جنگ در ظاهر پدیده‌ای غیرعادلانه و به عبارتی «ظلم» عریان و «خشونت آشکار» به نظر می‌رسد. از این رو، شاید در نگاه ابتدایی پرسش از نسبت عدالت و جنگ، پرسشی بیهوده و ناموجه به نظر آید. با این وجود، پاسخ صریح اولیه به این پرسش، نسبت «تضاد» است؛ یعنی اینکه نسبت میان عدالت و جنگ، نسبت تقابل و تضاد است و جنگ هیچ سنخیتی با عدالت ندارد. اما این پاسخ گرچه ساده و دم‌دستی است، ولی پاسخی درست و موجه نیست.

طبق یک سنت دیرین، نظریه‌پردازان جنگ عادلانه تحقیق خود را به دو بخش تقسیم می‌کنند: اندیشیدن دربارهٔ توسل به جنگ که در اصطلاح فلسفه سیاسی «ورود عادلانه به جنگ» نامیده می‌شود و اندیشیدن دربارهٔ رفتار در جنگ که به آن «جنگیدن عادلانه» یا «عدالت در جریان جنگ» می‌گویند. ورود عادلانه به جنگ به اخلاقی بودن کلیت جنگ مربوط می‌شود. روشن است که ورود عادلانه به جنگ توسل مشروع به جنگ را معین می‌کند، اما فقط در این امر خلاصه نمی‌شود، بلکه استمرار مشروع جنگ را نیز معین می‌کند. در مقابل، جنگیدن عادلانه به اخلاقی بودن اقدامات خاص در درون جنگ مربوط می‌شود؛ به این معنا که طرفهای درگیر باید در جریان جنگ نیز به اصول عدالت پای بند باشند.

چنانکه توضیح خواهیم داد، شهید احمدشاه مسعود در رفتار و گفتار خود نشان داد که همواره به دو اصل «ورود عادلانه به جنگ» و «عدالت در جریان جنگ»، شدیداً پای بند است.

۴.۱. ورود عادلانه به جنگ

ویرانی و درد و مصائب بزرگی که جنگ به بار می‌آورد، تنها در صورتی موجه است که جنگ برای دستیابی به هدفی بزرگ باشد. نظریه‌پردازان جنگ عادلانه معمولاً استدلال می‌کنند که راه‌اندازی جنگ ممنوع است، مگر اینکه آن جنگ از «هدف عادلانه»ای برخوردار باشد. ویرانی جنگ آن قدر شدید است که موجب می‌شود نامزدهای اندکی برای هدف عادلانه وجود داشته باشند.

نظریهٔ سنتی جنگ عادلانه تنها دو هدف عادلانه را به رسمیت می‌شناسد: دفاع ملی از کشور خود یا کشور متحد و مداخلهٔ بشردوستانه برای جلوگیری از جنایات عظیم و بسیار هولناک. (Lazar, 2017: 38) با این همه، اما امروزه تقریباً نظریه واقع‌گرای تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و به‌ویژه نظامی و جنگی را اشغال کرده است. واقع‌گرای در حوزهٔ جنگ به دیدگاهی اشاره دارد که معتقد است جنگ هیچ‌گونه وجه اخلاقی ندارد و اساساً در جنگ، سخن گفتن از عدالت بی‌معنا است. رهیافت واقع‌گرای در حوزه روابط بین‌الملل بر این باور است که اساساً نه

میتوان به پدیده جنگ و صلح هیچ‌گونه برچسب اخلاقی زد و نه باید آن را در چارچوبی هنجاری تعریف و توصیف نمود. از منظر واقع‌گرایان، تاریخ «تنها توالی رخدادهای ناخوشایند» است و سیاست بین‌الملل چیزی جز تکرار مکرر اموری ناخوشایند یعنی جنگ، رقابتهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی قدرتهای بزرگ، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ و شکل‌گیری و انحلال اتحادیه‌ها نیست. (لین، 1385: 249)

واقع‌گرایی جنگ را در ردیف ضرورتهای طبیعی همچون سیل و زلزله قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که اگر در این فجایع، به‌رغم پیامدهای دردناکشان، خبری از داوری اخلاقی نیست، پس در جنگ هم به همین قیاس، چرا که جنگ هم قلمرو ضرورت است و در قلمرو ضرورت، داوری اخلاقی معنایی ندارد. از منظر واقع‌گرایان، مسئله جنگ اساساً امری فرااخلاقی است و هرگز نمی‌توان با گزاره‌های اخلاقی به ارزش داوری درباره آن پرداخت. جنگ دنیای متفاوتی دارد، جایی است که در آن خود زندگی در معرض خطر است، طبیعت انسان به اجزای سازنده‌اش فرو کاسته می‌شود و منافع شخصی و ضرورت در آنجا حاکم است. در چنین شرایطی، مردان و زنان به هرکاری که باید دست می‌زنند تا خود و جامعه‌شان را نجات دهند و اخلاق و قانون هیچ جایگاهی در این میان ندارد. از نظر واقع‌گرایان، طبق یک ضرب‌المثل لاتین «در زمان جنگ، قانون ساکت است.» گاهی این سکوت به انواع فعالیت‌های مشابه دیگر نیز تعمیم داده می‌شود؛ مانند این ضرب‌المثل مشهور که می‌گوید «در عشق و جنگ، همه چیز عادلانه است.» معنایش این است که در این دو عرصه هرکاری مجاز است؛ هرگونه فریبی در عشق و هرگونه خشونت در جنگ. این کارها نه قابل ستایش‌اند و نه قابل نکوهش؛ درباره آنها چیزی برای گفتن وجود ندارد و نمی‌توان به ارزش داوری پیرامون آنها پرداخت. (Walzer, 2006: 3)

در طول تاریخ، هر زمان که مردان و زنان دربارهٔ جنگ سخن گفته‌اند، از اصطلاحات «درست» و «نادرست» استفاده کرده‌اند. تقریباً به همین مدت، کسانی هم بوده‌اند که چنین سخنانی را به ریشخند گرفته و آن را نوعی بازی با کلمات دانسته‌اند؛ آنان در عوض اصرار ورزیده‌اند که مسئلهٔ جنگ ماوراء یا (مادون) قضاوت‌های اخلاقی است.

با این وجود، باید از واقع‌گرایان پرسید: تکلیف مفاهیمی همچون وفاداری، فداکاری، پاکدامنی، شرم، بی‌عفتی، اغوا، خیانت، خشونت، دفاع از خود، ترحم، ستمگری، بی‌رحمی، شقاوت، قتل‌عام و... که همه واژه‌هایی مملو از داوری اخلاقی هستند، چه خواهد شد؟

شهید احمدشاه مسعود اما یکی از سرسخت‌ترین منتقدان و مخالفان رهیافت واقع‌گرایی است و همواره در گفتار و رفتار و میدان نبرد نظامی به شکل عملی به نقد و رد آن پرداخته است. مسعود در روزهای آغازین جنگ چریکی علیه حکومت کمونیستی نورمحمد تره‌کی، یکی از نخستین کمیته‌هایی را که تشکیل داد «کمیته قضا» بود. (منصور، ۱۳۹۸: ۴۲)

تأسیس کمیته قضا آشکارا نقد و رد نظریه واقع‌گرایی است و به روشی نشان می‌دهد که نه تنها در شرایط جنگ، داوری و قضاوت بیهوده نیست، بلکه یکی از ضرورت‌های اولیه و امری مشروع و موجه است. بدیهی است که در کنار وظایف مردمی، یکی از وظایف کمیته قضا، حسابرسی، قضاوت و داوری در مورد سربازان و صاحبان منصبانی است که در شرایط جنگی تخلف نموده و عمل غیراخلاقی و غیرعادلانه انجام داده‌اند. بنابراین، در نگاه مسعود، قضاوت اخلاقی و حقوقی هیچ‌گاه تعطیل نخواهد شد، حتی در شرایط جنگ.

یکی از پیامدهای مطلوب رهیافت اخلاقی مسعود به جنگ، پیشگیری از بروز جنگ داخلی در پنجشیر بود. برخلاف دیگر مناطق تحت کنترل مجاهدین، پنجشیر هیچ‌گاه در گرداب جنگ داخلی گرفتار نشد. (منصور، ۱۳۹۸: ۴۲)

از منظر شهید مسعود، اساساً جنگ در نسبت با تهاجم، تخریب و ویرانی مرزهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مذهبی «وطن» تعریف می‌شود. در این رویکرد، هرگونه تعرض و تهاجم خارجی و داخلی که منجر به درگیری مسلحانه، قتل‌عام و ویرانی گردد، جنگ به شمار می‌آید و مقابله با تهاجم نیز در این شرایط مشروعیت می‌یابد.

مسعود بر اساس چنین تعریفی از جنگ، با رژیم کمونیستی ترکی وارد مبارزه شد؛ زیرا این رژیم را عامل تخریب و ویرانی بنیان‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی کشور افغانستان می‌دانست. از همین رو، وی با گروهی از مجاهدین در ۲۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۸ از پیشاور پاکستان به افغانستان بازگشت و مبارزه با رژیم کمونیستی را از زادگاهش پنجشیر آغاز نمود. مسعود در ابتدا مردم ناراضی از رژیم کمونیستی ترکی را به قیام عمومی علیه رژیم فراخواند و در ظرف چند روز، سراسر پنجشیر را آزاد کرد. (منصور، ۱۳۹۸: ۴۱)

جنگ مسعود علیه ارتش سرخ شوروی نیز بر اساس قانون عادلانه «دفاع ملی» یا «دفاع از کشور» در برابر تهاجم بیگانگان مشروعیت می‌یابد.

بر اساس گزارش رسانه‌ها، پس از تهاجم شوروی سابق به افغانستان، روس‌ها حدود ۱۵ هزار نفر را از دست دادند که بسیاری از این تلفات، حاصل نبرد آنها با نیروهای شهید احمدشاه مسعود در پنجشیر بود. ارتش سرخ ۹ بار تلاش کرده بود تا دره پنجشیر را تصرف کند و هر بار

شکست خورد؛ شکست‌های پیاپی که سرانجام فرماندهان روس را حاضر به مذاکره با احمدشاه مسعود و عقد توافق آتش‌بس برای مدت دو سال کرد. (یورونیوز فارسی، ۲۰۲۱)

بنابراین، از منظر مسعود، ورود به جنگ با روس‌ها در چارچوب قاعده «دفاع ملی» مشروعیت می‌یابد و جنگ با حزب اسلامی از قاعده پیشگیری از شورش داخلی پیروی می‌کند. این دو هدف عادلانه از منظر مسعود توجیه‌گر مقابله با تهاجم خارجی و داخلی و عامل مشروعیت‌بخش ورود عادلانه به جنگ است.

۴.۲. عدالت در جریان جنگ

بر اساس کنوانسیون ژنو، زیربنای قانون جنگ‌های مسلحانه، سه اصل اساسی است:

- تفکیک: حمله کردن عامدانه به غیرجنگجویان ممنوع است.
- تناسب: آسیب رساندن غیرعمدی به غیرجنگجویان تنها در صورتی مجاز است که آسیب‌ها با اهداف موردنظر حمله، متناسب باشد.
- ضرورت: آسیب رساندن غیرعمدی به غیرجنگجویان تنها در صورتی مجاز است که کم‌آسیب‌ترین ابزارهای ممکن انتخاب شده باشد.

در مورد اصل تفکیک، بر اساس گزارش‌هایی که به ما رسیده، مسعود هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی، چه به صورت عمدی و یا غیرعمدی، به غیرنظامیان تعرض نکرد و خانه‌های غیرجنگجویان را مورد حمله قرار نداد. مهم‌ترین دلیل برای اثبات این ادعا، استدلال شهید مسعود در نكوهش استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی است. وی استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی را غیرمشروع می‌دانست؛ زیرا منجر به کشتار غیرنظامیان می‌شد. مسعود برای تأیید دیدگاه خود به این آیه از قرآن استناد می‌کرد که خداوند می‌فرماید: «ترهبون به عدو الله و عدوكم» (منصور، ۱۳۹۸: ۳۶). بر اساس دیدگاه مسعود، منظور خداوند این است که کاربرد اولیه و اصلی سلاح باید ترساندن دشمنان باشد، نه کشتن آن‌ها.

جست‌وجوهای نگارنده نشان می‌دهند که شهید مسعود اصل تناسب را به عنوان اصلی اولی به رسمیت نمی‌شناخت و آن را مغایر با اصول اخلاقی و مذهبی می‌دانست. با این وجود، اما به عنوان اصلی ثانوی گریزی از پذیرش آن نیست؛ زیرا در شرایط جنگ، ممکن است گاهی آسیب رساندن غیرعمدی به غیرجنگجویان، در صورتی که آسیب‌ها متناسب با اهداف مشروع و عادلانه در جنگ باشند، صورت بگیرد. در مورد اصل ضرورت نیز، تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده است، هیچ مدرکی دال بر به رسمیت شناخته شدن این اصل از سوی شهید

مسعود وجود ندارد. بنابراین، شاید بتوان گفت مسعود اصل ضرورت را نیز به مثابه اصلی ثانوی در جنگ پذیرفته بود، نه اصل اولی و ذاتی.

موارد بسیار زیادی وجود دارند که نشان می‌دهند شهید مسعود از منظر حقوقی و در چارچوب جنگ عادلانه، نه تنها کشتار غیرنظامیان را تحت هیچ شرایطی مشروع و عادلانه نمی‌دانست، بلکه رفتار او با نظامیان نیز بسیار بشردوستانه و عادلانه بود. برای نمونه، برخورد او با اسیران جنگی بسیار عادلانه و از سر نودوستی بود. تونی دیویس، خبرنگار استرالیایی، در این باره می‌نویسد: «برای نخستین بار وقتی به ملاقات مسعود رفتم در پنجشیر بود، و شب هنگام اسیر روسی را آوردند که از شدت سرما می‌لرزید، مسعود با دیدن وضعیت اسیر، مجاهدین را سرزنش نمود و لباس گرم بر تن اسیر کرد و از وی خواست تا با او یک جا نان شب را صرف کند.» (منصور، ۱۳۹۸: ۳۷)

انجنیر ابوبصیر، یکی از مسئولین امنیتی مسعود نیز اقرار می‌کند: «[مسعود] چندی قبل از شهادتش به وی دستور داد تا به خاطر فرارسیدن عید قربان به همه زندانیان عرب، پاکستانی و سایر کشورها که در صف طالبان جنگیده و اسیر شده بودند، لباس نو، کفش، لوازم بهداشتی از قبیل صابون و سایر ضروریات را توزیع نماید و تا انجام این کار همیشه آن را می‌پرسید و بر اجرای آن اصرار می‌ورزید.» (منصور، ۱۳۹۸: ۳۷)

یکی از مصادیق برخورد بشردوستانه و رفتار عادلانه مسعود با دشمن در جنگ، پرهیز از حمله به دشمن در حال عقب‌نشینی بود. نقل می‌کنند هنگامی که گلبدین حکمتیار از چارآسیاب به سوی سروبی عقب‌نشینی می‌کرد، شهید مسعود راه فرار را برای او باز گذاشت و به جت‌های جنگی که آماده حمله بر نیروهای حکمتیار بودند، دوباره دستور فرود داد و قومندان هوایی را سرزنش نمود. وی در برابر همه دوستانش که اصرار بر حمله بر نیروهای حکمتیار داشتند ایستاد و آن را خلاف مروت و جوانمردی خواند. (منصور، ۱۳۹۸: ۳۷)

همچنین، پس از خروج مفتضحانه قوای شوروی از

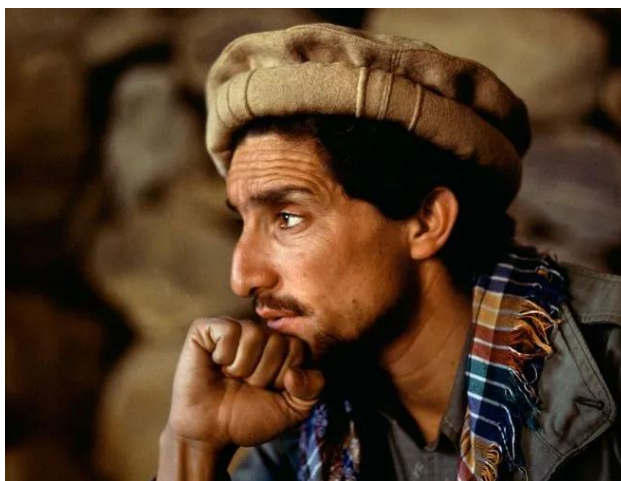
افغانستان، دکتر نجیب‌الله بارها به مسعود پیام فرستاده بود که آماده مذاکره در هر منطقه‌ای است که خواست مسعود باشد. حفیظ منصور می‌گوید از احمدشاه مسعود پرسیدم که چرا مذاکره با نجیب را رد می‌کند؟ مسعود در پاسخ گفت: اگر در مناطق تحت کنترل خود با نجیب بد رفتاری کنیم و یا او را اسیر بگیریم، پیمان شکنی و نامردی است و اگر بگذاریم دوباره برگردد، تبلیغات سیاسی به راه می‌اندازد و از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کند. (منصور، ۱۳۹۸: ۳۷)

شهید مسعود نه تنها اسیران را آزاد می‌کرد، بلکه لباس، کفش و مصارف بازگشت‌شان را نیز تهیه می‌نمود. از همین رو، یکی از اسرای روسی تحت تأثیر جوانمردی و انسان‌دوستی احمدشاه مسعود قرار گرفت و برای سال‌ها در جمع محافظین مسعود ایفای وظیفه نمود که نام او را «اسلام‌الدین» نامیده بودند. (منصور، ۱۳۹۸: ۴۳)

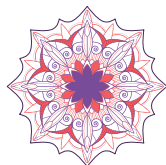
جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مکتب واقع‌گرایی با پلیدنبیاد و شرزهاد انگاشتن انسان، صلح را فقط وقفه‌ای کوتاه برای تداوم هرچه باشکوه‌تر جنگ می‌داند و هرگونه ارزش‌دآوری در مورد جنگ را نکوهش می‌کند. در مقابل، اما شهید مسعود جامعه‌انسانی را تحت هیچ شرایطی (چه صلح و چه جنگ) از داوری و قضاوت بی‌نیاز نمی‌داند و اصل عدالت و داوری اخلاقی را ضروری‌ترین اصل زندگی قلمداد می‌کند.

واقع‌گرایی نظریه‌ای «دولت‌محور» است که غایت روابط بین‌الملل را مناسبات قدرت و سلطه‌گری می‌داند. رویکرد شهید مسعود اما نه دولت‌محور است و نه فردمحور، بلکه «عدالت‌محور» است و تحقق عدالت، حتی در شرایط جنگ را ضروری و بنیادی می‌داند. از این رو، برخلاف نظریه جنگ عادلانه که عدالت را برای توجیه کاربرد زور و خشونت مورد استفاده قرار می‌دهد، می‌توان در چارچوب تفکر مسعود، کارویژه و ظرفیت عدالت را برقراری روابط صلح‌آمیز همراه با عدالت تعریف کرد.



Lazar, Seth (2017), "Just War Theory: Revisionists versus Traditionalists." *Annual Review of Political Science* 20 (2017): 37-45
 Walzer, Michael (2006), "Against Realism, In his Just and Unjust Wars: A Moral Argument with Historical Illustrations, pp 3 Basic Books. -20. 4th Edition. New York: وبسایتها
<https://parsi.euronews.com/2021/09/09/20th-anniversary-of-assassinationahmad-shah-massoud-military-genius-who-wants-peace>.



فارسی و عربی

قرآن کریم
 آرون، ریمون (۱۳۸۶)، *مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
 بوتول، گاستون (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی جنگ*. ترجمه هوشنگ فرخجسته. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان
 فیندلی، کارتر و جان م. راثی (۱۳۸۶)، *جهان در قرن بیستم*. ترجمه بهرام معلمی. تهران: نشر ققنوس
 کاپلستون، فردریک چارلز (۱۳۸۶)، *تاریخ فلسفه*، جلد ۶. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
 کاپلو، تئودور و پاسکال ونسن (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی جنگ*. ترجمه هوشنگ فرخجسته. چاپ اول. تهران: جامعه‌شناسان.
 کمال، محمد. «معنای تروریسم: پژوهشی فلسفی از منظر هگلی». ترجمه رضا اکبری. *فصلنامه پایدیا*، شماره ۱ و ۲، صص ۱۸۷-۲۰۲
 کلاوزویتس، کارل فون (۱۴۰۰)، *در باب ماهیت جنگ*. ترجمه مرضیه خسروی. تهران: روزگار نو.
 کوزر، لوئیس (۱۳۷۶)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
 لین، کریستوفر (۱۳۸۵)، «کانت یا گنت: افسانه صلح مرد مسالارانه»، *در صلح لیبرالی*. مجموعه مقالات، گردآوری اندرو لینکلتر. ترجمه علیرضا طیب. چاپ اول. تهران: وزارت امور خارجه
 مارکس، کارل و فردریک انگلس (۱۳۸۵)، *مانیفست حزب کمونیست*. ترجمه محمد پورهرمزبان. بی‌جا: انتشارات حزب توده ایران.
 منصور، عبدالحفیظ (۱۳۹۸)، «زندگی‌نامه مسعود»، *در: مسعود، قهرمان راه صلح و آزادی*. به کوشش مجیب الرحمن رحیمی. چاپ دوم. کابل: عازم.
 نیکسون، ریچارد (۱۳۶۴)، *جنگ واقعی - صلح واقعی*. ترجمه علیرضا طاهری. تهران: شرکت کتابسرا.



چهره‌ها



مصاحبه

اشرف غنی: «طالبان را تا کوه سنگی آوردم و بستنی دادم؛ دفعه بعد در ارگ خواهند بود و قدرت را به جنگ سالاران نمی سپارم.»
معرفی:

جنرال ارکان حرب متقاعد محمد رسول عزیزی، از دره‌ی عبدالله خیل، ولسوالی دره ولایت پنجشیر افغانستان و رئیس اسبق توپچی زمینی وزارت دفاع ملی، یکی از جنرالان فرهیخته و تحصیل کرده کشور است. ایشان سال‌ها در وزارت دفاع ملی در جایگاه‌های مختلف، مسئولیت‌های مهم نظامی و مدیریتی را به انجام رسانیده‌اند. برخورداری از تجارب ارزشمند در عرصه دفاعی و حضور فعال در برهه‌های حساس تاریخ، او را به یکی از چهره‌های شناخته شده در میان فرماندهان ارتش مبدل ساخته است.

گفت‌وگو با محترم

جنرال محمد رسول عزیزی

رئیس اسبق توپچی زمینی وزارت دفاع ملی

گفت‌وگو کننده: **عبدالوهاب عاصم**

اکنون در این گفت‌وگو می‌کوشیم تا دیدگاه‌ها، تجربیات و تحلیل‌های ایشان پیرامون رویدادهای مهم گذشته و چشم‌انداز آینده را با خوانندگان در میان بگذاریم.

پرسش اول

جنرال صاحب، برای مخاطبان ما بگویید: چه زمانی و در چه شرایطی برای نخستین بار به ارتش افغانستان پیوستید؟

پاسخ: سلام و عرض ادب خدمت شما و همکاران محترمتان. همچنین درود می‌فرستم به روح شهدای راه آزادی. بنده در سال ۱۳۵۹ به حربی پوهنتون (دانشگاه نظامی) شامل شدم و در سال ۱۳۶۱ فارغ‌گردیده و شامل خدمت در اردوی وقت شدم.

پرسش دوم

آموزش‌های ابتدایی نظامی را در کجا فراگرفتید و این آموزش‌ها تا چه اندازه شما را برای میدان واقعی جنگ آماده ساخت؟

پاسخ: در آغاز انتخاب من مسلک پیاده بود، اما به مسلک توپچی انتخاب شدم که این امر برایم مایه افتخار است.

پرسش سوم

چرا سلاح‌های سنگین را به عنوان تخصص خود برگزیدید؟ آیا این انتخاب ناشی از انگیزه شخصی بود یا ضرورت جنگی؟

پاسخ: در زندگی نظامی فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کردم؛ از اسارت تا ریاست. آنچه زندگی مرا دگرگون ساخت، آشنایی با مرد افسانوی‌ای بود که سال‌ها درباره او شنیده بودم، اما تبلیغات حزبی و رسانه‌های دولتی تصویر منفی‌ای از او ارائه کرده بودند. او کسی نبود جز قهرمان ملی، آمر صاحب شهید احمد شاه مسعود.

پرسش چهارم

دیدار شما با احمد شاه مسعود در چه شرایطی صورت گرفت و نقش مشخص شما در مقاومت اول چه بود؟ آیا خاطره‌ای از آمر صاحب دارید؟

پاسخ: نخستین بار آمر صاحب را در سرک ۱۵ وزیر اکبرخان، در مهمانخانه‌ای مربوط به دکتر نجیب‌الله دیدم. در آن زمان من قوماندان قطعه ۲۲ اوراگان گارد ملی بودم. کابل در شرایط بسیار وحشتناک قرار داشت؛ حکمتیار و هم‌پیمانانش روزانه صدها راکت به سوی کابل پرتاب می‌کردند و از هر سو دود و آتش بلند بود.

زمانی که در ۴ میزان ۱۳۷۵ دستور عقب‌نشینی صادر شد، ما با تمام سلاح‌ها و تجهیزات از کابل عقب‌نشینی کردیم و سپس در خطوط دفاعی شمال کابل، به صورت سیار و ثابت، عملیات‌های حمایتی را پیش می‌بردیم.

یکی از خاطرات فراموش‌نشده من مربوط به جنگ اندراب است. طالبان از عقب جبهه حمله کردند، اما پس از چند روز نبرد، شکست سختی خوردند. در جلسه‌ای در کوتل خاواک، آمر صاحب با تحلیل دقیق نشان داد که تعداد دشمن، برخلاف برآورد برخی فرماندهان، بسیار کمتر از آن بود که تصور می‌شد. این دقت و قدرت تحلیل او همیشه برای من درس بزرگی بود.

پرسش پنجم

بعد از سال ۲۰۰۱ چگونه دوباره وارد ساختار وزارت دفاع شدید و مسیّران تاریست توییچ چگونه طی شد؟

پاسخ: پس از حادثه یازدهم سپتامبر، اوضاع جهان تغییر کرد. آمریکا و متحدانش طالبان را تحت فشار شدید نظامی قرار دادند و نیروهای جبهه متحد پیروزمندانه وارد کابل شدند. پس از توافق بن و ایجاد اداره موقت، من برای تحصیلات عالی به ایتالیا رفتم و در نیمه سال ۲۰۰۴ به کشور بازگشتم. در آن زمان اردوی ملی جدید تشکیل شده بود. من در سمت مدیر کدر پرسونل تعیین شدم، زیرا در ساختار جدید تشکیلات صنوفی چون توییچ، دافع هوا و راکت حذف شده بودند.

پرسش ششم

به باور شما دلیل اصلی فروپاشی ناگهانی دولت و ارتش افغانستان چه بود؟

پاسخ: عوامل زیادی در این باره مطرح شده است، اما من باور دارم اشرف غنی و تیم او مرحله به مرحله زمینه سقوط را فراهم کردند. نخست

در زندگی نظامی فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کردم؛ از اسارت تا ریاست. آنچه زندگی مرا دگرگون ساخت، آشنایی با مرد افسانوی‌ای بود که سال‌ها درباره او شنیده بودم

در سال ۲۰۱۴ با آغاز خروج نیروهای خارجی، سپس در سال ۲۰۱۸ با آغاز مذاکرات آمریکا و طالبان. از آن زمان تا سال ۲۰۲۱ اکمالات لوژستیک به ویژه مهمات توپچی متوقف شد. روز سقوط دولت، تنها ۶۲۰ مرمی توپ در دیپوی ملی موجود بود که حتی برای یک تولی توپچی کافی نبود. علاوه بر این، افسران با تجربه به تقاعد سوق داده شدند و افراد بی تجربه جایگزین شدند. فساد اداری، فساد اخلاقی و تعصبات قومی نیز در اوج بود.

پرسش هفتم
آیا سقوط بیشتر نتیجه ضعف در میدان جنگ بود یا خیانت‌های سیاسی در کابل؟
پاسخ: هرگز سربازان در میدان نبرد شکست نخوردند. آن‌ها شجاعانه جنگیدند. مشکل در رهبری سیاسی بود که اراده دفاع از دولت را نداشت.

پرسش هشتم
نقش مستقیم اشرف غنی، رئیس جمهور پیشین را در این فروپاشی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا او به عنوان فرمانده اصلی مسئول شکست بود؟
پاسخ: بدون شک. اشرف غنی و تیم او بسیار ماهرانه زمینه سقوط را فراهم کردند. او در روزهای آخر تغییرات گسترده‌ای در ساختار تشکیلاتی ایجاد کرد و افراد وابسته به خود را در رأس قرار داد. هر کدام در این سقوط نقش داشتند.

پرسش نهم
گفته می‌شود اشرف غنی در شب‌های آخر به طور مخفی به وزارت دفاع می‌رفت. آیا شما شاهد این موضوع بودید؟
پاسخ: بلی. او هفته‌ای دو یا سه بار شبانه بدون تشریفات معمول وارد وزارت دفاع می‌شد و در اتاق ۵۵ با افرادی ناشناس دیدار می‌کرد. چرا این دیدارها در وزارت دفاع و نه در ارگ صورت می‌گرفت؟ آخرین روز هم یک فریبکاری کلان کرد؛ وزارت دفاع را مطلع ساخت که می‌آید تا با نظامیان جلسه کند، اما در واقع به ترمذ رفت.

پرسش دهم
روایت جلسه سه ارگان امنیتی که غنی در آن گفت: «من جزیره‌های قدرت را از بین بردم و هرگز قدرت سیاسی را به رهبران سیاسی تحویل نخواهم داد»، از نظر شما چگونه بود؟

پاسخ: سالانه یک کنفرانس سه روزه در وزارت دفاع برگزار می‌شد. در آن، فرماندهان ارشد و مسئولان

امنیتی عملکرد سال گذشته را بررسی می‌کردند. در روز سوم، رئیس جمهور سخنرانی می‌کرد. در همان نشست، بعد از صرف غذا و خروج رسانه‌ها، غنی با لحنی تند همین سخنان را بیان کرد. او واقعاً همان را عملی کرد.

پرسش یازدهم
چرا برخی واحدهای ارتش بدون شلیک حتی یک مرمی فروپاشیدند؟ مشکل در روحیه سربازان بود یا در رهبری؟

پاسخ: مشکل در رهبری بود. وقتی اراده جنگ در سطح رهبری وجود نداشته باشد، سرباز نمی‌تواند مقاومت کند. اگر یکی از رهبران ارشد صدای دفاع را بلند می‌کرد، شاید وضعیت تغییر می‌کرد. اما همه در سردرگمی بودند و سقوط حتمی شد.

پرسش دوازدهم
نقش آمریکا و ناتو در سقوط چه بود؟ آیا آن‌ها آگاهانه افغانستان را رها کردند یا ناتوان از حمایت بودند؟

پاسخ: آمریکا و ناتو تصور نمی‌کردند دولت به این سرعت سقوط کند. اما در عین حال آمریکا با طالبان توافقاتی داشت. از سوی دیگر، در اروپا بحران اوکراین شکل گرفته بود و روسیه نیروهای زیادی در مرز مستقر کرده بود. برای آمریکا طالبان سربازان کم‌مصرف بودند که می‌توانستند اهداف واشنگتن را تأمین کنند. به همین دلیل تصمیم گرفتند از افغانستان خارج شوند.

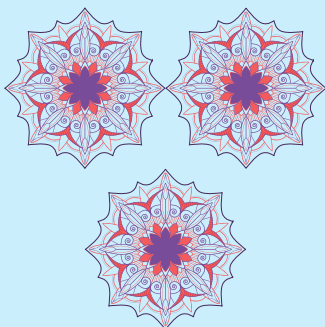
پرسش سیزدهم
بعد از سقوط جمهوریت، زندگی شخصی و حرفه‌ای شما چگونه تغییر کرد؟ امروز در چه وضعیتی هستید؟
پاسخ: پس از سقوط مدتی در کابل بودم و سپس همانند بسیاری از هم‌وطنان مجبور به هجرت شدم. اکنون در گوشه‌ای از این جهان به زندگی ادامه می‌دهم و دعا می‌کنم مبارزان راه آزادی موفق و سربلند باشند.

پرسش چهاردهم
وقتی به زندگی نظامی‌تان نگاه می‌کنید، بزرگ‌ترین لحظه غرور و بزرگ‌ترین حسرت شما چیست؟

پاسخ: بزرگ‌ترین لحظه غرورم دوران مقاومت اول تحت رهبری آمر صاحب شهید علیه طالبان بود. بزرگ‌ترین حسرتم این است که هزار بار می‌مردم، اما نمی‌خواستم مردم را در این وضعیت ببینم.

آمر صاحب احمد مسعود هم از ویژگی‌های تقوا، عدالت، پرهیزگاری، صداقت و ایمان‌داری وهم چنان از شجاعت آمر صاحب برخوردار است باورمندیم این راه مبارزه را که با شجاعت کامل از آمر صاحب الحام گرفته به پیش میبرد.

پرسش پانزدهم
آینده جبهه مقاومت دوم را چگونه می بینید؟ آیا این بار تجربه گذشته مانع تکرار اشتباهات خواهد شد؟
پاسخ: آغاز مقاومت دوم یک حرکت بزرگ بود. در ابتدا کاستی هایی در مدیریت جنگ وجود داشت، اما امیدوارم جوانان از تجربه های گذشته بهره بگیرند. من به شجاعت آن ها افتخار می کنم.
پرسش شانزدهم
پیام شما به نسل جوان افسران و مبارزان امروز افغانستان چیست؟
پاسخ: باید به آینده امیدوار باشند. این امید چراغ راه مبارزه است.



جامعه جهانی به کودکان و زنان و ملت فلسطین چکار کرد که مردم افغانستان اولویت باشد.

سوال چهاردهم: آینده مقاومت سیاسی و نظامی علیه گروه طالبان را چگونه پیش بینی می کنید؟
پاسخ چهاردهم: همانگونه که طالبان در یک سازش استخباراتی به حمایت مستقیم آمریکا و هم پیمانان اش به افغانستان برگشتند، به یاری خداوند متعال و به همت بلند مردم سربلند افغانستان و حقانیت مبارزین و مجاهدین جبهه مقاومت ملی، مقاومت پیروز شدنی است.

آینده سیاسی و نظامی جبهه مقاومت ملی زیاد امیدوارکننده است درمبحث سیاسی نتایج قابل ملاحظه داشته و خواهد داشت درمسائل نظامی درآینده حضور پررنگ ترو قوی تری را شاهد خواهد بودیم.

سوال پانزدهم: آیا امکان گفت وگو و مصالحه واقعی میان گروه طالبان و جریان های مخالف وجود دارد؟
پاسخ پانزدهم: در زمان جهاد و مقاومت آمر صاحب شهید احمدشاه مسعود رحمت الله علیه ومردم افغانستان راه مذاکره و گفتگو را برای طالبان باز گذاشتند اما طالبان نپذیرفتند طالبان منطق صلح و گفتگو را با مردم افغانستان ندارند از زمان جهاد و مقاومت و هم چنان مقاومت دوم به رهبری احمد مسعود طالبان وارد مذاکره منطقی و راه گشا برای حل مسئله افغانستان نشدند و نخواهند شد.

طالبان در مذاکره، گفتگو و مصالحه با نیروهای اعتلاف غربی و آمریکا به نتیجه رسیدند و پذیرفتند یگانه نتیجه و دست آورد صلح طالبان تعامل و مذاکره با غربی هاست.

غربی ها و انگلیس ها فرصت صلح و مذاکره را به طالبان و مخالفین طالبان که مردم و ملت افغانستان است نمیدهند و این منطق در طالبان به گونه سیستماتیک از طرف صاحبان فکرمدیريت می شود.

سوال شانزدهم: اگر فردا نظام جدیدی در افغانستان شکل بگیرد، شما چه نوع ساختار سیاسی را برای کشور مناسب می دانید؟

پاسخ شانزدهم: با روی کار آمدن نظام جدید آینده در افغانستان به این باورم که یک نظام غیرمتمرکز چه در غالب جمهوری و چه فدرال که قوانین اسلامی در آن نافذ باشد به وجود آید اختیارات و صلاحیت ها و منابع در مرکز، ولایات و ولسوالی ها به گونه مناسب و عادلانه در نظر گرفته تقسیم و تفویض شود.

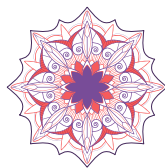
سوال هفدهم: چشم انداز شما برای نسل جوان افغانستان چیست؟
پاسخ هفدهم: امید همه ملت به نسل جوان اندوخته است، چون نسل جوان است که در رشد و شکوفائی کشور می اندیشد.

در صدر اسلام هم اگر نگاه کنیم همین جوانان بودند که در دار ارقم جمع شدند و سرنوشت اسلام و آینده سیاسی اسلام را رقم زدند.

سوال هجدهم: بزرگ ترین آرزوی شما برای افغانستان چیست؟
پاسخ هجدهم: بزرگترین آرزویم صلح، آبادی، آزادی، عزت، سربلندی و پیروزی مقاومت مردم افغانستان و اقتدار ملی مردم افغانستان است.

سوال نوزدهم: در پایان، اگر پیامی برای مردم افغانستان، به ویژه مهاجران مقیم ایران، دارید، بفرمایید.
پاسخ نوزدهم: پیام نه تنها برای مهاجرین بلکه برای همه ملت افغانستان و مهاجرین افغانستان زنان و جوانان افغانستان این است در هر گوشه ای از دنیا هستید فکر مبارزه و امر مبارزه را از دل و ذهن تان بیرون نکنید و انشاءالله پیروزی دست یافتنی است و به آرزوهای مقدس مان آبادی و آزادی وطن میرسیم و این دیر نیست.
در هر جای از دنیا هستیم اصالت مان را فراموش نکنیم احترام گذاشتن به قوانین مدنی و اجتماعی کشورها و ملت ها اخلاق مداری و تمدن مردم افغانستان را برانزده ترو شگوفاتر میکند کاری کنید این هجرت و مسافرت ما را ارزنده تر و برانزده تر کند و سبب خیر و فلاح همه ملت افغانستان شود.

(پایان)





احمد شاه مسعود

بخش دوم: معرفی شخصیت‌ها

شمایل احمد شاه مسعود

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند

مردی با قد متوسط مایل به بلندی بود. پوست گندمی صاف و روشن داشت. چشمان سیاه تیزبین، نافذ و کنجکاوش نظرهربیننده‌ای را جلب می‌کرد. دارای سر بزرگ با موی مجعد انبوه و سیاه بود که در سالهای اخیر سفیدی‌هایی در میان موی هایش به چشم می‌خورد. ریشش برخلاف موی سرش باریک و اندک بود. بینی عقابی و روی استخوانی داشت. بدن ماهیچه دار و عضلانی، شانه و سینه فراخ و پهن و شکم فرو رفته داشت. در مجموع ریخت ظاهری اش زیبا و جذاب بود.

در لباس پوشیدن با سلیقه و پاک می‌نمود. لباس‌های روشن و بیشتر رنگ کریمی متمایل به خاکی و رنگ آبی روشن را می‌پسندید. در تمام روزهای دوران جهاد و مقاومت و ایام کار رسمی دریشی نظامی به رنگ خاکستری و یاسبز کم‌رنگ به تن داشت. دایم به سرش کلاه پکول می‌گذاشت که به یکطرف سر تمایل پیدا می‌کرد.

بیشتر اوقات به خصوص در دوران جهاد به گردنش دستمال می‌آویخت. در لباس پوشیدن، سخن گفتن و حرکات خویش از کسی تقلید نمی‌کرد. برعکس اطرافیان، هم‌زمان و کسانی که حتی از نزدیک او را ندیده بودند می‌کوشیدند تا از او تقلید کنند.

زبان مادری اش فارسی بود که آنرا به لهجه خاص درهم آمیخته‌ی پنجشیری و کابلی صحبت می‌کرد. به زبان فرانسوی می‌توانست سخن بگوید. زبان پشتو و اردو را می‌فهمید. به زبان عربی آشنایی داشت.

به ورزش علاقمند بود. ورزش صبحگاهی را ترک نمی‌کرد. ورزش‌های بکس، تکواندو، فوتبال، والیبال و شنا را یاد داشت و گاهی در اوقات فراغت به فوتبال و شنا می‌پرداخت.

از رنگ‌ها، رنگ آبی، ازغذاها شوربا (آبگوشت)، از میوه‌ها سیب و آم و از سلاح دستی کلاشینکوف را بیشتر می‌پسندید. با چای میوه خشک می‌خورد و اکثر اوقات، غذا را با قاشق پنجه تناول می‌کرد.

در راه رفتن باتندی و استواری قدم برمی‌داشت. در مصافحه دست می‌داد و کمتر آغوش باز می‌کرد. از روی بوسی به جز در موارد استثنایی که مجبور نمی‌شد، اجتناب می‌ورزید.

به اطفال شفقت و مهربانی داشت. با بزرگان و اهل علم و فضل با احترام و تواضع برخورد می کرد. هیچگاه در حالت خشم و غضب سخن ناسزا، فحش و دشنام را به زبان نمی آورد. با دوستان و یارانش صمیمی بود. و در برابر دشمنان، گذشت و مدارا داشت. با اسیران دشمن برخورد نیک و بشردوستانه می کرد و در نگهداری آنها پای بند به اصول اخلاقی بود.

در برخورد با عام مردم با گشاده رویی و به دور از تظاهر عمل می کرد. عمل زشت و خلاف قانون و مصالح عامه را تقبیح می کرد و عاملینش را بد می دید. از ستمگر و ستم و از فساد و بی عدالتی تنفرداشت و در برابر ظلم و بی عدالتی به شدت می ایستاد و مخالفت می ورزید. تظاهر و ریا کاری را نمی پسندید. تملق را نکوهش می کرد. در انظار عام کمتر ظاهر می شد.

گپ و کلامش همیشه شفاف و کوتاه بود. اصطلاح "جان گپ" را در گفتگو با طرف به کار می برد. با اختصار و روشنی "جان گپ" را به مخاطب ارائه می کرد و از مخاطب نیز می خواست تا "جان گپ" را بگوید. گپ طرف را به دقت می شنید.

در گفتگوها و پرسش ها بسیار حاضر جواب بود. قدرت درک و تفهیمش در سطح عالی قرار داشت. برای افرادی که در پای کلامش می نشستند، شخصیت جاذب و قابل اعتماد محسوب می شد. صولت و صلابت شخصیتش مخاطب را تحت تأثیر و نفوذ می گرفت. هرکسی که به او نزدیک می شد خود را در افکار و آرمان با او هماهنگ احساس می کرد، از همراهی و اطاعتش لذت می برد و به وجد می آمد. شجاعت، پشتکار و پایداری عجیب و شگفت انگیزی داشت. هیچگاه بی روحیه و نا امید نمی شد. اراده و تصمیم محکم و غیر قابل تسخیر داشت. در برابر مسایل با عقلانیت برخورد می کرد. از پذیرش و عمل بر مبنای عاطفه و احساسات دوری می جست. از همین جهت در امور نظامی و فعالیت محاربوی به کار اطلاعاتی و کشف اهمیت اساسی می داد. در نتیجه این روش شبکه اطلاعاتی بسیار نیرومند و منظم را به وجود آورد.

به شورا و مشورت اهمیت جدی می داد. و اغلباً بدون مشورت و دقت عمیق به کار و عملی اقدام نمی کرد. به کتاب و مطالعه دلچسپی و علاقه وافر داشت. در هر حالتی کتاب را با خود انتقال می داد و از هر فرصتی برای مطالعه استفاده می کرد. مباحثه و مناظره های علمی، سیاسی و ادبی را با دانشمندان و روشنفکران می پسندید. به شعر فارسی علاقمند بود و دیوان شعر حافظ شیرازی را اکثراً با خود داشت.

آدم سخت متدین و پرهیزگار بود. دین را عامل رهبری و کمال شخصیت انسان تلقی می کرد. نماز های پنجگانه را در وقتش با جماعت ادا می کرد. همیشه با وضو به سر می برد. قبل از رفتن به خواب شبانه نماز تهجد می خواند. با تعبیرهای افراط گرایانه و متحجرانه از اسلام مخالف بود. اسلام را دین معتدل می پنداشت و به توانایی و نقش اسلام در کمال و سعادت جامعه از راه حفظ و گسترش ارزش های اخلاقی تأکید می کرد.

به تشکیل حکومت معتدل اسلامی و ملی در افغانستان و همزیستی مسالمت آمیز با جامعه بین المللی، هم معتقد و هم متعهد بود. ثبات سیاسی را در کشور به ایجاد یک دولت ملی ممثل اراده و خواسته های عادلانه مردم در پیوند می دانست. جداً خواهان یک افغانستان با ثبات و مقتدر از لحاظ سیاسی و کشور پیشرفته و شکوفا از لحاظ اقتصادی بود.

آزادی مردم و وطنش را به شدت دوست داشت. هیچگاه استقلالیت خود، مصالح مردم و منافع میهنش را با هیچ بیگانه ای به سازش و معامله نگذاشت. تحقق صلح و ثبات در وطن، تأمین عدالت اجتماعی، رفاه مردم و پیشرفت کشور و ایجاد یک افغانستان مقتدر و مستقل، آرزوهای دیرین و همیشگی اش را می ساختند.

در سال 1366 (1987) ازدواج کرد. این ازدواج به دلایل امنیتی دور از انظار عامه صورت گرفت. تا زمان شهادت صاحب یک پسر و پنج دختر شد. در این روز (18 سنبله 1380 / 9 سپتمبر 2001) با حمله انتحاری دو عرب عضو القاعده به رهبری اسامه بن لادن به شهادت رسید.

هنگام شهادت 49 سال داشت.





پروفسور برهان الدین ربانی؛

نبوغ برتر و سیاستمدار ناتکرار

نوشته: کیانوش میرزایی

افغانستان طی دو یاسه سده اخیر تاریک ترین و المبارترین دوران تاریخ خویش را تجربه نموده است. تاریخ این دوره را با چند ویژگی می شود به شناسایی آورد:

- نزاع شاهان و شهزادگان، کشتن و کور کردن های مداوم.
- شاهان و شاهزادگان دست نشانده و کوچک و کوچکتر شدن افغانستان
- نخبه کشی در افغانستان

دست کم صد سال این دوره، بعد از احمدشاه ابدالی که افغانستان امروز را ایجاد کرد، روزگاریست که شاهان و شاهزادگان به جان هم افتیده اند، بیرحمانه همدیگر را می کشند، کور می کنند، زندانی می سازند. مصیبت دیگر این کارکرد، وابستگیست. شاهانی که با خود و خانواده ی خود دست و گریبان اند، ناگزیر برای حفظ خویش، به درباری از کشور های همسایه وابسته اند. از اینجاست که دشمنی با خود سبب شده تا بیشترین شاهان و شاهزادگان وابسته و نوکر منش را داشته باشیم. برخی به دربار ایران رجوع دارند و به کمک آنها به قدرت می رسند و شماری به سرزمین هند و دربار مغول ها چشم امید دوخته اند و تعدادی هم با سکاها و انگیس ها پیمان دوستی دارند و از آن طریق به قدرت دست می یابند. این دوره، عصر وابستگی و نوکر منشی است. بیشترین شاهان دست نشانده را در همین دوره تاریخ افغانستان داریم. امیر دوست محمد خان به انگلیس تسلیم می شود و توسط آنها به قدرت می رسد؛ شاه شجاع با سپاه انگلیس تخت کابل را اشغال می کند؛ یعقوب خان با فشار انگلیس گندمک را امضا می کند و امیر عبدالرحمن که به تابعیت از دیورند را امضا می نماید.

در این عصر است که امپراطوری احمدشاه که تا هند و سند دامنه داشت، کوچک و کوچکتر می شود.

ویژگی دیگر تاریخ معاصر ما نخبه کشیست

امیر عبدالرحمن، هیچ شخصیت متباز و با نفوذی را در افغانستان زنده نماند. امرا و بزرگان محلی را نابود کرد، شخصیت های را که از لحاظ سیاسی و ملی ارجمند بودند اعدام کرد و یا متواری ساخت. سردار محمد ایوب خان فاتح میوند به هند آواره شد. مشک عالم را موش عالم نام نهاد، محمد جان خان وردک را کشت. هفتاد تن از سران شمالی را به هند متواری ساخت. سران همه اقوام را نابود کرد.

امیر حبیب الله با آنکه سرزمین آرامی را بدون حضور هیچ مخالفی تصاحب نمود، نتوانست حضور جوانان ترقی خواه و مشروطه خواهان را تحمل کند. شمار بزرگی از مشروطه خواهان و یا افرادی فکری و دانشی همان روزگار جامعه را نابود کرد.

امان الله خان با آنکه در آغاز با مشروطه خواهان همدست بود، بعد ها دنبال سیاست دیکتاتوری آبا را گرفت. خود را نواسه عبدالرحمن خواند. روشنفکران را از خود دور کرد. عبدالرحمن لودین به قندهار رفت و از شاه کناره گرفت، داوی منزوی شد، قاری نیک محمد پروانی و شمار دیگر از روشنفکران دینی اعدام شدند.

بعد ها در عصر نادر خان و ظاهر شاه با حضور هاشم خان، صاحب فکر و اندیشه یی از زندان بیرون نماند. هر جا شخصیتی بود، غمش خورده می شد. از این رو کشور به دیار خاموشان شبیه گشت. آرامش دوره ظاهر شاه که اینهمه از او یاد می شود، فرجام همان سیاست است.

در بحبوحه ی چنین سیاست و برنامه هایی استاد ربانی به عرصه آمد . چه می توانست بکند. هر حرکتی پاسخ مرگبار خود را داشت. استاد ربانی شعار نداد ، هیاهو به راه نیانداخت که پاسخ آنرا در کارنامه شهید بلخی و داکتر محمودی دیده بود. استاد چه کرد و چگونه توانست در این محیط خفقان و مرگ و وحشت ، خود را تثبیت کند و کارش را به ثمر رساند. اینجا بود که نبوغ استاد پروفسور ربانی به هستی نشست و تویی که حتی شاید مخالفش باشی نیز باور می کنی که او استثنا بود و همچنان استثنا در تاریخ این کشور باقی می ماند. استاد چه کرد که برای ما الگو باشد؟

ایجاد همبستگی اسلامی و روشنگری

استاد ربانی دید که جامعه گرفتار خفقان است و ملت در غفلت و نا آگاهی . در چنین شرایطی هرکاری به جهت منفعت مردم انجام دهی ، توده های نا آگاه همان مثل را بکار می برند که به خوردشان داده شده است : سرش بوی قورمه می دهد. زبان سرخ سر سبز می دهد برباد. امور مملکت خویش خسروان دانند. هرکاری می کنی بگو، اما خرهای سرکار را تور نده . از این رو بود که به پیروی از سنت پیامبر که نخست فرد مسلمان ساخت و بعد نظام اسلامی ؛ به روشنگری پرداخت تا ملت ها متوجه بیدادی که بر آنها جاریست شوند. جوانان مسلمان مجهز به آگاهی اسلامی گردند. در نتیجه این جمعیت اسلامی افغانستان ایجاد شد. استاد می توانست به دنبال این و یا آن رود . اما می دانست که از دنباله روی کار به سامان نمی رسد. در همان دوران بیداد ، با طبیعت نرمی که داشت ، خطر کرد و آتش را در آغوش گرفت. نه راسید، دلهره نکرد ، از کسی و قدرتی باک ننمود. خواست طلایه دار حرکتی باشد که نسل های محکوم و مغضوب زمین در روند آن از محکومیت و ظلم و بیداد نجات یابند. استاد با یارانش جمعیت را ساخت. این حزب با سایر احزاب اسلامی حلقه بردگی خانوادگی را شکست و ملت مسلمان را در راستای نجات ورستگاری رهنمون شد. همان بستر استاد ربانیست که امروز هزاران مرد کارزار و سیاست را به جامعه تقدیم شده که با بیست سال حذف سیاسی و فزینی و فرهنگی هنوز، هزاران هزار مرد مبارز ، در نوبت ایستاده اند. گویی این کاروان را پایانی نیست. نسل های جوان و بالنده این درفش را همچنان پراهنزار نگه خواهند داشت.

پاسداری از تشکیلات حزب در پاکستان

پاکستان در افغانستان منافع خود را جستجو دارد . خط دیورند، عمق استراتژیک ، آبهای افغانستان، بازار فروش افغانستان ...

سبب گردیده است که پاکستان از تشکل هر نیروی ملی و قدرتمند در افغانستان ، هراس داشته باشد و انرا مخالف منافع خود بداند. سیاستگران ما که امروز با افتخار و بی محابا بر طبل قومگرایی می کوبند ، در حقیقت آگاهانه و یا نا آگاهانه ، منافع پاکستان را تامین می نمایند.

جمعیت اسلامی در پاکستان با محور بزرگی که داشت ، چگونه از نظر آنها پنهان ماند. چرا او را متلاشی نکردند. هیچ چیز دیگری جز سیاست خردگرایانه استاد ربانی ، مانع این کار نشده است. استاد سیاست نرم و مدارا را پیشته کرد . از جانب دیگر اداره حزب را قسمی ساخت که فکر می شد ، جمعیت کدام تشکیلاتی ندارد و در آینده با این بی برنامه گی نمی تواند ، خطری باشد. یکی از اعضای جمعیت می گوید : به استاد ربانی گفتم: ببینید حزب اسلامی چقدر جدی و با نظم است. هیچ کس نمی تواند گامی را بدون اجازه بردارد. اما جمعیت را شما همچنان گذاشته اید . قسمی که اصلا یک حزب و سازمان را مانند نیست. دیگران می گویند: جمعیت هیچ نظم و انضباطی ندارد.

استاد در پاسخ گفت: بگذارید همچنان بگویند. این خوب است. آن عضو حزب این موضوع را به انتقاد یاد می کرد ، اما اکنون می بینیم که استاد آن سیاست را آگاهانه اتخاذ نموده بود، تا از ضربه احتمالی پاکستان در امان باشد. اگر چنان نمی کرد و خود را نیز فرد عادی نشان نمی داد ، بیقین نه حزبش می ماند و نه خودش.

جلوگیری از تجزیه جمعیت

احزاب دیگر و پاکستانی ها بارها تلاش کردند ، از یک جمعیت ، چند جمعیت بسازند: اما نشد. چرا؟ مدارا و مدیریت استاد ربانی هر برنامه یی را خنثی می کرد. بار بار چنین شده که شماری از افراد از کنار استاد رفته و به احزاب دیگر پیوسته اند. اما زیاد نتوانسته اند به فضای بسته ی آن احزاب ادامه دهند و تشنه فضای باز و صمیمی جمعیت گردیده اند. جالب این است وقتی این افراد دوباره برگشته اند، یک سخن و یک نکته یی که نشانی از بی مهری باشد از استاد نشنیده اند بلکه بیشتر از قبل مورد حرمت و احترام و اعتماد استاد بوده اند. یا چنین شده که عضوی قهر کرده و دیگر به دفتر جمعیت نیامده است. بارها شده که استاد بدون پرسان به خانه او رفته و صمیمانه با او چای و غذا خورده و آن کدورت ها را زدوده است . این امر سبب شده که جمعیت همیشه یک پارچه و یک دست باقی بماند. تکبر و غرور و خود نگرانی اصلا در نهاد استاد وجود نداشت ، نه اینکه مدارا می کرد. همین خصلت اسلامی بود که خداوند سعادت و سرفرازی دارین را نصیبش ساخت.

مجاهدانی صادق و پاکنهاد به پیشوای مسعود بزرگ پادشاه این جهانش ساختند و طالبانی ناآگاه از سیاست های استعمار جهانی، عزت و افتخار آن جهان و همنشینی پیامبران را برایش نصیب کردند. راهیان استاد ربانی این درس را با عمق جان بیاموزند. ویژگی های ناب استاد اینهاست و رنه راهیان راه جهاد و مقاومت فراوان اند. کسی که می خواهد پیرو استاد باشد باید این اصول را دریابد و درخود حل کند تا همیشه نهادی را که او ساخته است و ملتی دران خود را می بیند، حافظ و پاسدار باشد.

شخصیت سازی

گفتم یکی از اصول جاری در تاریخ 150 سال اخیر نخبه کشی در افغانستان است. استاد با آگاهی از این امر تا آنجا که مقدور بود به ساختن شخصیت ها تلاش کرد. هرگز در برابر کسی مانع واقع نشد و مجال داد هرکس تا آنجا می می تواند تبارز کند. از رشد و تبارز دوستان و فرزندان معنوی اش قلبا شاد می شد.

بیاد دارم وقتی استاد دکتورای خود را گرفتم به کابل امدم و به دیدن استاد رفتم. در ضمن صحبت ها به گونه ی عادی یاد کردم و گفتم. بخیر تحصیل دوره دکتورا هم تمام شد دفاع کردم و سند آنرا گرفتم. من به عنوان یک موضوع عادی یاد کردم یک مرتبه متوجه شدم، استاد به چنان محبت و صمیمیتی می خندد و به تکرار می پرسد که پدر واقعی کسی هرگز چنین عکس العمل نمی کند. من از کودکی پدر را از دست داده بودم با این صمیمیت پدرانه گرفتار حالتی شدم که دیگر حرفهایم را گفته نتوانستم و اشکهایم جاری شد. چند روزی نگذشته بود که احمد ضیا به عنوان معاون رئیس جمهور تعیین شد و استاد شخصا به من تلیفون کرد، نزد احمد ضیا برو، به عنوان وزیر ترا معرفی کرده ام. بعد احمد ضیا تلیفون کرد. غیر از این هر باری که کابینه یی ساخته می شد، در کنار سایر شخصیت ها مرا نیز یاد می کرد و معرفی می نمود. استاد باور داشت صد ها تن که شایستگی وزارت و معینیت را دارند در جمعیت وجود دارد. باری در مجلسی یکی از بزرگان گفت: خوب اگر از ما وزیر بخواهند کی را معرفی کنیم. او که خود را دیده بود، دیگر کسی به نظرش نمی آمد. در آن مجلس داکتر مهدی، عبدالحفیظ منصور، استاد هدف و کسانی دیگر نیز نشسته بودند. استاد عصبانی شد و صحبت او را قطع نمود و گفت: من صد نفر وزیر از جمعیت معرفی می کنم. ما هزاران شخصیت برتر و با تبحر داریم. این را بخاطری گفتم که استاد برای ساختن شخصیت ها ورشد اعضای جمعیت از جان می کوشید.. استاد هرگز چون دیگران به این فکر نشد که مبادا جای او را بگیرند. جالب این است که تا امروز کسی نتوانسته است بگوید: او می تواند جانشین استاد باشد و همچون او عمل کند. او استثنا بود.

استاد شخصیت سازی کرد و امروز هزاران مرد جنگ و سیاست پرورده دامن استاد وبستریست که او آماده ساخت. راهیان استاد این کارکرد را نیز، در راس کارنامه خود داشته باشند. کارکرد همه اعضای جمعیت از که تا مه، تا حال که به مقامی رسیده اند، غیر از این بوده است از نگاه روش استاد و از لجاظ کارکرد سازمانی نادرست و غیر موجه است برترین سیاست گر استاد بزرگترین و برترین سیاست دوران خود بود. شاعری گفته است:

من بیک زخم تو از پانیفتم ای خصم
گر بود عمر ببینیم به پیکار دیگر

مصدق عملی، راستین و بدون چون و چرای این شعر استاد برهان الدین ربانیست.

تحولات سریع و تند سیاسی فراوان کسان را از صحنه نیست می کند. رویداد افغانستان بعد از جلسه بن مبین این امر است. بسیار کسانی که در عرصه بودند نیست شدند و به حاشیه رفتند و کسانی هم ساخته شدند و روی کار آمدند.

استاد ربانی یگانه کسی بود که با وجود مخالفت دنیا در برابرش، در صحنه باقی ماند، معرکه داری کرد، در مرحله های متفاوت توازن قدرت را به نفع خود سازماندهی کرد، بازیگران مخالف داخلی و جهانی را به ستوه آورد تا قصد جانش کردند.

ریاست جمهوری استاد را در یک ترفند سیاسی گرفتند. دنیا با شماری از مجاهدان و احزاب که وحشت زده شده بودند، به سخن استاد کمتر بها دادند و در نتیجه قدرت از استاد به کسی دیگر انتقال یافت.

استاد ربانی قدرت را تسلیم داد، اما خود تسلیم نشد، از خط جهاد انحراف نکرد و به خوشخدمتی ارباب قدرت نرفت. ریاست جمهوری اش را گرفتند، رفت نماینده بدخشان شد. و به عنوان نماینده مردم در پارلمان آمد. پارلمان را به نفع خود چرخاند و کسانی که میخواستند او را از صحنه حذف کنند، بیچاره ساخت.

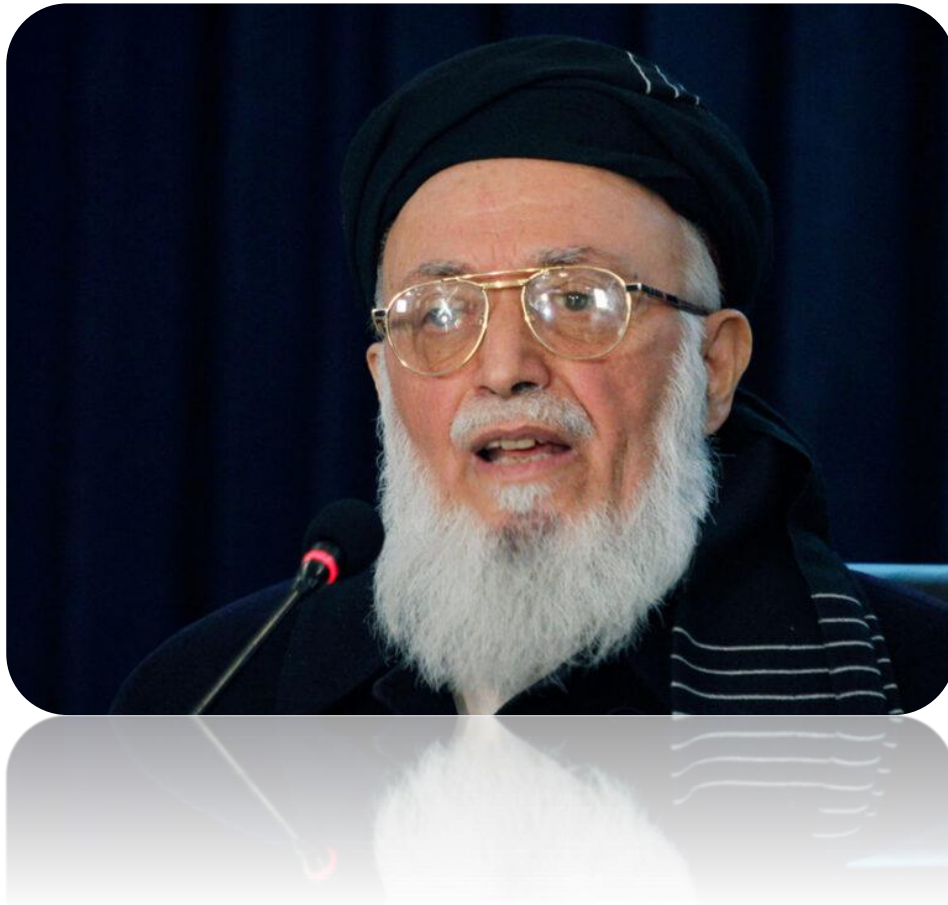
وقتی که دولت با همدستی قدرت های بیرونی، تقریباً همه احزاب جهادی را، خنثی ساخته بودند، یگانه هدف جمعیت مانده بود. تمام تلاش ها برای حذف جمعیت بود. در این زمان استاد تمام نیرو های چپ و راست را در یک جبهه گرد آورد و خود در راس آن قرار گرفت. قسمی شد که در یک طرف دولت ماند و حامیان خارجی اش و در طرف دیگر استاد ربانی و تمام ملت و احزاب سیاسی افغانستان..

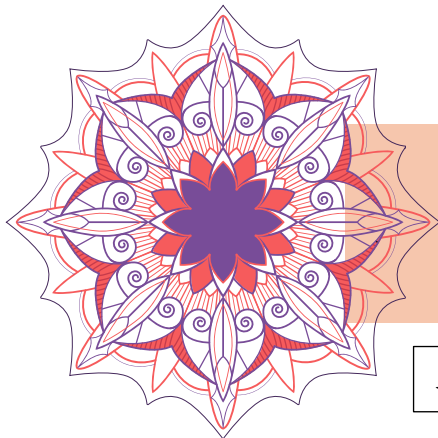
این ویژگی های سبب شد که دشمنان افغانستان و اسلام معتقد شوند با وجود استاد ربانی نمی توانند کاری کنند. چنین بود که برنامه حذف او را در سطح بلند طرح کردند و عملی ساختند.

استاد شهید و به زندگانی جاوید رسید. این قول خداست که می گوید:

شهیدان زنده اند و نزد خدا روزی دارند.

پایان





رویدادها و خاطره‌ها

نویسنده: محمد علم ایزدیار



سه روز در رکاب فرمانده

خاطراتی از آخرین روزهای زندگی و
فرماندهی قهرمان ملی افغانستان

«باغ» خواجه بهاء الدین چهارشنبه 14 سنبله 1380، 5 سپتمبر 2001

احمدشاه مسعود مراکز متعددی برای فرماندهی و اداره در ولایات و مناطق آزاد کشور داشت. «چمن خسده» در فرخار، «عمارت اوپراسیون» در تالقان، «سریچه» در پنجشیر که اکنون آرامگاهشان در جوار آن قرار دارد، «کلوپ» در جبل السراج، و «باغ» (خانه قاضی محمد کبیر مرزبان) در خواجه بهاء الدین.

در آن سوی اولین شاخه‌ی دریای آمو در میان چمن زارها ساختمان یک طبقه‌ای قرار دارد که از میان آن یک نهر آب می‌گذرد. در سمت غرب ساختمان دو اصله چنار بزرگ به زیبایی و سرسبزی آن افزوده است که به «باغ» مسمی است. چهار روز قبل به دستور احمدشاه مسعود شهید با چند تن از مسوولین امور فرهنگی مقاومت به خواجه بهاء الدین رفتیم و به هدایت ایشان پیشنهاداتی و تصمیمی در روزهای انتظار غرض بهبود، توسعه و انسجام امور فرهنگی و تبلیغاتی اتخاذ و جهت پیشکش آماده ساخته بودیم.

ساعت یازده و سی قبل از ظهر مجموعه‌ی از قومندانان، علماء، مجاهدین، ژورنالستان خارجی و داخلی و برخی از مهاجرین افغانستانی مقیم اروپا در زیر سایه‌ی چنار مصروف گفتگو با یکدیگر بودند که خبر آمدن آمرصاحب رسید. سفرهای شان از قبل اعلان نمی‌شد و بدون دستیاران خاصش کسی نمی‌دانست که ایشان چه وقت و به کجا سفر می‌نمایند. از کسانی که در آن روزها در خواجه بهاءالدین انتظار ملاقات و اخذ هدایت از آمرصاحب را داشتند می‌توان از مولوی عطا محمد مسوول زون جنوب مقاومت، حاجی صالح محمد صفاری مسوول ولایت هلمند، قاری بابا از بزرگان غزنی، سید نورالله عماد از بزرگان جمعیت اسلامی از هرات، مولوی نبی از شهر بزرگ بدخشان، قومندان بصیر خالد از فیض آباد، سید خیرالدین صیاد از تشکان، حاجی نورآقا از مهاجرین مقیم آلمان، حکمت الله از قندهار جوانی که امیراسمیل خان را نجات داده بود، عبدالحی خراسانی از دیپلمات‌ها و نویسندگان، داکتر مهی الدین مهدی از شخصیت‌های جهادی و سیاسی و مسوول آریاپرس، جنرال عتیق الله بریالی و جنرال محمدصاف دلاور از افسران و مسوولین اردوی ملی، انجنیر توریالی غیائی مسوول دفتر مقاومت در ایران، عبدالحفیظ منصور مسوول جریده پیام مجاهد، الله یار از نیمروز و جنرال هلال الدین هلال از افسران اردوی ملی از صفحات شمال نام برد. هلیکوپتری که سالون نام داشت و موظف به انتقال آمرصاحب بود در هوا ظاهر شد، چند دقیقه بعد به محل اقامت شان در «باغ» تشریف آوردند، که در آن لحظات عقربه‌ی ساعت به یک بعد از ظهر تقرب می‌جست. مسعود بزرگ همیشه نمازهای پنج‌گانه را به سروقت و در جماعت ادا می‌نمود و اگر مصروف ملاقات یا جلسه‌ی مهم می‌بودند، محافظین موظف بودند که از فرا رسیدن وقت نماز ایشان را خبر دهند. درست ساعت 1 از دهلز ساختمان خارج شدند و اهل مجلس اعم از محافظین، دستیاران و مراجعین در اطراف و دنبال شان صف کشیده بودند. به مجرد رسیدن شان به زیر چنار امام نماز را اقامه کرد. بعد از ادای نماز با هریک از حضار مصافحه فرموده روی فرش نشستند. حلقه‌ی بزرگی از مراجعین و مشتاقین دیدار وی تشکیل شد. از چند تن کوتاه کوتاه احوال شان را پرسیدند و رو به مسوولین فرهنگی کرده گفتند: «شما وقت کافی به جر و بحث داشتید، فرهنگیان بسیار وقت می‌خواهند، خدا کند خسته نشده باشید و فیصله‌ی تان را کرده باشید.» دستیارش «صدیق» را خواسته دستور دادند که ساعت 4 جلسه‌ی مسوولین مالی، اداری و لوژستیک را سازمان دهد. و ساعت 5 تمام قومندانان جبهات ماورای کوکچه را به باغ بطلبید.

به مسوولین فرهنگی فرمودند: «اندکی خسته هستم و پس از صرف نان تا ساعت 3 استراحت می‌کنم، بعد جلسات را تشکیل می‌دهم و با شما پس از نماز شام ملاقات خواهم نمود.» مولوی عطاء محمد آمرزون جنوب را غرض صرف نان چاشت با خود به اتاق بردند. در مسیر راه تا

اتاق که 30 تا 40 متر فاصله دارد چند تن از مراجعین که کارهای اداری، حقوقی و غیره داشتند تحریری و شفاهی هدایت اجراآت گرفتند. آمرصاحب از قوه‌ی درک فوق العاده عالی برخوردار بودند، به مجردی که یکی از عارضین که مشکل حقوقی داشت و مسوول محل به حل عادلانه‌ی موضوع نپرداخته بود حرف‌های خود را آغاز کرد، گوش داده و بعد فرمودند: «به آخر مطلب رسیدم، من از مشکلات منطقه‌ی شما کاملاً در جریان هستم.»

احمدشاه مسعود برای مردم عادی، نه تنها فرمانده مقاومت و جهاد در برابر متجاوزین بود بلکه چشم امید همه در زاویه‌های مختلف به ایشان دوخته شده بود. اگر دهقانی در گوشه‌ی مظلوم قرار می‌گرفت و مسوولین محلی به دادش نمی‌رسیدند، در آخرین تصمیم می‌گفت مجبور هستم خود را به آمرصاحب عمومی برسانم. مسعود امید خاص برای همه بود و وجودشان ترس و فشاری به خائنین و ستمگاران.

بعد از ادای نماز عصر جلسات موعود را رهبری کرد. در جلسه‌ی قومندانان دو تن از مسوولین فرهنگی (محمد داوود نعیمی و امان طیب) را نیز دعوت نمود؛ این دو تن دقایقی بعد خارج شده و ترتیبات اعزام تیم‌های خبرنگاری و فلم برداری را به جبهه روی دست گرفتند. روشن شد که آمرصاحب تصمیم عملیات دارد. هدایاتی به مسوولین مالی، لوژستیک و هر یک از فرماندهان استقامت‌های مختلف صادر گردید و همه برای اجراآت حوالی غروب «باغ» را ترک گفتند. در ختم جلسات آوازه بازپس‌گیری شهرتالقان زبان به زبان شد.

ساعت 9 شب هدایت رسید که برای ملاقات در خدمت شان باشیم. اتاقی که آمرصاحب از آن به حیث دفتر و محل استراحت استفاده می‌کردند 4/4 متر بود. در یک گوشه‌ی آن یک تخت خواب، در گوشه‌ی دیگر یک میز با چوکی، در مقابل تخت خواب و دو سوی دیگر اتاق دوشک‌ها فرش بود. من از آغاز ماه سرطان تا ۱۴ سنبله درین اتاق ۴ مرتبه امر صاحب شهید را ملاقات کرده بودم و برای دو ساعت که دستیارانش نبودند و من با آقای غلام ربانی جیلانی از دانشمندان باستان‌شناسی در خدمت شان بودیم به تماس‌های تیلیفونی ستلایت شان پاسخ دادم و هدایت امر صاحب را رسانیدم.

آمرصاحب در دوشک مقابل تخت خواب چهار زانو نشسته بودند. ما جمعاً پنج نفر بودیم (داکتر محی الدین مهدی، عبدالحی خراسانی، انجنیر توریالی غیائی، عبدالحفیظ منصور و بنده) در دو طرف شان قرار گرفتیم. من اجازه‌ی عکس برداری خواستم، اجازه داد، زمانیکه فهمید کامره فلم می‌گیرد گفت «در صورت فلم برداری کل گپ گفته نمی‌شود.» فلم برداری را قطع کردم. احمدشاه مسعود شهید، از تشبیه به وسیله‌ی عکس، فیلم و تبلیغات دروغ اکراه داشتند و کم‌تر اجازه‌ی فیلم و عکس برداری می‌دادند و به

کسی فرصت مداحی و ستایش از ایشان را هرگز نمی‌دادند. جلسه آغاز شد، ابتدا گزارش و متن فیصله خدمت شان تقدیم شد. این بار من آرامش خاصی را در وجود آمرصاحب احساس می‌کردم. در گذشته آمرصاحب اکثراً متبسم می‌بود و به دوستان نزدیک و همسنگران گاه گاه به شوخی می‌پرداخت، اما امروز و دو روز دیگر در جریان جلسات و ملاقات‌هاییکه در معیت ایشان بودیم از تبسم و شوخی خبری نبود و چنان تصور می‌شد که آمرصاحب در فکر عمیقی فرو رفته است. آمرصاحب شهید پس از اندک مکث و ملاحظه‌ی متن، به صحبت آغاز نمودند. ابتدا انسجام و توسعه‌ی کارهای اداری، سیاسی، فرهنگی و اطلاعاتی-امنیتی را تشریح نموده نقایص و مشکلاتی را که در گذشته وجود داشت و تدابیرش را برای رفع آن توضیح دادند. در بخش سیاسی و ارتباطات خارجی، موقف سازمان ملل، امریکا، روسیه، اروپا و کشورهای همسایه را در قبال افغانستان و مقاومت، انزوای روز افزون سیاسی طالبان و پاکستان در سطح جامعه جهانی و موقف مقاومت در برابر هر یکی از موارد را به تفصیل تشریح نمودند. در قبال هر موضوع با دور اندیشی عمیق نظر می‌دادند و همیشه تحلیل دقیق از اوضاع عمومی کشور، منطقه و جهان می‌داشتند.

در رابطه به امور فرهنگی فیصله‌های شوری را پذیرفتند و هدایات ذیل را صادر نمودند:

در تبلیغات و نشرات از پروپاگند و کذب خود داری شود. برای حفظ وحدت ملی کار فرهنگی قوی آغاز شود.

مرکز واحد فرهنگی تحت نام ستاد فرهنگی مقاومت در کنار مرکز فرماندهی مقاومت ایجاد شود،

موزیم ملی ایجاد و آثار تاریخی از داخل و خارج جمع آوری و در آن سپرده شود.

چند جانبه شمشیر زده نشود، دشمن قوی در پیشروی است دشمنان جدید به وجود نیاید.

خبرگزاری «آریا پرس» غرض رساندن اطلاعات و پیام مقاومت تقویه و توسعه یابد و به همین دلیل بنده را به عنوان معاون این خبرگزاری برگزیدند.

زمینه برای اشتراک و سهم گیری فرهنگیان کشور که در خارج اند فراهم گردد، و

فیصله شد که ستاد فرهنگی مقاومت به ریاست عبدالحی خراسانی فعالیت هایش را مطابق پالیسی و طرح جدید عیار نماید.

مسعود بزرگ روند کار سیاسی در میان مهاجرین کشور در خارج، به ویژه اروپا و امریکا را توضیح دادند. ویژگی‌های جلسه‌ی لندن را برشمردند و بر ضرورت اشتراک مهاجرین و روشنفکران مقیم در خارج در صف مقاومت و اداره و بازسازی آینده‌ی کشور تأکید فرمودند. پروسه‌ی تأمین ارتباط برخی از مهاجرین را که در گذشته‌ها به نحوی از طالبان حمایت می‌کردند متذکر شده از آنان نام بردند که از آقای انورالحق احدی نیز تذکر دادند.

سپس آمرصاحب وضعیت عمومی نظامی را تشریح نمودند، پلان پاکستان، اسامه، طالبان و نیروهای دشمن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادند و این نیروها را نیروهای چند ملیتی خواندند که در برابر مردم ما می‌جنگند. ایشان فرمودند: «پاکستان تصمیم آغاز یک عملیات وسیع را قبل از رسیدن فصل سرما دارد، هدف اصلی اشغال بدخشان و ماورای کوچه است و جنگ اساسی را در این جبهه با استفاده از استقامت‌های چترال، نورستان، کلفگان، خواجه غار و فرخار به راه می‌اندازند. اما در سایر جبهات مانند شمال کابل، سمنگان و بامیان نیز جنگ‌های مصروف کننده را آغاز می‌کنند. دشمن نیرو و امکانات زیاد جمع آوری کرده است. چند غند ارتش پاکستان، تروریست‌های وابسته به اسامه، طالبان مدارس پاکستان و گروه‌های معروف طالبان داخلی در این آمادگی متمرکز شده‌اند و ظرف ده روز یا کم‌تر از آن جنگ را آغاز می‌نمایند.» آمرصاحب در پاسخ به سوالی راجع به این‌که آیا واقعاً نیروهای ارتش پاکستان مستقر شده‌اند و در برابر مجاهدین می‌جنگند؟ فرمودند: «من هم بار بار تحقیق کرده‌ام و از اطلاعات، مکرر معلومات خواسته‌ام که حقیقت از چه قرار است. در یک جبهه هنگام جنگ، چه در دفاع و چه در تعرض، در صورتی که مقاومت جانب مجاهدین سنگین باشد، دشمن گروه‌های مختلفی را وارد معرکه می‌سازد. از نحوه‌ی جنگ و صدای دستگاه‌های مخابراتی مشخص می‌گردد که گروه‌های مختلف طالبان، افراد اسامه و طالبان مدارس پاکستان می‌جنگند، اما در آخر در صورتی که مقاومت مجاهدین تداوم یابد، یک جنگ منظم به راه می‌افتد؛ آتش توپچی، قومانده و صدای دستگاه‌های مخابراتی‌شان کاملاً با گروه‌های قبلی متفاوت می‌باشد. در حملات پیاده کم‌تر اشتراک می‌نمایند. ما دقیقاً خسارات و تلفات این قسمت از جنگ را ثبت می‌کنیم چه از طریق دستگاه‌ها و چه از طریق اطلاعات از داخل جبهه‌ی دشمن و آن را با اطلاعاتی که از پاکستان به دست می‌آوریم مقایسه می‌کنیم که با هم مشابه می‌باشند. ما نام و آدرس چندین صاحب منصب و عسکر پاکستانی را داریم که در جنگ اخیر افغانستان به قتل رسیده‌اند.»

آمرصاحب عمومی در مورد تروریست‌های موجود در افغانستان فرمودند: «قسم یاد می‌کنم؛ عمل اسامه ابن لادن به نفع امروز و فردای جامعه‌ی اسلامی و مسلمانان نیست. این را به خاطر این‌که در برابر ما می‌جنگند نمی‌گوییم. از اول من مخالف بودم و عمل آن‌ها را به خیر اسلام و جهان نمی‌دانستم. طاهر یلداش سر دستانه‌ی مخالفین حکومت ازبیکستان که در صف اسامه علیه مقاومت می‌جنگند یک آدم احساساتی است، اصلاً از وضعیت برداشت دقیق ندارد و خلاف منافع خود و کشورش عمل می‌کند.» ایشان ادامه دادند: «ما باید قبل از این‌که طالبان حملات اساسی خود را آغاز نمایند دست به کار شویم، تا آخر میزان که فصل سرما از راه می‌رسد دشمن را مصروف بسازیم.

هدف اصلی ما در بعد نظامی در وضعیت فعلی، حفظ جبهات و مناطق آزاد شده‌ی موجود است، که باید با به کار اندازی تمام امکانات از آن حفاظت نماییم و تا اواخر بهار سال آینده جنگ‌های چریکی را در تمام کشور گسترش بدهیم. مقاومت الحمدلله با گذشت هر روز بیش ترمی می‌شود و شما هم در این جهت سهم خود را ایفا نمایید. در مشرق، جنوبی، قندهار، هلمند و فراه در طول زمستان جبهات جدیدی علیه دشمن ایجاد می‌نماییم؛ منظور از گسترش مقاومت در کل کشور، سهمی شدن کلیه‌ی اقوام در دفاع از وطن و حصول آزادی است و از جانب دیگر باید کمر پاکستان را از لحاظ اقتصادی و نظامی شکستاند. بعد از یک سال ما وارد مرحله‌ی جدیدی از مقاومت می‌شویم. در چندین ولایت آمادگی برای آغاز جنگ‌های جبه‌ی و هجومی به وجود می‌آید و جامعه‌ی جهانی در سیاست فعلی خود تجدید نظر خواهد کرد...»

مسعود شهید در طول سه ساعت ملاقات، استوار، مقاوم و به شکل ابتدایی چهار زانو نشسته بود و هرگز به تخت خواب و بالشت تکیه نزد؛ همیشه چنین بودند، خستگی ناپذیر و استوار.

در طول سه ساعت چندین نفر از خارج و داخل با ایشان تماس تلفنی گرفتند و به هر کدام هدایت دادند. از جمله دوبار بسم الله خان محمدی فرمانده جبهات جنوب هندوکش تماس گرفت و اطلاع داد که دشمن برای تعرض در خطوط شمال کابل آمادگی دارد، ایشان دستورات لازم را برایش صادر نموده فرمودند: «در جبهات مناطق مرکزی با استاد خلیلی، در صفحات شمال با جنرال دوستم (مارشال) و استاد عطاء محمد نور، در زون غرب با امیر صاحب اسماعیل خان، در مشرق با حاجی قدیر، در جبهات تخار با فهیم خان (مارشال) و داود خان صحبت کرده‌ام و هر کدام تدابیر و آمادگی خود را دارند و شما تدابیر خود را داشته باشید...»

از بامیان، سمنگان، کابل، مزارشریف، پاکستان و اروپا تلفن آمد که اکثراً اطلاعات را برای شان انتقال می‌دادند. برنامه‌ی شان طوری بود که از طرف شب به این تماس‌ها پاسخ می‌دادند و یا خودشان تماس می‌گرفتند. آمرصاحب عمومی علاوه از ریاست امنیت ملی، شبکه‌های خاص اطلاعاتی دیگری داشتند که مستقیم تحت نظر خودشان کار می‌کردند. ساعت 12 شب ما را رخصت نموده فرمودند: «شما صبح اول وقت به محل قومانده به ولسوالی دشت قلعه می‌آیید»، و خودشان به گفته دستیارش تا ساعت 2:30 شب کار کردند.

پنجشنبه 15 سنبله

ساعت 5 بامداد نماز اقامه شد، در صف اول نمازگزاران با نشاط و انرژی نماز را اداء نموده به جانب اتاق خویش

رفتند. به ما خبر دادند که به سوی محل فرماندهی دشت قلعه حرکت کنیم. ذریعه‌ی موثر مخصوص آمرصاحب عمومی دشت‌های خواجه بهاءالدین و دشت قلعه را پیمودیم. در مسیر راه تپه‌ی بلندی را که در قسمت شمال پل کوکچه موقعیت دارد و به نام «تپه تانک سوخته» مسمی است و محل فرماندهی آمرصاحب در ماورای کوکچه بود و تپه‌ی معروف «کله کته» را که سنگرمستحکم تروریست‌ها بود مشاهده کردیم. دریای آمو، دریای کوکچه، خواجه غار، دشت قلعه، قسمت‌های از کندز و هزارباغ نیز از این تپه به مشاهده می‌رسید. هلیکوپتر حامل آمرصاحب در فضا ظاهر شد، و من با کامره‌ی فلم برداری تصویر برداشتم. طیاره در میان یک دره چه فرود آمد، آمرصاحب و همراهانش در میان انبوهی از گرد و خاک پیاده شدند. دستمال بر رخ کشیده بودند، دریشی به تن و کلاه پکول بر سر داشت با قامت افراشته و عزم متین به جانب محل قومنده رفته و گوشی مخابره جگوار را برداشته با هر یک از قومندانان و مسوولین جبهات جداگانه صحبت کردند. با جبهه‌ی اشکمش، جبهه‌ی چال و جبهه‌ی خواجه غار و از آمادگی شان و از وضعیت منطقه پرسیدند. آنگاه هدایت دادند که گروه‌های پیاده در نقاط معین جابجا شوند و تانک‌ها و وسایط زرهی تا زمانی که پیاده کاملاً موقعیت‌های خود را اشغال نکرده است به جانب تپه‌ها تقرب نکنند. دوا، داکتر، مهمات، غذا و مواد سوختی به اندازه‌ی ضرورت در آن سوی دریا انتقال شود. به قوای هوایی هدایت دادند که به اشکمش و چال مهمات و مواد انتقال داده و زخمی‌ها را به شفاخانه برسانند. دوبار دیگر به دقت تمام از موقعیت و آمادگی نیروها اطمینان گرفتند. جبهه‌ی ماورای کوکچه را به چهار بخش تقسیم کرده بودند: دو بخش مربوط مجاهدین ماورای کوکچه، یک بخش مربوط مجاهدین سیدخیل، و بخش دیگر مربوط مجاهدین پنجشیر. ساعت 11:30 قبل از ظهر مسعود شهید فرمان آغاز عملیات را با دعای مختصر فتح و حمله را با جمله‌ی بسم الله الرحمن الرحیم، صادر کردند. حمله با پرتاب اولین گلوله‌ی توپ جنگ آغاز شد. تپه‌ی «کله کته»، ارتفاعات هزارباغ و مراکز اسلحه‌ی ثقیل و تجمعات دشمن زیر آتش سنگین موشک و توپ قرار گرفت. در جبهه‌ی اشکمش و چال ده‌ها قریه آزاد شد. آمرصاحب جنگ را خود فرماندهی می‌نمودند، و منظور از راه اندازی این عملیات به تحلیل بردن نیرو و امکانات دشمن بود نه فتح تالقان.

آمرصاحب در گزارشاتی که از بخش‌های مختلف جنگ می‌گرفت از تلفات و خسارات دشمن می‌پرسید و بیش تر به فکر ضربه زدن به دشمن بود تا فتح مناطق. جمعاً 50 طالب و پاکستانی اسیر و بالاتر از 83 نفر کشته و چندین تانک، واسطه و صدها میل اسلحه تخریب و یا به

غنیمت در آمدند. از مجاهدین جمعاً در جبهات تخار 15 نفر شهید و چند زخمی بود، که 3 نفر در جبهه‌ی اشکمش که فرماندهی جبهه اشکمش بدوش سید امram الدین اقا بود، 12 نفر در جبهه‌ی خواجه غار، 2 تن از مجاهدین شمالی، یک تن از پنجشیر و باقی از ولایت تخار بودند. عبدالحفیظ منصور از آمرصاحب مصارف جنگ امروز را پرسید، بعد از اندکی مکث 80 تا یک صد هزار دالر تخمین زد. من مصارف جانب دشمن را پرسیدم، فردموند: به همین اندازه. آمرصاحب بعد از یک مکث کوتاه گفتند: «مصارف چندان مطرح نیست، تلفات بچه‌ها مهم است، ما پیش بین 12 شهید در این جبهه نبودیم.» از انجنیر عارف مسوول اطلاعات علت را پرسیدند. او گفت که نیروهای دشمن در طول چند شب گذشته بالاتر از حد انتظار در خطوط مستقر شده بودند، مثل این که از عملیات ما آگاهی حاصل کرده بودند... کسی از کید و توطیه‌ی دشمن چه می‌دانست که این همه نیرو چرا در این جبهه تمرکز یافته است؟! به پیش بینی مسعود شهید دشمن آماده‌ی یک عملیات بزرگ بود... اما دشمن، پاکستان، تروریست‌ها و مزدوران بی‌صبرانه انتظار انجام عملیات تروریستی انتحاری را به جان گرامی این فرزند عزیز کشور در این شب و روز می‌کشیدند.

آمرصاحب از اتاق قومنده خارج شده پشت یک دوربین بزرگ قرار گرفت و ذریعه‌ی آن ارتفاعات «کله کته» و خواجه غار را مشاهده کردند. بعد به ودود خان آتشی‌نظامی در تاجیکستان هدایت دادند که تیم صبی را هر چه زودتر به داخل انتقال دهد. هنگام خروج از اتاق دوربین، پیشانی‌اش به چوب بالایی دروازه اصابت کرد، بعد روی فرش پلاستیک در جوار اتاق نشست، و ما دو نفر در کنارش نشستیم. به طرف «کله کته» نگاه کرد؛ نگاهی با چشمان تیزبین و دشمن شناسش و رخ به ما کرد و گفت: «جنگ... دونیم دهه جنگ... این جنگ وسیله‌ی برای آوردن صلح است، این قربانی برای عزت و آزادی است. آن تپه را ببین - اشاره به کله کته - پاکستانی، عرب، ازبیکستانی... این‌ها چه می‌خواهند...؟!» ما خاموش بودیم.

بعدتر هدایت دادند که یک موتور راحت‌تر ما را به خواجه بهاءالدین برساند. ایشان بعد از نماز شام به «باغ» رسیدند. طبق معمول تا ساعت 2 شب کار کردند و با قومندانان و مسوولین بدخشان، کندهار، هلمند، غزنی و صفحات شمال ملاقات نمودند.

جمعه 16 سنبله

از ساعت 8:30 الی 11:30 تمام مراجعین به شمول مسوولین نظامی و اداری مستقر در خواجه بهاءالدین را به صورت فردی و گروپ وار پذیرفته و کارهای شان را اجرا کردند. ساعت 12:30 از دهلز خارج شدند. ما در زیر چنارها نشسته بودیم، فرمودند: «نماز جمعه خوانده می‌شود.» آمرصاحب نمازهای جمعه را هیچ وقت ترک نمی‌کردند، اما ما نتوانستیم آمرصاحب را همراهی کنیم، از یکطرف مسافر بودیم و از جانب دیگر گرمی بیداد می‌کرد. پس از ادای نماز به «باغ» برگشتند.

آخرین سفر مسعود شهید به خارج که من هم افتخار همسفری شان را داشتم.

ساعت 2:30 بعد از ظهر جمشید یکی از دستیارانش به من اطلاع داد که آماده‌ی رفتن به تاجیکستان غرض آغاز کار در «آریاپرس» شوم. در ماه سرطان امرصاحب مرا خواست و هدایت داد تا برای فعال سازی بیشتر و بهتر خبرگذاری آریا پرس که در سطح سه کشور افغانستان، تاجیکستان و ایران و فراتر از آن فعالیت مبادلات خبری داشته باشد به دوشنبه بروم چون مرکز این خبرگذاری که ریاست انرا داکتر صاحب مهدی به عهده داشت در دوشنبه موقعیت داشت و من که مسوولیت امور فرهنگی ولایت پروان را به عهده داشتم از ایشان خواهش کردم که مرا بگذارد در داخل باشم اما نپذیرفت و من آماده رفتن به دوشنبه شدم.

ساعت 3 بعد از ظهر از اتاق خارج شد. تا رسیدن به موتور برای رسیدگی به خواست های مراجعین جدید هدایت اجراءات دادند و اوراق دو نفر را در موتور امضا نمودند. در میدان چه هوایی چرخبال‌ها که در کنار شاخه‌ی از دریای آمو موقعیت داشت، قبل از پرواز وضوی تازه گرفت و پکول خود را به دست گرفته در کنار دریا قدم زدند. عادت داشتند همیشه در هنگام حوادث بزرگ تنها قدم بزنند و راجع به قضایا فکر نمایند. در هلیکوپتر 11 نفر سوار شدیم. به شمول محافظین، دو مهمان از جمهوری اسلامی ایران؛ آقای موسوی و افخمی، داکتر مهدی و چندین تن دیگر. آمرصاحب کتاب سیرت النبی نوشته‌ی محمد ابو زهره را در طیاره مطالعه می‌کردند. مطالعه را قطع و رخ به داکتر ص مهدی و آقای موسوی نموده توصیه کردند: «این کتاب بسیار مفید است و زندگی پیامبر اسلام را خوب تحلیل نموده است. از سایر کتاب‌های سیرت تفاوت دارد، نویسنده خواسته است فلسفه و حکمت زوایای زندگی پیامبر را توضیح نماید، بناً باید یک بار مطالعه شود.» بعد به مطالعه ادامه دادند.

آخرین وداع با مسعود شهید

طیاره به ساعت 5:30 به وقت افغانستان در میدان دوشنبه فرود آمد. آمرصاحب ایستادند و با مهمانان ایرانی و مسافری دیگر خداحافظی کردند، به من هدایت دادند با داکتر ص مهدی تفاهم خوب داشته باشم و ظرف ده روز دیگر که باز به دوشنبه می‌آیند یک گزارش کامل از چگونگی کار «آریاپرس» تهیه کنم. در یک دست کتاب سیرت و در دست دیگر بکس دستی دیپلمات از زینه‌های هلیکوپتر پایین شدند. منظور از مسافرت شان به دوشنبه ملاقات با یک هیئت خارجی بود که صبح روز شنبه 17 سنبله انجام شد. پس از انجام ملاقات بعد از ظهر آن روز مجدداً به خواجه بهاءالدین باز می‌گردد، که فردایش یکشنبه‌ی سیاه، مردم افغانستان و آزادگان جهان به ماتم می‌نشینند و خبر دردناک، تکان دهنده و جان سوز سوء قصد به جان مسعود بزرگ از طریق رسانه‌های خبری پخش می‌گردد.

سرانجام بزرگترین عطیه‌ی الهی به مردم ما و مایه‌ی امید و مباحثات جهان اسلام و بشریت و منادی آزادی با صدها آرزوی نهفته در دل راه به سوی فردوس برین پرمی گشاید.

دیدنی که خون نا حق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

اما قطرات خون مطهر این مجاهد راستین چون توفانی سهمناک، بنیاد ظلم، تجاوز، تجهر، جهل و ددمنشی را برکنند و چاکرو بادار را با ذلت و رسوایی نابود ساخت.

رهروان و همسنگران مسعود بزرگ در تداوم راهش بار دیگر افتخار آزادی کل افغانستان به ویژه پایتخت تاریخی کشور را کمای کردند و تصویرهای مسعود بزرگ از دروازه تورخم در مرز پاکستان تا حیرتان و از اسلام قلعه تا تورغندی و سپین بولدک، کران در کران وطن در کنار بیرق آزادی بلند شد و مورد احترام مردم افغانستان قرار گرفت.

مسعود ازاد به دنیا آمد، ازاد زیست، برای آزادی مبارزه کرد و در راه آزادی جان باخت و نام خود را جاویدان ساخت.

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جست.
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست
دریا دریا درود تقدیمش باد.
صحرا صحرا سرود تقدیمش باد

«قطعات مرکزی شورای نظار»

«نگهداشتن روحیه عمومی، هر زمان به نوآوری ضرورت دارد. مردم اکنون در انتظار تغییر اند.»

احمد شاه مسعود سال ۱۳۶۴ به دره‌ی آبشار و عبدالله خیل آمده بود. او با قدم‌های تند و سریعی که دیگران را به دوش وادار می‌کرد، گام می‌زد؛ قطار همراهان و مراجعین‌اش، در راه‌های باریک آنجا از دنبالش کشیده می‌شد.

از کنار دریاچه‌های نقره‌فام «پرنغال» و «گلاب خیل» در حالیکه در دامنه‌ها، سبزه‌های نورسته و گل‌های وحشی موج می‌زد، از یکسویه سوی دیگر جا بجای می‌شد. هر جا گذر اش می‌افتاد، مردم برای دیدار او می‌شتافتند و یا در سر راه، منتظر می‌ماندند تا از دور هم که شده، او را تماشا کنند.



در آن ایام، یکبار مجاهدین را در دره‌ی عبدالله خیل و بار دیگر در مسجد جامع سنگی خان به صورت جمعی دیدار کرد. طبق عادت به تحلیل اوضاع سیاسی و نظامی پرداخت و ضمن سرزنش «کم همتانی که به بهانه‌ی مشکلات اقتصادی جبهه را ترک میکنند»، یادآور شد که: «ما در فکر ایجاد کار اقتصادی آبرومندانه برای مجاهدانی که واقعاً مشکلات دارند، در کشوری مانند ایران هستیم.» به نظرم این اظهارات اشارتی به اوضاع آنروز داشت که تعداد شهیدان و اسیران ما بی‌سابقه بود. عده‌ی از مجاهدین در جنگ «مشیوع کننده» و سپس «زله کننده» ی ۱۳۶۳ معروف به حمله هفتم شوروی، قرارگاه‌های جبهه را ترک گفته بودند، زیرا قبل از جنگ سال ۱۳۶۳ آمر صاحب ضمن یک صحبت تعداد مجاهدین پنجشیر را «پنج هزار» نفر اعلان کرده بود. به تعقیب آن در سال ۱۳۶۴ از قوماندان پناه شنیدم که گفت: ما «هزار و سه صد نفر» تاکنون شهید و زخمی داده ایم؛ بنا بر این اگر ارقام آن‌های را که جبهه را ترک داده بودند، به آن بیفزاییم از جمع ما چیزی در حدود «سه هزار نفر» منفی شده بود.

به این حساب وقتی در بهار سال ۱۳۶۴ آمر صاحب در علاقه‌داری «دره» صحبت می‌کرد، در قرارگاه‌هایی که درگیر بودند، شاید هزار تا هزار و پنج صد تن دیگر باقی مانده بود و این برای او جای نگرانی بود. که افزود: «طبق محاسبه‌ی من و مطالعه‌ی لست اشخاص موجود در جبهه، در آخر سه صد نفر در پنجشیر باقی خواهد ماند و این برای ادامه مبارزه کافی است.»

شاید او با ذکر این رقم می‌خواست توجه مردم را به سه صد نفر در جنگ «بدر» که استقامت شان، سبب نزول ملائکه و پیروزی گردید، جلب کند.

در آخر پیش‌بینی کرد: «اگر ما هر ماه یک مرمی به طرف دشمن انداخت کنیم، دشمن را شکست خواهیم داد.» شب را در خانه‌ای در قریه‌ی «سنگی خان» سپری کرد. آمر صاحب شبان‌گاه مرا به حضور خواست. در آن مجلس سید یحی آغا، بصیر خان دشتک و حاجی عبدالحمید و کسانی هم از هم‌دوره‌های ما که جوانان تازه به دوران رسیده بودیم، حضور داشتند. او در مجلس گفت که میخواهد از پنجشیر خارج شود و ما را نیز با خود ببرد و ضمن تشریح وضعیت نظامی و سیاسی افغانستان به بررسی پنجشیر پرداخته گفت: پنجشیر از چند جهت یک پایگاه بسیار عالی است.

اراضی:

پنجشیر به یک قلعه جنگی شبیه است که یک دروازه دارد، وقتی دره‌های متعدد را که در درون وادی وجود دارند و طوری در مقابل هم قرار گرفته‌اند که همدیگر را می‌توانند حمایت کنند. در نقشه مشاهده کنی، فکر می‌کنی خداوند این دره را برای جنگ آفریده است.

اهالی :

مردم پنجشیر به نسبت پراکنده بودن در شهرهای مختلف افغانستان و حفظ منافع مشترک، با هم متحد اند.

زنده‌گی اقتصادی :

مردم وابسته به زمین نیستند و می‌توانند سالها خارج از سرزمین خود به زنده‌گی ادامه دهند.

و سپس در حالی که چهره‌اش جدی‌تر شده بود، خاطر نشان کرد :

اما اگر پنجشیر از فولاد هم باشد، در مقابل روس‌ها به تنهایی مقاومت کرده نمی‌تواند. حداقل اگر دشمن بتواند از گسترش نظم پنجشیر به سایر مناطق جلوگیری کند، برای خود پیروزی می‌داند.

بعد راه حل‌اش را مطرح کرد :

برای شکست دادن دشمن باید از پنجشیر خارج شویم و چندین پنجشیر دیگر بسازیم، زیرا دشمن در صورتی از پنجشیر خارج خواهد شد که دیگر حضور و عدم حضورش در متوقف ساختن ما تأثیر نداشته باشد.

بعد از آن ولایات اطراف را از نظر زمینه کارمورد ارزیابی قرار داد: ولایات لغمان، پروان و تخار را از جهات مختلف به دقت بررسی کرد و پروان را به سبب نزدیکی به کابل و تجمع نیروی عظیم دشمن که تسخیر آنرا ناممکن ساخته بود، مناسب ندانست و لغمان را نیز به سبب های دیگری، و افزود: آدم در جایی دست پیش کند که انگشتانش بتوانند راه خود را باز کنند و به علامت اینکه، اگر یک راه و دو راه به بُن بست رسید، از راه‌های دیگر باید استفاده کرد - به انگشتان دست راست‌اش حرکتی خرنج‌وار داد.

او عادت داشت ارزیابی‌هایش را با کمک انگشتانش به دقت حساب و جمع‌بندی کند و برای طرف حلاجی نماید. در این تحلیل شمال افغانستان را از چند جهت ترجیح داد: 1- اکثریت مناطق با (جمعیت) است. اگر ما نظم را به آنجا بر نگردانیم، پایگاه‌های پراکنده‌ی جمعیت از دست خواهد رفت.

2- اراضی برای مانورهای نظامی وسیع و مناسب است. 3- به نسبت دور بودن از مرکز با فشار کم‌تر از جانب دشمن مواجه خواهیم شد.

گویا سنگینی مسولیت رویارویی با ابرقدرت شوروی و آینده مبارزه، دل مشغولی دایمی او بود، که در پایان سخنانش به گونه‌ی گله‌آمیز و با اشاره به خود گفت: شهید شدن برایم نگران کننده نیست، آنچه مرا ناراحت ساخته اینست که چگونه می‌توان از شما جوانان توقع داشت که فردا این راه را ادامه می‌دهید.

بعد قدم اساسی‌اش را تشریح کرد :

نگهداشتن روحیه‌ی مردم هر زمان به نوآوری ضرورت دارد و ما قبلاً در زمان مناسبتش قطعات ضربتی و متحرک ساخته ایم، و اکنون نیز با تشکیل قطعات مرکزی، باید روحیه‌ی نو ایجاد نماییم، زیرا مردم در انتظار تغییر اند.

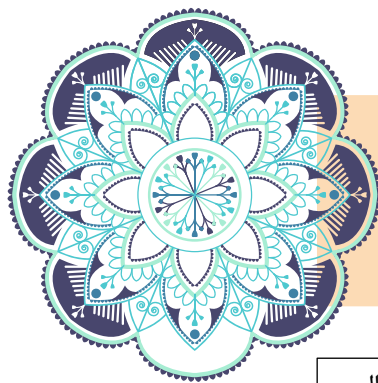
در این مرحله با شما یکجا هسته‌ی یک اردوی چریکی که متشکل از مجاهدین همه‌ی افغانستان باشد را تشکیل خواهیم داد، تا «ارتش آزادی بخش افغانستان» را وارد صحنه نماییم. منسوبین این اردو در آینده، کادرهای اردوی دولت افغانستان را تشکیل خواهند داد. بعد به خاطر گم کردن رد پای خود صحبت از آن کرد که آلاقی ساخته شده است که رنگ چشم و شکل بینی را تغییر میدهد و آدم می‌تواند با تغییر لباس از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر برود، بدون این که دشمن بتواند او را شناسایی کند.

از فوت کاکایش ترجمان یار محمد خان نیز یاد آور شد، ما برای ایشان دعا کردیم. او در هر قدم و در هر محفل از ساختن اردوی افغانستان شمول حرف می‌زد. او به خوبی می‌دانست هر حرفش ولو در یک جلسه کوچک، دهان به دهان به همه می‌رسد. حساب شده و تبلیغاتی حرف می‌زد. شرایط سختی را برای پذیرش داوطلب طرح می‌کرد، و شاید می‌خواست همه‌ی آغاز یک کار بزرگ در فضای خاموش آن زمان طنین انداز شود.

تبلیغ آمر صاحب برای ساختن اردو و جمع‌آوری افراد نخبه به حدی بود که در آن ماه‌ها همه با حسرت به ما نگاه می‌کردند. در حالیکه ما میدانستیم که آنچه در انتظار ماست سفرهای مشقت بار و جنگ‌های سخت است.

پایان





لحظات تکان دهنده

مصاحبه با جمشید اقبال

مصاحبه گیرنده: فرید عمری



ضربه‌ای بر پیکر صلح؛

بازخوانی روزی که استاد ربانی را از افغانستان گرفتند

شهید پروفیسور برهان الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی، رئیس جمهور پیشین و یکی از چهره‌های برجسته‌ی علمی و مردمی افغانستان بود. او در دوران ایستادگی در برابر اشغال و تجاوز، کارنامه‌ای پرافتخار از خود به جا گذاشت. در زمانی که دولت جدید شکل می‌گرفت، برخلاف سنت شاهان و زعمای پیشین افغانستان، قدرت را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز به آقای حامد کرزی انتقال داد که این رویداد، نمونه‌ای بی‌نظیر از انتقال قدرت در تاریخ افغانستان محسوب می‌شود. استاد ربانی در دوران حیات‌اش پس از شکل‌گیری نظام مردم سالار همواره تلاش می‌کرد تا منازعات افغانستان پایان پیدا کند و یک صلح پایدار در کشور حاکم شود و به همین سبب مسوولیت شورای صلح را به دوش داشت. اما متأسفانه استاد برهان الدین ربانی در ماه سنبله سال ۱۳۹۶ در یک حمله تروریستی که عوامل مختلفی در آن دست داشتند، به شهادت رسید و آرمان بلندی او رسید و شهادت او ضربه‌ی مهلک به پیکر صلح بود. به منظور بررسی چگونگی و ماجرای شهادت ایشان، مصاحبه‌ای با جناب جمشید اقبال، دستیار فرهنگی استاد ربانی ترتیب داده‌ایم. از شما جناب اقبال بسیار سپاسگزاریم که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید. بحث را با این پرسش آغاز می‌کنم: با توجه به این‌که شما مدت زمان زیادی در نزدیکی استاد شهید فعالیت داشتید، لطفاً در مورد ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی ایشان به صورت مختصر بگویید؟

پروفسور استاد برهان‌الدین ربانی شهید رحمه‌الله، چهره‌ای چندبُعدی داشت: رهبر سیاسی حزب جمعیت اسلامی، فقیه دردمند و عالم ربانی، متفکرو متأله دادباور، فرهنگی توانا (به یقین می‌توان گفت: قلم استاد ربانی شهید را در میان رهبران جهان اسلام تنها امام حسن‌البنّا، سید قطب و قرضاوی داشتند، نه دیگران). از منظر فکری و تربیتی، به پیوند میان دین، فرهنگ و سیاست اعتقاد داشت و همواره بر لزوم پشتیبانی نظری و فرهنگی از مقاومت تأکید می‌کرد. ربانی شهید بیش از آن‌که رهبر تندرویی باشد، شخصیتی میانه‌رو، جامع‌النظر و ملی‌گرا بود که تلاش می‌کرد میان سنت و مدنیت و میان اقوام و جریان‌های مختلف پلی برقرار سازد. استاد ربانی شهید برای حفظ شاکله جریان مجاهدین و جمعیت اسلامی نگرانی‌های عمیقی داشت و از اینکه روندهای حذف یا حاشیه‌سازی مجاهدین موجب تقویت رقبای ضدمجاهد شود، ابراز تأسف می‌کرد. در عرصه بین‌المللی نیز وجهه متعادل و آبرومند او باعث شد که هم در داخل و هم در خارج از افغانستان به‌عنوان شخصیت ملی شناخته شود.

مقاومت: آیا قبل از شهادت استاد، با ایشان ملاقات یا مجلسی داشتید؟ در آن روزها، محور اصلی صحبت‌های استاد معمولاً حول چه موضوعاتی بود؟

اقبال: بله! جناب استاد ربانی شهید در ماه‌ها و هفته‌های پیش از شهادت در جلسات متعدد شرکت می‌کرد و موضوع غالب گفت‌وگوهای او صلح و حفظ وحدت جریان اسلامی بود. استاد شهید نسبت به روندهایی که مجاهدین و جریان اسلامی را از قدرت و صحنه تصمیم‌گیری کنار می‌گذاشت، نگران بود و بر لزوم گفت‌وگوی راهبردی با گروه‌های رقیب از جمله طالبان برای جلوگیری از تضعیف جایگاه ملی جریان اسلامی تأکید می‌نمود.

پهلوی به پهلوی این دغدغه کلان، او درباره شیوه شکل‌گیری شورای عالی صلح و حضور عناصر با سابقه طالبان در آن نیز نگرانی داشت و به تشتت روش‌ها و عدم شفافیت در کارکرد شورا حساس بود. از سوی دیگر، پس از بازگشت استاد ربانی از کنفرانس بیداری اسلامی در تهران، به دنبال پیام‌ها و ابتکاراتی بود که راه حل سیاسی را ممکن سازد. همین موضوع، سرآغاز پذیرش پیام‌های میانجی‌گرانه و درخواست ملاقات‌هایی شد که نهایتاً زمینه‌ساز حادثه گردید.

مقاومت: آیا قبل از حادثه شهادت، خبر یا نشانه‌ای از تهدیدات امنیتی علیه استاد به نهادهای مربوطه رسیده بود؟ اگر چنین بود، چرا این تهدیدات جدی گرفته نشد؟

اقبال: بر پایه یادداشت‌ها و گزارش‌هایی که در اختیار است، بخش‌های امنیتی تا حدودی از نزدیکی تهدیدها آگاه بودند؛ فردی (یا افراد) از

ولسوالی‌های پاکستان، مخصوصاً کویته، ارتباطاتی داشتند و نمایندگان ادعای شورای کویته چندین بار به کابل آمدند. با این حال، اختلاف و اتهامات مهمی وجود دارد که بنده به چند بخش آن مختصراً اشاره می‌کنم:

۱. گزارش‌ها حاکی است که شخصی به نام حمیدالله آخندزاده چند بار به کابل رفت و آمد کرد و در چند نوبت با اعضای شورای عالی صلح و نیز با جناب استاد ربانی شهید رحمه‌الله ملاقات داشت.

۲. قاتل انتحاری با نام‌های نصرالله یا عصمت‌الله چند روز در مهمان‌خانه ویژه شورای عالی صلح اقامت داشت و حتی آزادانه رفت و آمد می‌کرد. تماس‌های مکرر تلفنی او با کویته و با حمیدالله نشان می‌دهد که تحت نظارت دقیق مسئولین امنیتی دولت وقت افغانستان نبوده است.

این مجموعه شواهد پرسش‌های جدی در باب سهل‌انگاری یا هم‌دستی نهادهای امنیتی و میزبانان حادثه ایجاد می‌کند. چرا برخوردی که متعارفاً برای چنین مواردی انتظار می‌رود، صورت نگرفت؟ چند توضیح محتمل وجود دارد:

اول: غفلت و ضعف نظارتی

دوم: مداخلات و هماهنگی‌های پنهان

سوم: فقدان پیگیری شفاف

بنابراین هنوز هم پاسخ ساده نیست، اما آنچه روشن است این‌که مجموعه‌ای از سهل‌انگاری‌ها و یا هماهنگی‌های پنهان باعث شد تهدید واقعی مهار نشود.

مقاومت: لطفاً در مورد حادثه شهادت استاد، با جزئیات بیشتری توضیح دهید. زمینه‌سازی این حادثه چگونه بود و تروریست‌ها چگونه توانستند عملیات خود را اجرا کنند؟

اقبال: بر پایه اطلاعات گردآمده، روند ترور استاد ربانی شهید به‌صورت سازمان‌یافته از کویته آغاز شد و مراحل آن چنین شکل گرفت:

مقاومت: آیا قبل از حادثه شهادت، خبر یا نشانه‌ای از تهدیدات امنیتی علیه استاد به نهادهای مربوطه رسیده بود؟ اگر چنین بود، چرا این تهدیدات جدی گرفته نشد؟

1 - طرح ریزی در کویته و مشارکت عناصر مختلف.

2 - آموزش و تجهیز فرد انتحاری.

3 - انتقال و نقش حمیدالله آخندزاده.

4 - استقرار در مهمان خانه شورای عالی صلح تحت نظر مسئولان مربوط.

5 - ملاقات و انفجار در منزل استاد ربانی شهید.

6 - آثار و شواهد پس از حادثه.

این روند دقیق، از آموزش در کویته تا ورود در مهمان خانه صلح و ملاقات مستقیم با استاد ربانی، بیانگر یک عملیات پیچیده و چندلایه بود. روایت لحظه حادثه:

من در سرک ۱۵ وزیر اکبرخان به سوی منزل استاد شهید در حرکت بودم که انفجار در همان اتاقی که استاد حضور داشت، صورت گرفت. در کمتر از دو دقیقه به محل حادثه رسیدم. درب ورودی منزل، با خلیفه شرف الدین دریور استاد روبه رو شدم. او بلافاصله گفت: استاد را شهید کردند. پیش تر رفتم و با الحاج محمد نذیر شفیع رئیس دفتر استاد مواجه شدم که به شدت از ناحیه پا مجروح بود و با صدای لرزان همان جمله را تکرار کرد: استاد را شهید کردند.

داخل سالون شدم، گرد و غبار غلیظ و شیشه های فرو ریخته همه جا را پر کرده بود. به عجله به اتاق رفتم که انفجار رخ داده بود. پیش از رسیدنم، محافظین استاد جسد مطهر او را به اتاق دیگری همان اتاق استراحت در طبقه اول منتقل کرده بودند.

وقتی وارد اتاق انفجار شدم، فرد انتحاری هنوز نمرده بود و در حال جان دادن بود. به چشم خود دیدم که واحدیار خود را کنار او انداخت تا لباس هایش خون آلود شوند. تیلیفون رسمی دفتر استاد شهید در دست من بود. نخستین تماس را بسم الله خان محمدی وزیر داخله گرفت. گفت: چه گپ شده؟ پاسخ دادم: حادثه شده و استاد شهید شده است. پس از او استاد سیاف زنگ زد و پرسید: امیدوارم به استاد آسیبی نرسیده باشد؟ پاسخ دادم: استاد شهید شده است.

سه تن از محافظین شخصی استاد هریک: عبدالنظر، جان آغا و محمدعلی را درب اتاقی که جسد مبارک استاد قرار داشت موظف کردم که مانع ورود هر کسی شوند. اندکی بعد مارشال دوستم با شانه اش شنکوف روسی در دست و همراهانش به محل آمد. همچنین جنرال نورالله منیر رئیس رجال برجسته با شمار زیادی از مسئولان حضور یافت. موتر حامل انتحاری بازرسی شد و شش تا هفت گوشی، از جمله یک مایل ثریا، ضبط گردید و آقای منیر مسئولیت آن را به عهده گرفت. واحدیار نیز به جنرال نورالله منیر تسلیم داده شد.

پس از آن، مارشال فهیم فقید آمد، سپس خانم شکرپه بارکزی و جمع زیادی از مسئولان

و شخصیت ها در محل شهادت حضور یافتند. من به صلاح الدین ربانی (که آن زمان سفیر افغانستان در ترکیه بود) زنگ زدم و خبر شهادت را دادم. او با آرامش گفت: شهادت راه مردان بزرگ خداوند است، شما کمربان را محکم ببندید. تأکید داشت که نگذاریم از جسد استاد شهید عکس گرفته شود؛ این یک توصیه حکیمانه و آگاهانه بود که در آن لحظات سخت از زبان وارث و خلف صالح استاد شهید شنیدم.

انتقال استاد و واکنش رهبران:

تصمیم گرفته شد که پیکر استاد به سردخانه شفاخانه چهارصدبستری منتقل شود. امبولانس را داکتر احمد ضیا یفتلی آورد. در داخل امبولانس، من همراه با الحاج فضل الدین فاروق مسئول امنیتی استاد و داکتر ضیا، استاد را انتقال دادیم.

عصر همان روز، داکتر عبدالله عبدالله آمد، روی زمین نشست و گریست. پس از او قانونی صاحب رسید و همچون عبدالله اشک ریخت. این لحظات نشانگر عظمت فاجعه و سوگ ملی بود که همه مجاهدین و رهبران کشور را در اندوه فرو برد.

نکات تکمیلی:

1 - نقش حلقات خارجی:

بررسی ها نشان داد که استخبارات منطقه ای در هماهنگی این عملیات نقش مستقیم داشت.

2 - نفوذ در شورای عالی صلح:

حضور انتحاری در مهمان خانه رسمی شورای صلح ثابت کرد که یا نفوذ وجود داشته یا سهل انگاری جدی امنیتی.

3 - روش استتار انتحاری:

عامل انتحاری خود را حامل پیام طالبان به استاد معرفی کرده بود، امری که راه ورودش را هموار کرد.

4 - آثار صحنه انفجار:

گرد و غبار، شیشه های شکسته، جسد نیمه جان انتحاری و موبایل های ضبط شده، همگی اسناد مهمی برای بازسازی صحنه بودند.

5 - واکنش رهبران جهادی و سیاسی:

حضور فوری مارشال دوستم، مارشال فهیم، تماس استاد سیاف و گریه های داکتر عبدالله و قانونی، همگی نمایانگر عظمت حادثه بود.

6 - مدیریت صلاح الدین ربانی: جلوگیری از

عکس برداری از جسد استاد، نشانه هوشیاری

و احترام به حرمت شهید بود.

بدین گونه، حادثه شهادت استاد ربانی شهید نه یک عمل فردی، بلکه بخشی از پروژه ای پیچیده، هدفمند و چندلایه بود که پیامدهای بزرگ سیاسی، امنیتی و تاریخی برای افغانستان به همراه داشت.

مقاومت: چرا پرونده شهادت استاد (رئیس جمهور سابق و رهبر حزب جمعیت اسلامی افغانستان) به صورت شفاف و کامل بررسی نشد؟ اقبال: چند عامل مهم دست به دست هم داد که مانع از یک تحقیق شفاف و نتیجه محور شد:

1 - پیچیدگی شبکه‌ای و دخالت احتمالی

نخبگان

2 - فشارهای سیاسی و ملاحظات امنیتی

3 - کوتاهی و بی‌تفاوتی رهبران ذی‌ربط

4 - اهداف پنهان و بازی‌های منافع

در نهایت، نتیجه ترکیبی این عوامل شد که دوسیه ترور شهادت استاد ربانی رهبر پرافتخار جهاد و مقاومت مردم افغانستان در سطحی از ابهام باقی ماند.

مقاومت: فقدان استاد چه تأثیری بر جریان فکری حزب جمعیت اسلامی و هم‌فکران آن گذاشت؟ اقبال: شهادت جناب استاد ربانی ضربه‌ای تمام‌عیار به جمعیت اسلامی و به‌طور کلی به مجموع پیروان نهضت اسلامی، رهبران جهادی افغانستان و مجاهدین، به‌ویژه اعضای جمعیت اسلامی وارد کرد. این ضربه در چند سطح آشکار شد:

1 - خلأ رهبری و انسجام که همه شاهد بودیم و هستیم.

2 - افتادن حزب جمعیت اسلامی به دام رقابت‌های داخلی

3 - کاهش وزن نمادین جمعیت اسلامی در سطح ملی و حتی بین‌المللی.

4 - آسیب اعتماد و افزایش تردید در بدنه اجتماعی

به‌طور خلاصه، نبود استاد ربانی نه تنها از منظر فردی بلکه ساختاری و نمادین جمعیت اسلامی را تضعیف

کرد و پیامدهای آن سال‌ها ادامه یافت و شاید همچنان ادامه داشته باشد.

مقاومت: لطفاً یک خاطره کوتاه و شخصی از استاد تعریف کنید. همچنین بفرمایید که نگاه و برخورد ایشان با منتقدانشان چگونه بود؟

اقبال: یکی از خاطرات ماندگار که به‌طور مکرر نقل می‌شود و رفتار اخلاقی استاد شهید و گرامی ما را نشان می‌دهد، مربوط است به جلسه‌ای که فردی با لحن تند و انتقادی عملکرد و برخی مواضع استاد را زیر سؤال برد. استاد ربانی شهید برخلاف انتظار، با لبخندی ملایم و لحن آرام پاسخ داد و گفت: اگر ما مثل کسانی باشیم که صدای مخالف را خفه می‌کنند، چه تفاوتی میان ما و آنها باقی می‌ماند؟ این جمله کوتاه نشان می‌داد که استاد ربانی رحمه الله به تحمل، مدارا و ظرفیت نقد باور داشت و منتقدان را مخاطبانی برای اصلاح می‌دید، نه دشمنانی که باید سرکوب شوند.

در اخیر، خلاصه و مختصر به ترجمت‌الباب صحبت‌های بالامی پردازم:

1 - حادثه ترور استاد ربانی شهید نه یک عمل انفرادی، که طرحی شبکه‌ای و سازمان‌یافته بود.

2 - عوامل متعددی دست به دست هم دادند: از آموزش و تجهیز در کویته تا ضعف یا هماهنگی‌های پنهان در کابل

3 - مهم‌ترین خلأ پس از حادثه، فقدان تحقیقات شفاف و پاسخ‌گویی روشن بود.

4 - فقدان استاد ربانی شهید، رهبر مبتکر و فکری جمعیت اسلامی، ضربه‌ای طولانی مدت بر انسجام جمعیت اسلامی و جایگاه ملی آن بر جای گذاشت.

5 -

و ما ذلک علی الله بعزیز.

پایان



روایت داوود نعیمی از شهادت احمدشاه مسعود

نویسنده: فرید عمری

هدایت حملات تدافعی علیه تهاجم گسترده طالبان در ماورای رودخانه کوچک بود. قطعات نظامی از شمال کابل و دیگر مناطق جمع‌آوری شده و در دشت شیرازی چاه‌آب مشغول تمرین و مانور بودند. به همین دلیل، آمر صاحب وقت بسیار کمی داشت. یک روز به او گفتم که یک خبرنگار از یک شبکه معتبر فرانسوی می‌خواهد حتی برای ده دقیقه با شما مصاحبه کند. آمر صاحب پاسخ داد: «حتی دو دقیقه هم وقت ندارم. آنها را سرگرم کنید. اگر قصد دارند به خط مقدم بروند، یادداشتی از آنها بگیرید تا بعداً مشکلی پیش نیاید.» او به چنین جزئیاتی بسیار توجه داشت.

این دو عرب رفتار عجیبی داشتند. قاسم بقالی معمولاً تماس زیادی با دیگران برقرار نمی‌کرد و اغلب در اتاق یا بالکن مشغول خواندن نماز بود. گاهی حتی نیمه‌شب نیز نماز می‌خواند. هرگاه برای تعویض لباس به اتاق می‌رفتم، متوجه می‌شدم که حالتی عادی ندارد و در خود فرو رفته است. اما کریم توزانی که به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی مسلط بود، گهگاه با خبرنگاران و مهمانان دیگر گپ می‌زد و صحبت می‌کرد.

با این حال، اصرار آنها برای مصاحبه ادامه داشت. چند روز پیش از انفجار، آنها به شهر رفته بودند و در مغازه‌ای متعلق به داکتر امان‌الله (برادر قاضی یاسین، آمر جبهه‌های جمعیت در سرپل) که اشیای عتیقه و دستگاه ماهواره داشت، با مرکز خود تماس گرفته بودند. بعدها از طریق همین شماره تلفن، ردپای آنها پیدا شد. آنها با انجنیر عبدالله (برادرزاده احمدشاه احمدزی) و توفیق آسری (فردی که در لندن به اصطلاح در یک نهاد فرهنگی یا تحقیقاتی اسلامی کار می‌کرد) تماس گرفته و گفته بودند که احتمالاً آمر صاحب با آنها مصاحبه نکند.

داستان چگونگی شهادت احمدشاه مسعود را با آمدن دو فرد تروریست عرب‌تبار که خود را خبرنگار معرفی کرده بودند، آغاز می‌کنم. آنها به ولسوالی خواجه بهاء‌الدین در ولایت تخار آمدند. دلیل اینکه با جزئیات بیشتری از این دو نفر یاد می‌کنم، این است که پیش از این حادثه، گهگاه به عنوان خبرنگار با آنها همسفر بودم و گاهی با یکی از آنها گفت‌وگو می‌کردم تا شناخت بیشتری پیدا کنم. تاریخ دقیق ورود آنها را به خوب به خاطر ندارم، اما گمان می‌کنم در ۲۶ یا ۲۸ اسد سال ۱۳۸۰ بود. این دو فرد عرب که خود را خبرنگار جا زده بودند، همراه با چند خبرنگار دیگر با یک پرواز به ولسوالی خواجه بهاء‌الدین تخار آمدند. ما در دفتر وزارت خارجه در خواجه بهاء‌الدین مستقر بودیم و یک اتاق جداگانه داشتیم. از ما خواسته شد که این اتاق را در اختیار این دو نفر قرار دهیم. ما پذیرفتیم، اتاق را تخلیه کردیم و آنها در آن مستقر شدند. در یک معرفی مختصر، یکی از آنها خود را «قاسم بقالی» نامید که پوستی بسیار تیره، نزدیک به سیاهی داشت. دیگری هم «کریم توزانی» نام داشت. به نظر می‌رسید این نام‌ها مستعار باشند. کریم توزانی کمی انگلیسی صحبت می‌کرد و پرسید آیا کسی در جمع ما عربی بلد است. کسی عربی نمی‌دانست. او سپس با خبرنگاران فرانسوی به زبان فرانسوی صحبت کرد و با عاصم سمیل، مسئول دفتر که متأسفانه بعداً در همان انفجار همراه آمر صاحب به شهادت رسید، نیز گفت‌وگو داشت.

این دو نفر بسیار اصرار داشتند که با آمر صاحب دیدار و مصاحبه داشته باشند. اما آمر صاحب در آن زمان به شدت مشغول بود. او سرگرم

در نهایت، بسم الله خان با عاصم سهیل یا داکتر گلستان تماس گرفت و از آنها خواست زمینه مصاحبه این دو نفر با آمر صاحب را فراهم کنند. عاصم سهیل گفت که استاد سیاف به او گفته این افراد قصد دارند مستندی درباره گذشته، حال و آینده افغانستان و بوسنی بسازند که شامل وقایع ناگوار گذشته نیز می شود. این موضوع بسیار عجیب و سؤال برانگیز بود که چطور از آینده مستند می سازند.

برای سرگرم کردن آن ها، هماهنگی شد تا با موسی توانا، معاون جمعیت اسلامی که به زبان عربی تسلط داشت، مصاحبه کنند. آنها همچنین از یک مدرسه در خواجه بهاء الدین بازدید کردند. قرار شد تا زمانی که فرصت دیدار با آمر صاحب فراهم شود، منتظر بمانند. در همین حال، آنها برنامه ریزی کردند تا از یک زندان در چاه آب که حدود هشت ساعت با خواجه بهاء الدین فاصله داشت، بازدید کنند. انجنیر عارف سروری، مسئول امنیتی جبهه، نامه ای به آمر بشیر قانت (آمر جبهه در چاه آب) داد و من مأمور شدم که آنها را همراهی کنم. راننده ما میرویس، اهل روی آستانه پنجشیر، بود. به چاه آب رفتیم، اما آمر بشیر در خانه اش نبود. اجازه بازدید از زندان را نگرفتیم، زیرا زندانیان عمدتاً خارجی، شامل ایغورها، پاکستانی ها، عرب ها و برخی فرماندهان طالبان بودند.

بار دیگر با یادداشت انجنیر عارف به چاه آب رفتیم. از طریق دستگاه مخابراتی «جکوار» در خانه آمر بشیر با او تماس گرفتیم. او گفت اگرچه صلاحیت نهایی با آمر صاحب است، اما چون مرا از جبهه جنگ می شناسد و این دومین بار است که می آییم، اجازه بازدید می دهد. یکی از فرماندهانش مسئولیت امنیت ما را بر عهده گرفت و به سمت زندان حرکت کردیم. به ما گفته شده بود بخشی از مسیر را باید پیاده برویم. قاسم بقالی با دمپایی معمولی آمده بود. به او گفتم باید کفش بپوشد، اما گفت که راحت است و مشکلی ندارد.

این دو نفر دو دوربین داشتند: یکی بزرگ و دیگری کوچک. به زندان رسیدیم و زندانیان را بیرون آوردند. من مشغول عکاسی و فیلم برداری از وضعیت زندان و زندگی زندانیان بودم. آنها با یک زندانی یمنی یا عرب که عربی صحبت می کرد و احتمالاً با یک زندانی پاکستانی یا چینی نیز گفت و گو کردند، اما من متوجه نشدم. رفتارشان طوری بود که گویی یک مصاحبه معمولی انجام می دهند. پس از اتمام کار، قاسم بقالی به فرمانده زندان گفت: «امیدوارم به زودی چنین زندانی ها را در افغانستان نباشد و جنگ پایان یابد.» فرمانده زندان که فردی محلی بود، پاسخ جالبی داد: «ما نیازی به ساختن زندان نداشتیم. این ها با تجاوز به خاک ما، خودشان این زندان را برای خود ساختند.»

چون دیروقت شده بود، شب را در خانه آمر بشیر ماندیم. نیمه شب بیدار شدم و دیدم قاسم بقالی وضو گرفته و مشغول نماز است. ساعت حدود دو بامداد بود و هنوز وقت نماز نبود. او اصلاً صحبت نمی کرد یا شاید انگلیسی بلد نبود. صبح پس از صرف چای، به خواجه بهاء الدین بازگشتیم.

چند روز بعد، در هجدهم سنبله، دو یا سه خبرنگار دیگر، از جمله اکرم کارگر از تخار (که در تاجیکستان با صاحب نظر مرادی در هفته نامه همبستگی کار می کرد) به خواجه بهاء الدین آمدند. من پیش تر به بدخشان سفر کرده و از مناطق جنگی، فعالیت های زنان، مکاتب و زندگی عادی مردم گزارش تهیه کرده بودم. این گزارش ها را به صاحب نظر مرادی تحویل داده بودم تا در صورت نیاز استفاده کند.

در همان روز، این دو عرب برای مصاحبه با آمر صاحب آماده شدند. فهمیدم دشتی به من گفت که آنها امروز با آمر صاحب مصاحبه دارند. معمولاً در مصاحبه های آمر صاحب، ما پشت صحنه را فیلم برداری می کردیم. فهمیدم دشتی دوربین را گرفت و گفت: «چون تو مشغولی، من این کار را انجام می دهم.» وقتی قاسم بقالی را دیدم، متوجه شدم برخلاف روزی که به کوه رفته بودیم و دمپایی پوشیده بود، این بار چکمه های کماندویی به پا دارد. یکی از محافظان آمر صاحب به نام شهاب الدین آمد و گفت که آمر صاحب در اتاق منتظر است. کمی بعد دوباره آمد و گفت خبرنگاران آماده شوند. آنها به دلیل آماده سازی وسایل شان کمی تأخیر داشتند و یک کیف بزرگ نیز همراه خود آورده بودند.

انفجار حدود ساعت ۱۲ و چند دقیقه رخ داد. صدای مهیبی شنیدیم. اول فکر کردیم شاید هواپیما بمباران کرده یا انفجاری در قرارگاه قاضی کبیر مرزبان رخ داده باشد. همه وحشت زده شدیم. به سمت اتاق دویدم و دیدم دود از اتاق مصاحبه بلند می شود. دروازه اصلی وسطی بسته بود. به سمت دروازه عمومی دویدم و دیدم فردی روی زمین افتاده و دیگری او را از زیر بغل گرفته است. وقتی جمپر را از صورتش کنار زدم، دیدم آمر صاحب است. از چشمانش به جای اشک، خون جاری بود. آتش از در و پنجره های اتاق زبانه می کشید. انگشتانم سوخت، اما در آن لحظه متوجه نشدم. پرسیدم: «آن دو عرب کجا هستند؟» گفتند که در زیر زمین هستند، اما وقتی به آنجا رفتم، گفتند نیروهای امنیتی آنها را برده اند. ابتدا فکر کردم شاید انفجار کار آنها نباشد و بمبی زیر چوکی یا جای دیگری جاسازی شده باشد.

انفجار حدود ساعت ۱۲ و چند دقیقه رخ داد. صدای مهیبی شنیدیم.

با کمک دیگران آتش را خاموش کردیم. انجنیر عارف را دیدم که با لباس سفید کنار ایوان ایستاده بود و آمر صاحب روی زمین افتاده بود. محمد عالم، محافظش، او را گرفته بود. فهیم دشتی به شدت سوخته بود و مسعود خلیلی نیز روی زمین افتاده بود. نجیب‌الله، راننده آمر صاحب، با ماشین آمد. آمر صاحب را بدون اینکه دقیقاً بدانیم چه وضعیتی دارد، به داخل ماشین منتقل کردیم. ماشین حرکت کرد. سپس مسعود خلیلی و فهیم دشتی را با ماشین میرویس به بیمارستان منتقل کردیم. به جمشید گفتم فوراً هلیکوپتر آماده کند.

به سمت میدان هلیکوپترها دویدم. یک هلیکوپتر تازه نشسته بود، اما موتور آمر صاحب آنجا نبود. معلوم شد نجیب‌الله به اشتباه به سمت شهر و به سمت خیمه‌ای که به عنوان بیمارستان صحرایی برای زخمی‌های جنگ برپا شده بود رفته و سپس به میدان بازگشته بود. با پای برهنه و تنها با یک پیراهن و دریشی به داخل هلیکوپتر بالا شدم و به خلبان گفتم انفجاری رخ داده و آمر صاحب زخمی است. خانواده‌ای که در هلیکوپتر بود، پیاده شدند. آمر صاحب، فهیم دشتی و مسعود خلیلی را به هلیکوپتر منتقل کردیم. با دستمال گردنم خون چشمان آمر صاحب را پاک کردم. وقتی لباسش را باز کردم و دستم را روی قلبش گذاشتم، متوجه شدم که دیگر نبض ندارد. در بیمارستان، پزشکان آمر صاحب را به اتاق ریکاوری بردند و چند بار شوک الکتریکی دادند، اما نتیجه‌ای نداشت. پزشک هندی بیمارستان که او را شناخت، بسیار دستپاچه شد. پس از بررسی، متوجه جراحات عمیقی در پشت آمر صاحب شدند و اعلام کردند که او شهید شده است. من جریان ماجرا را برای پزشک هندی به زبان اردو توضیح دادم و او یادداشت کرد. وسایل شخصی آمر صاحب، مانند تسبیح، ساعت، کمر بند و کلاه پکول را نمی‌دانم چه کسی برداشت.

ام‌الله صالح، جنرال عبدالواحد ذره، صالح محمد

ریگستانی و چند نفر دیگر از دوشنبه رسیدند. حال فهیم دشتی وخیم بود و مسعود خلیلی تحت عمل جراحی قرار داشت. بیمارستان از ما خواست تا بوق به اندازه ۲۲۰ سانتی‌متر برای آمر صاحب آماده کنیم. در یک جلسه اضطراری، مارشال فهیم کاغذی را نشان داد که در آن برنامه‌ای برای شرایط زخمی یا شهادت آمر صاحب نوشته شده بود، از جمله چگونگی ادامه مقاومت و حفظ انسجام جبهات. درباره مراسم تدفین بحث شد. قوماندان گداگفت: «نمی‌توان آمر صاحب را مخفیانه دفن کرد، زیرا مردم متوجه می‌شوند و روحیه مقاومت تضعیف می‌شود.» پیشنهاد شد پیکر آمر صاحب در تابوتی مجهز به سردخانه (فریزر) نگهداری شود تا زمان مناسب برای اعلام خبر شهادت او فراهم شود.

به اتاق محل انفجار رفتیم و دیدم جسد قاسم بقالی با دوربین فیلم‌برداری و وسایلش در گوشه‌ای افتاده است. حدود دو کیلوگرم مواد منفجره در کمر بند انتحاری او جاسازی شده بود، نه در دوربین. کریم توزانی فرار کرده و به سمت قبرستان رفته بود. وقتی نیروهای امنیتی او را یافتند، به سمت نهر پرید و قصد داشت سلاح یک مجاهد را بگیرد. مجاهد هم به قلب او شلیک کرد و او کشته شد. جسد هر دو نفر به حیاط آورده شد.

برای کتمان خبر شهادت آمر صاحب، به همه گفتیم که او کمی زخمی شده و برای درمان به دوشنبه نزد خانواده‌اش رفته است. حتی رئیس‌جمهور تاجیکستان گفته بود آمر صاحب پس از بهبودی در جشن سامانی شرکت خواهد کرد. این موضوع را در مصاحبه‌ای با آقای منصور نیز تکرار کردم و گفتم آمر صاحب در دوشنبه تحت درمان است. این مصاحبه در یک صفحه استثنایی چاپ شد.

چند روز بعد، خبر شهادت آمر صاحب افشا شد. مراسم تدفین او در ۲۴ سنبله برگزار شد و مردم از ولایات مختلف در آن شرکت کردند.





استاد پروفیسور برهان الدین ربانی

در بیان مولوی محمد نبی بیان

محمد نبی بیان از کار و مصروفیت رسمی خود چنین می گوید: از سال ۱۳۷۵ تا اواخر ۱۳۷۷ خورشیدی منحصراً دستیار استاد شهید برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان خدمت کردم و از ۱۳۷۷ تا ختم مقاومت اول و استقرار دولت انتقالی به صفت فرمانده جهادی شهرستان شهربزرگ ایفای وظیفه کردم. از شروع به کار دولت انتقالی الی سال ۱۳۸۶ خورشیدی به حیث ولسوال در شهرستان های شهربزرگ و یفتل خدمت نمودم.

در سال ۱۳۹۰ مدتی به صفت معاون ریاست عمومی پاسپورت و زات امور داخله کار کردم. سال ۱۳۹۵ خورشیدی در سمت آمریت امنیت فرماندهی امنیه ولایت بدخشان مقرر شدم. مدتی سرپرست فرماندهی امنیه این ولایت بودم. از سال ۱۳۹۹ تا سقوط جمهوریت در سمت معاون فرماندهی امنیه ولایت کابل مصروف خدمت به مردم بودم.

مولوی بیان زاده شهربزرگ است، شهربزرگ کجاست و چگونه بیان از آنجا قد افراخت.

شهرستان شهربزرگ بدخشان نسبت موقعیت جغرافیایی منحصر به فردش یکی از نخستین پایگاه های جهاد در شمال شرق کشور است. زمانیکه نخستین دسته از مجاهدین آن زمان به سرکردگی عبداللطیف صدیقی از پاکستان حرکت کردند، به این شهرستان آمدند و مرکز سوق و اداره خود را در شهربزرگ ایجاد کردند.

مولوی محمد نبی بیان، تحصیل یافته مدارس پاکستان و دانشکده شرعیات کابل، فرمانده مقاوم مقاومت نخست، از راهیان احمد شاه مسعود، فرمانده پولیس در ولایات افغانستان، دستیار و پرورده زعیم جهاد، رهبر جمعیت اسلامی و رئیس دولت اسلامی افغانستان، استاد پروفیسور برهان الدین ربانی بود. استاد ربانی، بیان را قومندان شهربزرگ تعیین کرد و شخصا او را به آن وظیفه معرفی نمود. بیان در مقاومت اول در کنار قهرمان ملی احمد شاه مسعود، در برابر طالبان، رزمید و کارنامه درخشانی بجا گذاشت.

مولوی بیان که درس خوانده پاکستان و طالب مدرسه های آنجا بود با خردمندی ماهیت آنها را دریافت و در کنار استاد ربانی و قهرمان ملی ایستاد. در قلب دشمن رفت و کارهای روشنگری کرد، در خط مقاومت ایستاد و برای دفع طالب کارنامه ها افروید.

محمد نبی بیان فرزند محمد ولی در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در شهرستان شهربزرگ ولایت بدخشان به دنیا آمد.

آموزش ابتدایی را در زادگاهش گرفت و بعد برای ادامه تحصیل به پاکستان رفت دوره متوسطه و ثانویه را در پشاور تکمیل کرد. جهاد پیروز شد، به افغانستان آمد. تحصیلاتش را در دانشکده شرعیات ادامه داد و لیسانس خود را از دانشگاه کابل اخذ نمود.

از همین ساحه کوهستانی نه تنها در سرتاسر بدخشان نفوذ کردند که شهرستان های ماورای کوکچه را نیز تسخیر کردند. به شمول شهر تالقان تا خواجه غار در ولایت تخار، دشت ارجی و امام صاحب در ولایت کندز را نیز تحت کنترل خود درآوردند. شهر بزرگ منیث یک پایگاه جهاد مردم افغانستان میزبان فرماندهان و مجاهدان اوایل جهاد از ولایت های تخار، کندز و بغلان بود که در این شهرستان پناه گرفتند، تعلیمات دیدند، نیروهای خود را سازماندهی کردند و متعاقباً با گسترش جهاد به محیط و منطقه خود رفتند.

با انکشاف دامنه جهاد در سال 1358، شهر بزرگ کماکان منیث یک پایگاه و محل سوق واداره مجاهدین اهمیت فوق العاده داشت. سال 1365 دولت وقت به ریاست داکتر نجیب الله عملیات نظامی گسترده ی را در شهر بزرگ راه اندازی کرد که حدود یکماه به طول انجامید. این عملیات ترکیبی از تهاجم زمینی و هوایی و توپخانه یی بود که حدود 100 فروند چرخبال و ده ها جت جنگنده در آن شرکت داشت. نهایتاً کنترل مرکز شهرستان به دست نیروهای دولت وقت افتاد. دولت با ایجاد کندک های قومی از نیروهای موسوم به ستم ملی به تحکیم مواضع خود افزود، تا جاییکه در سال 1369 شخص آمر صاحب مسعود جهت تصفیه این شهرستان عملیاتی را به راه انداخت که در محل به نام جنگ شورای نظار مشهور است. متأسفانه توفیق تصفیه کامل میسر نشد.

از سال 1365 که نیروهای دولت داکتر نجیب بر بخش های از این شهرستان کنترل داشت، بطور مداوم برقریه های ما که تحت کنترل مجاهدین و در راس مجاهد نامدار شهید مظهرالدین واثقی قرار داشت عملیات های نظامی راه اندازی میکردند.

من در آن زمان شاگرد مدرسه بودم. محل درس و مدرسه ما تحت کنترل نیروهای کمونیستی درآمد، با آنکه سن زیادی نداشتم سلاح برداشتم و وارد صفوف مجاهدین گردیدم. از اینکه علاقه به ادامه درس و تحصیل نیز داشتم دقیقاً سال 1367 جهت ادامه درس عازم پاکستان شدم.

نخستین دیدار با استاد ربانی

مولوی بیان می گوید: نخستین بار استاد شهید را در سال 1368 در پشاور پاکستان دیدم، چون سمینارهای برای مجاهدین ترتیب می شد که استاد شهید منیث سخنران در محافل حضور پیدا میکرد و خطوط اساسی مبارزات آن زمان را برای ما ارائه می داشت. یکی اینکه همیشه تعداد 600 نفر مسلح از مجاهدین ما در خط اول بودند و بطور نوبتی تعویض می شدند و من مسئول مستقیم سوق و اداره این افراد بودم. از جانبی ولایت بدخشان جهت کنترل بیشتر و مدیریت بهتر به چهار زون امنیتی تقسیم شده بود: زون شمال،

زون شرق، زون غرب و زون مرکز. هر زون تعدادی از شهرستان ها را احتوا میکرد. در این تقسیم بندی مسئولیت زون شمال ولایت بدخشان که 9 شهرستان را در بر میگرفت به عهده من بود. (شهر بزرگ، راغستان، یوان، کوهستان، خواهان، نسی، شکی، کوفاب و مایمی). این زون به دلیل اینکه تقریباً هشت شهرستان آن با کشور تاجیکستان مرز مشترک داشت، برای ادامه مقاومت و اکمالات نقش حیاتی داشتند. همیشه وقتی قهرمان ملی مرا نزد خود می خواست به اهمیت حفظ این زون تاکید میکرد.

در این سمت من با مسئولان زون های یاد شده که در راس آن مرحوم سید امین خان طارق والی وقت ولایت بدخشان قرار داشت یک شورای 5 نفری بودیم و مکلفیت داشتیم تا هر کدام ضمن تامین امنیت زون های مربوطه، مجاهدین را در سرتاسر ولایت بدخشان ترتیب و تنظیم نموده و به خطوط نبرد علیه دشمن بفرستیم و این مسئولیت تا ختم مقاومت اول به عهده ما بود که به فضل الهی با موفقیت به پایان رسید.

شیوه های مدیریت استاد شهید

مولوی و فرمانده محمد نبی بیان، از چشم دید هایش در مورد مدیریت استاد چنین می گوید: بدون شک شخصیت ها هر کدام شیوه های کاری، مدیریتی و کرکترهای منحصر به فرد خود را دارا می باشند. استاد شهید از نظر من یک انسان منحصر به فرد بود و ابعاد شخصیتی متفاوت و گسترده داشت. شخصیت علمی، شخصیت سیاسی، شخصیت اجتماعی، شخصیت مصلح و همچنان یک جامعه شناس بود.

شجاعت استاد: در کنار اینها که آدمهای زیادی در نوشته ها و چشم دیدها از ابعاد مختلف شخصیتی استاد شهید یاد آوری کرده اند اما یک ویژگی استاد شهید که همواره به آن کمتر پرداخته شده است همانا شجاعت استاد است. استاد ربانی شهید در کنار سایر محاسن و ویژگی های شخصیتی، یک انسان شجاع و با غیرت بود. هرچند که در میان مردم همواره به نرم خوی، حلیم بودن و بردباری شناخته می شد، اما من که از نزدیک افتخار آشنایی و همراهی ایشان را داشتم، در کنار تمامی مواصفات خوب شان، استاد شهید یکی از شجاع ترین و جسور ترین شخصیت های بود که من می شناختم و از نزدیک دیده ام.

عالم متبحر: از دیگر مواصفات نیک استاد شهید علم بی پایان او بود، در عین اینکه به شدت مصروف بود و مشغله های ناشی از جنگ همواره او را درگیر میداشت اما هیچگاهی از مطالعه آثار علمی به روز و جدید غافل نبود. معمولاً مهمانانیکه از ایران یا از دنیای عرب می آمدند آنها می دانستند که تحفه مورد نظر استاد، کتاب است و کتابهای متنوعی برایش میاورند و بدون معطلی همه را در فرصت های مناسب و بسیار سریع مطالعه میکرد.

مدیریت استاد: شیوه های مدیریتی استاد با توجه به شرایط جنگی و ضیق زمانی و محدودیت منابع همچنان یک مدیریت عالی بود. روزانه هزاران نفر از مجاهدان تا فرماندهان و مردم عام به ملاقات استاد می آمدند و با توجه به شرایط بحرانی هرکدام خواسته های متفاوتی داشتند و استاد همه را با حوصله مندی می شنید و تا حد توان رسیدگی میکرد و به بخش های مربوطه در جهت رفع مشکلات و خواسته ها هدایت های لازم را نیز صادر می نمود.

در بسیاری موارد معمولاً فرماندهان مجاهدین تا مرز عصبانیت پیش می رفتند و برای رفع نیازمندی های شان حتا با زبان پرخاش متوسل می شدند اما در مدت زمانیکه با استاد شهید بودم هیچ گاهی ندیدم که در مقابل کسی حتا خم به ابرو آورده باشند. با روان آرام و خاطر آسوده و لبخند همیشگی به مشکلات رسیدگی می کردند.

استاد شهید بیشتر به سیستم مدیریتی غیر منظم علاقه داشت تا مدیریت سیستماتیک. شخصاً این موضوع برای من که تمامی ملاقات ها و راه های رسیدن به استاد از زیر نظر من گذشت کار غیر متعارف بود و بارها پیشنهاد میکردم که بسیاری از امور کوچک را میتوان در ادارات ذیربط بدون اینکه مزاحم وقت شما شوند میتوانیم حل کنیم اما استاد شهید با همان شیوه منحصر به فرد خود از یک فرد عادی تا سرباز و فرمانده و وزیر را می دید و به امور رسیده گی میکرد.

سه سال که من افتخار خدمتگذاری استاد شهید را داشتم فقط یک مزیت داشت که آن هم بودن در کنار شخصیتی به بزرگی استاد بود. باقی با توجه به شرایط آن زمان سرتاسر دشواری و سختی بود. تمام وقت جنگ و حوادث و تبعات ناشی از جنگ بود. من به عنوان فرد نزدیک به رئیس جمهور، یادم نمیاید در مدت سه سال فرصتی مثلاً به عنوان تفریح به خود اختصاص داده باشم. سرتاسر مشکل بود و چالش.

معرفت من با استاد شهید بطور اساسی و از نزدیک به سال 1372 خورشیدی در زمان ریاست جمهوری ایشان بر میگردد که من حیث یک طالب مدرسه با ایشان معرفی شدم. متعاقباً در سال 1373 خورشیدی و با ظهور طالبان و بغاوت شان علیه حکومت وقت، من با جمعی دیگری از دوستان هم فکر خود از نخستین گروه از طالبان مدرسه بودیم که حمایت خود را از دولت اسلامی به رهبری استاد شهید اعلان نمودیم. از همین نقطه بود که من وارد دنیای سیاست و نهاد حکومت شدم. متأسفانه تحصیل که مانند هر جوانی از آرزوهای بلندم بود ناتمام ماند. از اینکه مدارس پاکستان منبع اصلی سربازگیری طالبان بود و شناختی که من و دوستانم از این روند داشتیم دوباره وارد پاکستان شدیم و در دو محل

عمده کار را به نفع دولت اسلامی و بر ضد طالبان آغاز کردیم. دسته نخست در ایالت سوبه سرحد پاکستان و دسته دوم در کراچی به فعالیت و کارهای تبلیغاتی علیه طالبان پرداختیم. گروه مستقر در سوبه سرحد که من بودم مستقیماً با استاد شهید در تماس بودیم و هدایت را از ایشان دریافت میکردیم و دسته دوم که در کراچی موظف بود و در راس آن مفتی عبدالحفیظ ورسجی قرار داشت، گزارش کاری خود را مستقیماً به قهرمان ملی ارایه میکردند. مفتی عبدالحفیظ که بهشت جایش باد- در زمان جمهوریت یک دوره سناتور نیز بود.

مسئولیت ما این بود که طلبه های که در مدارس پاکستان درس میخواندند و مستعد جذب به صفوف طالبان بودند را شناسایی نموده نخست اهداف شوم تحریک طالبان را به آنان تفهیم میکردیم و آنها را به کابل انتقال می دادیم، یا جذب دولت می شدند یا هم به محیط و منطقه خود فرستاده می شدند تا دست کم وارد صفوف طالب نشوند. همچنان به صفوف جنگی طالبان می رفتیم و افراد مربوط به ولایت های شمال و شمال شرق را شناسایی میکردیم و آنها را نیز با تفهیم اهداف اساسی طالبان، از ادامه جنگ علیه دولت اسلامی منصرف می نمودیم که در این وظایف تا حدی زیادی نیز موفق بودیم. سال 1374 خورشیدی هدایتی از مقام ریاست جمهوری وقت به ما رسید مبنی بر اینکه آی اس آی از فعالیت های ما خبردار گردیده و خطر بازداشت ما در پاکستان وجود دارد؛ بناً به کابل بازگشت نمودیم. در ختم این وظیفه، ما هردو دسته، هر کدام نهادی ساختیم به نام "جمعیت الطلبة" که بعداً با حضور استاد شهید و قهرمان ملی در منطقه 315 کابل طی محفلی هردو دسته نهادی به نام طلبه های طرفدار دولت را بنیانگذاری کردیم که تا ختم مقاومت اول این نهاد فعالیت داشت.

آغاز کار من من حیث دستیار استاد شهید همزمان با سقوط کابل و انتقال پایتخت به شهر تالقان مرکز ولایت تخار صورت گرفت. طوری شد که بعد از انتقال به شهر تالقان اعضای نهاد یادشده که در کابل تاسیس نموده بودیم جهت دیدار با استاد شهید و حل یک سلسله مشکلات به حضور ایشان شرفیاب گردیدیم. در جریان ملاقات که بعد از ادای نماز عصر در مسجد ریاست جمهوری صورت گرفت و بعد از شنیدن مشکلات جمعی دوستان ما که حدود 20 نفر از جوانان ولایت های بغلان، کندز، تخار و بدخشان بودیم استاد شخصاً با انگشت صبابه اشاره کردند تو بعد از این همراهی من باش.

از این مرحله همکاری نزدیک من با استاد شهید آغاز گردید و تا ختم سال 1377 خورشیدی ادامه داشت.

در زمان مقاومت اول دو مسئولیت را به عهده داشتیم: نخست از سال 1375 تا اواخر 1377 منحیت دستیار پروفیسور استاد برهان الدین ربانی شهید رئیس جمهور وقت کشور منصوب شدم، بعد از آن منحیت فرمانده و آمر جهادی شهرستان شهر بزرگ تعیین گردیدم. ناگفته نماند که من نخستین فرمانده جهادی بودم که با پیشنهاد بیشتر از صد نفر از علما و متنفذین شهر بزرگ و منظوری شخص استاد شهید در این سمت رسماً تعیین و توسط شخص استاد شهید در قرارگاه مجاهدین این شهرستان معرفی و به کار آغاز نمودم.

در مقاومت اول با توجه به اینکه اراضی کمتری از کشور در اختیار نیروهای ما قرار داشت و دشمن در حالت تهاجمی بود، شهر بزرگ منحیت یک عقبه مطمئن برای آینده مقاومت در ذهن قهرمان ملی نقش برجسته داشت. چون در سال 1369 شخص آمر صاحب در راس عملیات پاکسازی این شهرستان آمده بود با وضعیت سوق الجیشی این منطقه از نزدیک آشنا بود، نام های سنگرها و تپه های شهر بزرگ را میدانست و افراد واشخاصیکه در صف مقابل قرار داشتند را به نام و مشخصات می شناخت. آمر صاحب به این شهرستان نگاه ویژه داشت چون از یکطرف با کشور تاجیکستان هم مرز بود و از جانی با شاهراه عمومی ولایت بدخشان اتصال داشت. از این رو برای قهرمان ملی یک منطقه استراتژییک و حایز اهمیت بود.

من علاوه بر مسئولیت اداره شهرستان، دو وظیفه عمده دیگر نیز داشتم:

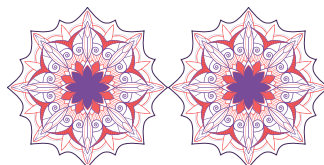
در جریان خدمتگزاری منحیت دستیار استاد شهید شخصاً شاهد سه چالش عمده بودم:

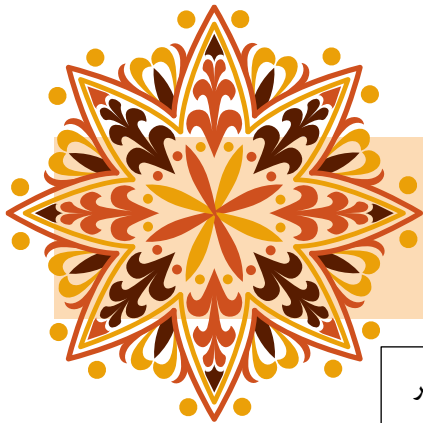
- نخستین چالش عمده آن زمان فقر مفرط بود که دامن گیر ملت گردیده بود، همزمان با جنگ های داخلی و نا بسامانی های ناشی از آن، خشکسالی نیز مزیدی بر علت بود و بر دامنه فقر می افزود، همچنان مسدود

بودن راه های مواصلاتی و محاصره های اقتصادی نیز تنگنای عجیبی را به بار آورده بود. دومین چالش عمده در آن زمان مشکل اجتماعی بود. مردم در سطحی بسیار پایین از آگاهی اجتماعی قرار داشتند. آگاهی ذهنی مردم نزدیک به صفر بود. برای مردم مفهوم نبود که ما به شکل جمعی با دشمن قدرتمندی روبرو هستیم که در صورت تسلط، هست و بود همه ما را به نابودی می کشاند و سرزمین و خانه و کاشانه ما را به تاراج می برد، در عین حال مردم در سطح قریه و شهرستان و محل خود نیز بر سر مسایل

بسیار پیش پا افتاده باهم درگیر بودند. فرماندهان محلی هرازگاهی به جان هم لشکرکشی میکردند و این درک در میان فرماندهان نبود که ما بخاطر یک هدف بزرگتر در یک جنگ سرنوشت ساز جمعی قرار داریم. بدون فهم این موضوع دست به ترور و حمله به جان یکدیگر می زدند و این موضوع بیشتر از هر موضوع دیگری استاد شهید را آزار می داد. در همین دوره بود که مثلاً در بدخشان بهترین فرماندهان نامدار مجاهدین در اثر توطئه ها و درگیری های ذات البینی کشته شدند و از دست رفتند مانند سید نجم الدین واثق، قیام الدین خردمند، بهادر خان مدافع، جمشید خان احسان، مظهر الدین واثقی، داملا سید امیر و ده ها فرمانده نامدار دیگر از آتش های سهمگین توپخانه و طیاره های شوروی جان سالم به در بردند اما در اثر اختلاف های ذات البینی ضایع شدند این موارد به شدت سبب آزار و اذیت استاد می شد و از وقوع آنها رنج می برد.

- جنگ به عنوان سومین چالش عمده بود که در زمان کار به عنوان دستیار استاد شهید من شاهد بودم. از آغاز تصدی ریاست جمهوری استاد ربانی شهید، جنگ ها به عناوین مختلف دامن زده شد و متأسفانه تا ختم مقاومت اول این جنگ های خانمان سوز و ویرانگر ادامه داشت و فرصت کارهای راکه استاد منحیت زعیم حلیم ملت باید انجام می داد از چنگ ما ربود و نهایتاً چنین یک شخصیتی در فرجام قربانی ادامه همان جنگ و وحشت گردید و شهید شد.





تاریخ

نویسنده: دکتور شمس الحق آریانفر



گردش وارونه تاریخ؛

تأملی بر ۱۸ و ۲۹ سنبله / شهریور

۱۸ سنبله ۱۳۸۰ / ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ شهادت قهرمان ملی افغانستان شهید احمد شاه مسعود
۲۹ سنبله ۱۳۹۰ / ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ شهادت پروفیسور استاد برهان الدین ربانی
شهادت دو ابرمرد، دو رویدادی که تاریخ افغانستان را به گونه وارونه، به گردش انداخت.

درنگی بر این وارونگی

نام افغانستان نخستین بار در اسناد امپراطوری بریتانیا و در معاهده ی که با شاه شجاع عقد کرد آمده است. انگلیس، شجاع را به عنوان شاه دست نشاند، در کشوری که خود می خواست بسازد، به شاهی نصب کرد.
از همان روزگار دو اصل را، در بین امیران دست نشاندۀ افغانستان نهادینه ساخت:
- نخبه کشی فرهنگی
- فرهنگ نخبه کشی
دو صد سال قبل، در کشور های عقب مانده، نخبگان جامعه کسانی بودند که اندک از علوم دینی می دانستند و با شعر و ادب و فرهنگ هزار

ساله خویش آشنا بودند. این دانایان و فرهنگیان، نخبگانی بودند که تحولات سیاسی زمان را درک می کردند و در مورد حرفهای داشتند.

شاهان و امیران جابر و مزدورانگلیس، که توده های عوام را گله بانی میکردند، از آگاهان جامعه که چشم و گوش ملت بودند، بیم داشتند. زیرا خبرگان ماهیت آنها و باداران شان را، آفتابی می کردند.

چنین بود که در راستای منافع خود، تصمیم گرفتند: نخبگان که همان مبارزان، آگاهان و فرهنگیان جامعه اند، کشته شوند.

این روند تا آنجا پیشرفت که به یک فرهنگ تبدیل شد. هر شاهی به قدرت می رسید، دست به این اقدام می زد و این فرهنگ نخبه کشی، همعان با نخبه کشی فرهنگی تا امروز همچنان به شدت ادامه دارد.

از ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۲، انگلیس با لشکر ۵۴ هزار نفری، در افغانستان حضور داشت. شجاع الملک، ظاهرا، شاه بود با ورود بریتانیا، امیر دوست محمد به انگلیس تسلیم شد، اما ملت جهاد را علیه انگلیس و شاه شجاع آغاز کردند. انگلیس با نیرنگ دیگر امر دوست محمد را به قدرت آورد. می گویند، وقتی انگلیس به دوست محمد گفت: ترا به افغانستان می فرستیم، امیر با شادمانی گفت: من از روزی که تسلیم شما شدم باور داشتم روزی از من استفاده می کنید، من آماده هر نوع خدمت به دولت کبیر بریتانیا هستم.

دوست محمد امیر شد و نخستین و وظیفه اش از سوی انگلیس حذف و زندان و تبعید مجاهدان و نخبگان جامعه بود، انهایی با انگلیس جنگیده بودند.

میرمسجدی خان و سایر سران جنبش ملی هریک امین الله خان لوگری، وزیر اکبر خان، محمدشاه خان لغمانی، سردار سلطان احمد خان، عبدالله خان اچکزی، محمد شاه خان غلجایی، سردار شمس الدین خان، نایب نواب محمد زمان خان، محمدشاه خان بابکر خیل و دیگران که جانبازانه علیه انگلیس جهاد کردند، با حضور دوست محمد از جامعه رانده شدند، هر کدام محروم و معذوب درگاه شاه بودند.

از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰ انگلیس با ۶۴ هزار سرباز به افغانستان آمد، شیرعلی خان فرار کرد. انگلیس امیر عبدالرحمن را به قدرت نشانده. عبدالرحمن وظیفه گرفت، مطابق دستور و تدویم فرهنگ نخبه کشی، مجاهدان و مبارزان ضد انگلیس را قلع و قمع کند.

محمد جان خان وردک را به نام تبعید به مزار فرستاد و در راه شهید کرد، محمد افضل خان و محمد موسی خان صافی را سنکسار کرد، محمد افضل خان، عصمت الله خان جبار خیل، بهرام خان جبار خیل زندانی شدند، میریچ خان کوهدامنی و سردار ایوب خان، میر درویش بابو قشکاری، فتح محمد خان بایانی، برزو خان تتمدره پی فرار هندی شدند، مشک عالم را موش عالم خواند

امیر حبیب الله به قدرت رسید، جنبش مشروطه خواهی افغانستان را سرکوب و همه روشنفکران را دستگیر، زندانی و اعدام کرد. مولوی محمد سرپر و اصف در پای دار قلم و کاغذ خواست و چنین نوشت:

ترک جان و ترک مال و ترک سر

در ره ی مشروطه اول منزل است

امان الله که با شعار استقلال و به همکاری نخبگان به قدرت رسیده بود در اخیر قاری نیک محمد پروانی و قاضی عبدالرحمن پغمانی را کشت و روشنفکرانی چون عبدالرحمن لودین و عبدالهادی داوی را تجرید کرد، همراهان ملا عبدالله لنگ را بدون محاکم اعدام کرد و خطاب به عبدالهادی داوی که گفت: بعد از محاکمه جزا دهید، گفت: تو نمی دانی که من نواسه امیر عبدالرحمن هستم؟

نادر خان و هاشم جلاد سیاست نخبه کشی را به اوج رساندند. محمد ولی خان دروازی، غلام فی خان چرخ، غلام می الدین انیس، عبدالرحمن لودین و دهها تن دیگر را اعدام کرد و در سیاه چال ها کشت

طالبان به عنوان افزار دست استعمار تا آنجا که توانستند نخبه کشی کردند و جامعه را از نیروی فکری تهی نمودند. شهادت قهرمان ملی افغانستان شهید احمد شاه مسعود، ترور شخصیت های بزرگ جهادی و قومی نمود روشن نخبه کشی در آن دوره است. طالب در دور نخست وظیف داشت، کسی برای آزادی افغانستان جهاد کرده و توان رهبری چند کس را دارد، نابود کند.

نوبت به کرزی رسید، سخن از دموکراسی و حقوق بشر شد، اما برنامه نخبه کشی بدون وقفه ادامه یافت. کرزی به وزیر دفاع امریکا گفت: دست مرا باز بگذارید تا به وسيله طالبان شمال را یعنی مبارزان و مجاهدان ضد استعمار را بکشم.

کرزی این نقش را خوب بازی کرد. طالبان را تقویت کرد، به وسیله آنها و با پول امریکایی ها بیش از ۵۰ شخصیت موثر جهاد و مقاومت را کشت:

استاد پروفیسور، برهان الدین، حاجی قدیر، مطلب بیک، مولانای سید خیل، داود داود، داکتر ابراهیم غور احمد خان، مطلب بیک، و... از شمار کسانی اند که کرزی در تبتانی با طالب حذف کرد

دوران غنی، نداوم سیاست عبدالرحمن خانی با خشم و خشونت بیشتر و برنامه ریزی عالمانه بود. غنی قطعه نظامی ترور ساخت که از ارگ شبهنگام خارج می شد و با اجرای برنامه ترور، دو باره به ارگ داخل می گردید، مولوی ایاز نیازی، نصیر عبدالرحمن، امرستار، ملا پیرام قل، مسموم سازی مارشال محمد قسیم فهیم، داکتر ابراهیم غور نمونه ی از دهها ترور دربار غنی است

ترور شخصیت برنامه دیگر او بود، مارشال دوستم را با دسیسه از کشور خارج کرد و بدنام ساخت، حذف از قدرت برنامه دیگر او بود که همه افراد اقوام دیگر را خلع قدرت کرد.

این روایت واقعی را به خاطر بسپارید که یکی از ۴ نفر مورد مشوره غنی نقل کرد:

مسئله کابل بانگ شد، شیرخان رییس و خلیل معاون بانک در زندان بگرام، زندانی شدند. در اثر برنامه های پنهانی که بود، غنی تصمیم گرفت، شیرخان را آزاد کند، دو مشکل در مقابلش بود: او به اساس فیصله دادگاه زندانی شده بود و محل حبس او نیز بگرام و در اداره امریکایی ها بود.

غنی برای دریافت راه و اجرای برنامه خود چند نفر را خواست: وزیر دفاع، قاضی القضاات، لوی سارنوال و رییس پرونده کابل بانگ.

به آنها گفت:

شیرخان را می خواهم آزاد کنم، راه قانونی اش را درست کنید.

قاضی القضاات گفت: رییس صاحب، دوسیه ان از طریق محکمه تکمیل شده، رهایی اش مشکل است

لوی سارنوال گفت: من راه این مسئله را درست می کنم، جناب قاضی القضاات امضا کند. این امر قبول شد.

غنی گفت: تا انجام این راه قانونی، شیرخان را از بگرام به کابل انتقال دهیم.

وزیر دفاع گفت: صاحب اینها جز مافیا اند، نشود که در راه افراد مافیا از ما بگیرند؟

غنی بر افروخته شد و جیغ زد: زدیم، زدیم تمام شانه زدیم، کسی ایستاد شده نمی تواند.

بلی رییس جمهور سران اقوام و قومندانان را مافیا می گفت و برنامه ی عملی زدن آنها را داشت. از بیرون طالب و در داخل غنی و کرزی سران اقوام و مجاهدان را کشتند، خلع قدرت سیاسی و اقتصادی کردند.

امروز طالبان در تداوم ان سیاست نخبه کشی، با دست بازتر می کشند و فراری می سازند و کوچ می دهند و حق زندگی را محدود و حذف کرده اند.

دوست محمد و عبدالرحمن و نادر برای انگلیس و کرزی و غنی و طالب برای امریکا، میدان را پاک کردند

این حرکت وارونه در راستای حذف قومیت ها و یکسان سازی به شیوه کمونستی، در ادامه نخبه کشی فرهنگی و تطبیق فرهنگ نخبه کشی، با دریغ فرجامی جز گودال تاریخ و نابودی افغانسان، را رقم نخواهد زد.

چگونگی گردش وارونه تاریخ

احمد شاه مسعود را مرزبان خراسان خوانده اند.

داود پنجشیری رییس دفتر احمد شاه مسعود می گوید: مسعود در جلسه وزرای دفاع کشورهای مشترک المنافع شرکت کرد، من او را همراهی می کردم. وزیر دفاع قزاقستان فکر کرد مسعود از آنها نیروی نظامی می خواهد، کلیماتی را در این زمینه گفت: پیش از آنکه صحبتش تمام شود، مسعود سخن را گرفت و گفت: من یک سرباز بیگانه را برای یک دقیقه در کشورم اجازه نمی دهم. من به حد کافی نیرو دارم، نیاز من به مهمات است. وزرای دفاع از این سخن مسعود شوکه شدند، طالب ۹۰ درصد خاکش را گرفته و مسعود با این اعتماد به نفس صحبت می کند

تا زمانی که مسعود زنده بود هیچ قدرت خارجی جرئت پیاده شدن به افغانستان را نداشت، مسعود با شکست شوروی و مقاومت در برابر طالب، ازادگی اش را مسجل ساخته بود. با شهادت مسعود، تاریخ وارونه شد. ۴۰ کشور دنیا به افغانستان آمد، کشور لگد مال اجنبی شد که همچنان ادامه دارد.

امریکا و پیمان ناتو به افغانستان آمدند و بر عرصه نظامی مسلط شدند، اما هنوز مجاهدان عرصه سیاست داخل را بدست داشتند و می توانستند امور را برمدار خود بگردانند.

استاد برهان الدین ربانی را از قدرت کنار زدند، اما این سیاستگر خبیر از پارلمان قد افراخت و اکثریت پارلمان را بدست گرفت، انتخابات راهبری کرد.

جبهه ی احزاب چپ و راست را ایجاد و رهبری انرا بدست گرفت

بدینگونه با نفوذ ملی و دینی خود امریکا را به چالش کشید. تاجایی که در عرصه سیاسی در همه زمینه ها، خارجی ها به بن بست مواجه شدند. ارزیابی نیرو های خارجی و دست نشاندگان بر این شد که در حضور استاد ربانی و در برابر او برای تحقق برنامه هایشان، با مشکل مواجه می شوند. می گویند، امریکایی ها می گفت: استاد ربانی بسیار منافق آدم است، هیچگاه حرف اصلی خود را به ما نمی گوید.

اری استاد، مانند سایر رهبران سرسپرده نبود. او باریگرو سیاستمدار بزرگ بود و اهداف و برنامه خود را داشت. به هر شیوه ی خواستند او را کنار بزنند، نشد. چنین بود که عزم حذف او را کردند

نیرو های داخل و خارج و طالبان دست به دست هم دادند تا با شهادت استاد، دست خاکی ها در همه زمینه ها باز گردد.

توجه کنید، تبابی دولت و طالب را: استاد ربانی را کرزی به عجله به کشور می خواهد، زیر انتحاری رسیده است و باید هدف را در اختیارش قرار دهند، استاد می رسد و همان روز شهید می گردد.

داکتر ابراهیم غور در ترکیه است، غنی او را بسیار به عجله می خواهد، چند کس به دیدنش می آید و صبح فردا جسدش را در اتاقش می یابند.

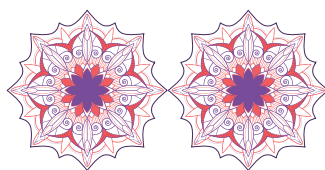
با شهادت احمد شاه، کشور از نگاه نظامی تحت سیطره رفت، میدان عمل تروریست باز شد و برنامه های بحران آفرینی در منطقه به شدت به راه افتاد

با شهادت استاد ربانی، امکان پیروزی اسلام اعتدالی، به خاک نشست، بازار تکفیر رونق گرفت، چهره اسلام مخدوش شد و میدان برای طالبان و تکفیری ها باز گردید.

بدینگونه نبود مسعود و استاد برهان الدین، تحول عظیم ملی و منطقه ای و جهانی را سبب گردید:

امکان ایجاد نظام اسلامی معتدل که استاد ربانی نمود والای ان بود، از افغانستان رخت بریست منطقه عملاً گرفتار بحران رو به تزیاید شد

در سطح جهانی فرصتی برای بحران افرینی میسر شد
جهان استعماری ، با مدیریت نیرو های تکفیری ، و تروریست های جهانی ، افزاری در راستای ، اهداف استراتژیک خویش بدست
آورد
در نبود استاد ربانی و احمد شاه مسعود ، وضعیت نظامی و سیاسی منطقه وارونه شد . بی ثباتی و تحولات منطقوی ، به گونه منفی
دامن گسترده .
به سخن دیگر با رفتن این دو سیمای برین ، منطقه نیرومندترین عامل ثبات خود را از دست داد و افغانستان سرمایه های را از دست
داد که جبران ناپذیر است .
با فرو نشستن امواج قوم گرایی و تعصبات ، ارجمندی شخصیت و اهلیت سیاسی ، نظامی ، اسلامی و ملی استاد ربانی و احمد شاه
مسعود فهردان ملی افغانستان بیشتر متبازل خواهد گشت و نسل های بعد آنها را روشن تر درک خواهند کرد .
از کوه ارچند فاصله بگیری شکوه و عظمتش بیشتر نمایان می گردد .





شعر مقاومت

صادق حسینی

بررسی شعر مقاومت در افغانستان پس از کودتای ۷ ثور تا تشکیل دولت اسلامی مجاهدین»

۱. بستر تاریخی و اجتماعی

۷ ثور ۱۳۵۷: حزب دموکراتیک خلق افغانستان با کودتای نظامی حکومت محمد داوود را سرنگون کرد. سیاست‌های چپ‌گرایانه و وابستگی به اتحاد شوروی، اصلاحات اجباری، و سرکوب مخالفان باعث نارضایتی و آغاز مقاومت مسلحانه (جهاد) در نقاط مختلف کشور شد. ۱۳۵۸: با تجاوز ارتش شوروی، جهاد که پیش‌تر آغاز شده بود، ابعاد گسترده‌تری یافت و به مبارزه‌ای سراسری علیه اشغال و حکومت وابسته تبدیل شد.

۱۳۷۱-۱۳۵۸: نبرد میان مجاهدین و نیروهای دولتی تحت حمایت شوروی ادامه داشت. سقوط حکومت دکتر نجیب‌الله در ۱۳۷۱ و تشکیل دولت اسلامی مجاهدین پایان این مرحله محسوب می‌شود.

۲. تعریف و کارکرد شعر مقاومت در این دوره

شعر مقاومت افغانستان در این بازه، صدای اعتراض به اشغال، استبداد و تحمیل ایدئولوژی بیگانه بود. این شعر سه نقش اصلی داشت: تبلیغ و تهییج: تشویق مردم به جهاد و مبارزه. حفظ هویت فرهنگی و دینی: مقابله با نفوذ ایدئولوژی کمونیستی. ثبت و روایت رویدادها: بازتاب درد، ویرانی و فداکاری‌ها.

۳. ویژگی‌های محتوایی

محور اصلی: دفاع از اسلام، وطن، آزادی. تصویر دشمن: «روس اشغالگر» و «دست‌نشانندگان کمونیست». قهرمانان شعر: مجاهد، شهید، مادر شهید، کودک بی‌پناه. مضامین فرعی: غربت و مهاجرت، امید به پیروزی، شهادت. زبان: پرشور، شعاری، گاه خطابه‌ای و بی‌پیرایه.



۴. ویژگی‌های هنری و سبک‌شناختی

غلبه قالب‌های سنتی: غزل، قصیده و مثنوی همچنان پرکاربرد بود، اما شعر نو هم حضور داشت. واژگان حماسی و مذهبی: جهاد، کفر، ایمان، کربلا، عاشورا. پیوند با متون و مفاهیم دینی: استفاده از داستان‌های قرآنی و واقعه کربلا به عنوان استعاره. تصویرپردازی صریح: توصیف مستقیم و بی‌پرده از ویرانی و نبرد.

۵. جریان‌ها و دسته‌بندی شعری

شعر جهادی-اسلامی
خاستگاه: سنگرها، مساجد، محافل مهاجران.
محتوا: دعوت به جهاد، تمجید از شهیدان، وعده بهشت.
شعر مهاجرت و غربت
بازتاب زندگی در پاکستان، ایران و دیگر کشورها.
حس دوری از وطن، دلتنگی و امید به بازگشت.
شعر حماسی-ملی
دفاع از هویت افغانی در برابر «استعمار نو» و ایدئولوژی بیگانه.

ارجاع به اسطوره‌های نیک‌نام شاهنامه (رستم، سهراب، سیاوش)، مجاهدین صدر اسلام و قهرمانان کربلا به عنوان الگوهای فداکاری و مقاومت.

۶. شاعران شاخص این دوره

قاری عبدالله - اشعار حماسی و اسلامی.
سید اسماعیل بلخی - الهام‌بخش نسلی از شاعران مقاومت.
خلیل‌الله خلیلی - شعرهای تبعید و وطن‌دوستی.
سید فضل‌الله قدسی - زبان مذهبی-حماسی.
کاظمی - اشعار حماسی و آیینی.
مظفری - بیان پرشور جهادی و حماسی.
قهار عاصی - پیوند شعر نو با مضمون مقاومت.
شریف سعیدی - تلفیق غزل با مضامین جهاد و شهادت.

پرتو نادری - رویکرد ملی-

و حماسی در شعر مقاومت.

۷. تحول تا تشکیل دولت اسلامی مجاهدین

با عقب‌نشینی نیروهای شوروی در ۱۳۶۷ و سقوط دولت نجیب‌الله در ۱۳۷۱، شعر مقاومت وارد مرحله‌ای تازه شد: از «دعوت به جهاد» به «توصیف پیروزی» گذر کرد. بخشی از شاعران به نقد اختلافات مجاهدین و جنگ داخلی پس از پیروزی پرداختند.

۸. جمع‌بندی

شعر مقاومت افغانستان در فاصله ۷ ثور ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ را می‌توان «سند فرهنگی جهاد» نامید. این شعر نه فقط بازتاب دهنده جنگ و مقاومت بود، بلکه حافظه‌ی تاریخی یک ملت در برابر اشغال و تحمیل ایدئولوژی بیگانه شد.

ویژگی مهم آن، پیوند عمیق میان مضمون دینی-ملی و بیان حماسی است که باعث شد در ذهن مردم به عنوان بخشی از مبارزه زنده بماند.

«در رثای شهید صلح استاد» پروفسور برهان الدین ربانی

سراینده: دکتر شمس الحق آریانفر

تموز است و نمایی برگ ریزان
زمین و آسمان وارونه سامان
زمان آستن اندوه پیهم
نحوست را فلک در عهد و پیمان
شب اندود است اینک پهنه دهر
جهان دارد تگرگ مرگ و باران
پگاه و بامداد و روز، شب شد
فرو خفته مگر خورشید تابان
شده شام و شبینه پهنه دهر
غم اندود است یکسر خاورستان
مگر آتش گرفته قبله ما
ویا وارونه گشته نظم کیهان
نگرافتاده خورشیدی ز هستی
شهید صلح شد شاه خراسان
بزرگ و پیشوای دین و دنیا
که بود تابنده از او نور ایمان
امام اعلم و اعلاي دین، بود
سیاست مرد والایی به دوران
به آگاهی نمودی بستری پهن
که پروردی در آن ابنای قرآن
تویی اندیشه گرد عوتگر قرن
شد احیا کیش و آیین مسلمان

پدر بادا درود و باد پدرود
شده عهدی نپرسی حالت مان
پدر رفتی همه گمراه گشتیم
فرورفتیم آن در قعر عصیان
شکوه و پیشوایی را فروشیم
بشد آزادی در طاق نسیان
از آن عز و وقار و شان و تدبیر
نمانده اندکی ما را به انبان

دمی ما ماندیم و باغ خزان ریز
و پاییزی شدیم در فصل نisan
یکایک خشک شد گل‌های امید
زمستانی شدیم در نومهاران
مجاهد آن که در پهنای گیتی
که بودش نازها بر چرخ کیوان

يکي تاجيک شد ديگر هزاره
يکي ازبک شد و آن ديگر افغان

پلان اجنبي تطبيق گرديد
شدېم اکنون همه کافر مسلمان

پلان غير را مزدور کاريم
به بله جمله ايم داناي نادان
شکسته حرمت کاشانه ما
شده ملت همه درياس و حرمان
چه خوش بر مرکب جهلي سواريم
که مي خندد به ما ابناي انسان
تو بودي چاووشي خوان قوافل
نبودت را کنيم احساس با جان
تو بودي رهنما و رهبر ما
نکردم راه گم در هيچ بحران
پدر! بردار سر بيدارمان کن
ز سر تا پاي گرديديم ويران
زما صد رهبر و صد خيل کردند
شدېم خورد و خمير و ريزه خواران
يکايک محو گرديديم بنگر
فرو خفته همه معرکه داران
به يادمان بده آن صولت پيش
که دنيا بود انگشتش به دندان
هدف محو جهاد است و مجاهد
که بيرونش گشته از رزم و ميدان
پدر! اي رهبر، اي پيشوايم!
برآور سر دمي از خاک نسيان
جهان نو گشته و ترفندها نو
بنه فصلي نوي را تازه بنیان
پدر! من درد هاي خفته دارم
نيايد بر زبانم سهل و آسان

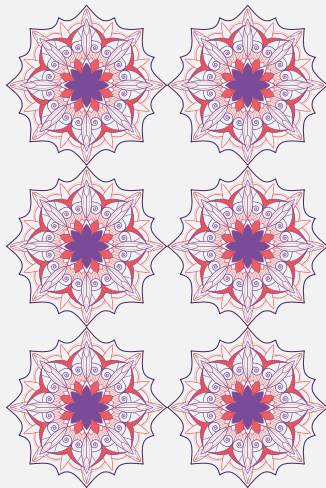
به جان خود وطنداري نموديم

به يمن روستا مردان عاشق
نجات و روشني آمد به ايوان
کنون مردود هر درگاه ماييم
زمين گيران مرز خوف و هجران
خودی بيگانه، بيگانه خودی شد
شده محکوم جيش سر بداران
شغاد و گرگ دندان مي نمايد
که محکوم اند شيران و پلنگان

پدر! اي پير برنای تدبر
نگران دوه و بغض برگريزان

به ابناي بزرگي ساز کرده
ز شهيد غير گرديده پريشان
نداي ايست ده بر خويش آور
بياور بر سر ديرينه پيمان
حضورت را دمي هنگامه آور
که يابد ذلت و ادبار پايان

شهادت خانه گشته کشور ما
رسيد اندوه ما در اوج كيوان
همه بينندگان مرگ خويشيم
نداريم اندکي تدبير و امکان
حساب و کيفر اين خيل سازد
به محشر آن خدای حي و سبحان





داستان کوتاه

تهیه و گزینش: ابراهیم زبردست



«گردن بند»

اثری از گی دو مپاسان

گی دو مپاسان در سال ۱۸۸۴ میلادی داستان گردن بند را نوشت. این اثر ابتدا در روزنامه‌ی پارسی Le Gaulois و سپس در مجموعه داستان «قصه‌های شب و روز» منتشر شد. منتقدان بر این باورند که داستان گردن بند شباهت قابل توجهی به رمان «مادام بوواری» اثر گوستاو فلوبر دارد. اگرچه بین این دو اثر تفاوت‌های بارزی وجود دارد، وجه اشتراک هر دو داستان «فرار از سرنوشت» است.

خلاصه داستان

ماتیلد لوازلی دختر زیبایی است که در خانواده‌ای نسبتاً فقیر زندگی می‌کند. او نه جهیزیه‌ای دارد و نه خویشاوند ثروتمندی. اگرچه دوست دارد با مردی ثروتمند ازدواج کند، اما به ناچار به ازدواج با یک کارمند آموزش و پرورش تن می‌دهد. همیشه لباس ساده می‌پوشد اما مانند یک اشراف‌زاده رفتار می‌کند. از نظر او برای یک زن زیبایی از جایگاه اجتماعی و اصل و نسب مهم‌تر است. وقتی که در خانه‌ی ساده‌ی خود راه می‌رود، آن خانه را قصری باشکوه تصور می‌کند که چند خدمتکار در آن منتظر دستورات او هستند، چند مرد و زن اشراف‌زاده برای دیدن او آمده‌اند و او نظر همه‌ی آن‌ها را به خود جلب کرده. سوپ گوشت معمولی داخل بشقاب را خوراک ماهی گران‌قیمتی تصور می‌کند که در گران‌ترین بشقاب جلویش گذاشته شده و او با قاشق و چنگال نقره‌ای آن را میل می‌کند.

متن داستان

او یکی از آن دخترهای زیبا و دلربایی بود که گاه از روی اشتباه سرنوشت، در خانواده‌ی کارمندی به دنیا می‌آیند. نه جهیزی داشت، نه امید رسیدن به اربیه‌ای و نه وسیله‌ای که برای آن مردی ثروتمند با او آشنا شود، به تفاهم رسد، شیفته‌ی او شود و با او ازدواج کند؛ از این رو تن به ازدواج کارمندی جزء وزارت آموزش و پرورش داد.

لباس ساده می‌پوشید چون پول خرید لباس‌های گران‌قیمت را نداشت، اما مثل کسی که موقعیت واقعی خود را نداشت، اما مثل کسی که موقعیت واقعی خود را از دست داده باشد دل گرفته بود، چون پیش خود فکر می‌کرد که زیبایی، ظرافت و دلربایی، در میان زن‌ها، حکم شأن و مقام را دارد و جای خانواده و اصل و نسب را می‌گیرد و ظرافت طبیعی، میل به چیزهای زیبا و ملایمت طبع تنها سلسله‌مراتبی است که زن‌های معمولی را در ردیف زن‌های اسم و رسم دار جا می‌دهد.

پیوسته رنج می‌برد، چون احساس می‌کرد که برای این آفریده شده که از همه نعمت‌ها و چیزهای تجملی بهره‌مند شود. از فقر خانه خود، از ظاهر زشتی پرده‌ها در رنج بود. و کلافه‌اش می‌کرد. وقتی چشمش به قیافه آن دهاتی سلتی Celti حقیری می‌افتاد که کارهای ساده خانه‌اش را انجام می‌داد، دچار پشیمانی و نومیدی می‌شد و افکار پریشانی به ذهنش راه پیدا می‌کرد. در خیال، به پیش - اتاق های آرام با پرده های نقش دار شرق فکر می‌کرد که از نور چلچراغ های برنزی بلند روشن می‌شوند و در آن دو نوکر تنومند با شلوار کوتاه روی مبل های بزرگ لم می‌دهند و، به انتظار صدور فرمان، در گرمای سنگین بخاری داغ چرت می‌زنند. به سالن های بزرگی که با پرده های ابریشمی قدیمی آراسته شده فکر می‌کرد، به مبل و اثاثی که جواهرات قیمتی آن‌ها را تزئین کرده و به اتاق های خلوت پر زرق و برق و معطری که خانم خانه در ساعت پنج خلوت بعد از ظهر، در آنها، کنار دوستان صمیمی و مرد های مشهور و ایده آل لم می‌دهد و گپ می‌زند، مرد هایی که همه زن ها حسرت شان را می‌خورند و جلب نظرشان آرزوی آن‌هاست.

وقتی روبه روی شوهرش، پشت میز گردی می‌نشست که رومیزش چند روزی بود عوض نشده بود و شوهرش در سوپ خوری را بر می‌داشت و با چهره ای بشاش می‌گفت: «به، سوپ گوشت عالی! در دنیا چیزی به این خوی سراغ ندارم»، ناهارهای باشکوه را مجسم می‌کرد، نقره آلات براق را و پرده های نقش داری را که در آن ها شخصیت های قدیم و پرندگان عجیبی دیده می‌شوند که در دل جنگلی خیالی پرواز می‌کنند. غذاهای لذیذ را در بشقاب های اشرافی مجسم می‌کرد و نجوای عاشقانه را که معشوق با لبخندی چون لبخند اسفنجس گوش می‌دهد و در همان حال گوشت ارغوانی رنگ ماهی قزل آلا یا پای بلدرچینی را گاز می‌زند.

نه لباس زیبایی داشت نه جواهرآلاتی، و جز این‌ها به چیزی دل بستگی نداشت، در حالی که احساس می‌کرد برای همین‌ها به دنیا آمده. دلش می‌خواست غرق در خوشی بود، مایه رشک زن‌ها بود، دل از مرد ها می‌ربود و در رؤیاهای آن‌ها جادداشت. دوست داشت، زن ثروتمندی که از هم‌کلاسان سابق او بود اما دلش دچار رنج دیگر به دیدن او برود چون وقتی برمی‌گشت دچار رنج جانگزایی می‌شد.

یک شب شوهرش با لبخندی پیروزمندانه به خانه آمد، پاکت بزرگی در دستش بود.

گفت: «بگیر: این مال توست.»

زن حریصانه در پاکت را گشود و کارت چاپ شده ای را از آن بیرون کشید که رویش نوشته شده بود:

«وزیر آموزش و پرورش و بانو افتخار دارند از آقا و خانم لویزل Loisel دعوت کنند که در شب دوشنبه، هجدهم ژانویه، در کاخ وزارتخانه حضور به هم رسانند.»

زن، به خلاف انتظار شوهرش که می‌خواست او را ذوق زده ببیند، دعوت نامه را با تحقیر روی میز پرتاب کرد و زیر لب گفت:

«به چه درد من می‌خورد؟»

«اما، عزیزم، خیال می‌کردم خوشحال می‌شوی. تو که هیچ وقت جایی نمی‌روی. این فرصت خوبی است. برای به دست آوردنش خون دل‌ها خوردم. همه دل‌شان می‌خواهد بروند. این دعوتنامه را دست هر کارمندی نمی‌دهند، انتخاب می‌کنند. مقامات رسمی همه آنها جمع می‌شوند.»

زن با نگاهی حاکی از خشم، بی‌صبرانه گفت: «بفرمایید چه لباسی بپوشم؟»

مرد فکر آن را نکرده بود من من کنان گفت:

«خوب، آن لباسی که موقع رفتن به تئاتر تن می‌کنی. به نظر من که ظاهر خوبی دارد.»

آن وقت حیرت زده درنگ کرد. زنش گریه می‌کرد. دو قطره درشت اشک از گوشه های چشم زن آهسته به سوی گوشه های دهان روان بود. مرد با لکنت گفت:

«چی شده؟ چی شده؟»

زن با تلاش زیادی اندوهش را فرو نشانده و هم‌چنان که گونه های مرطوبش را پاک می‌کرد به آرامی گفت:

«هیچ چیز فقط من لباسی ندارم، بنابراین نمی‌توانم به مجلس رقص بیایم. دعوتنامه‌ات را به یکی از همکارانی بده که سرو لباس زنش از من بهتر است.»

مرد ناامید شد اما گفت:

«این حرف‌ها را بگذار کنار. ببینم، ماتیلد، یک لباس مناسب که به درد جاهای دیگر هم بخورد، یک لباس خیلی ساده، چقدر تمام می‌شود؟»

زن چند دقیقه فکر کرد، پیش خود حساب می‌کرد و در عین حال می‌تسید نکند مبلغی بگوید که فریاد وحشت این کارمند صرفه جو بلند شود و یا مخالفت کند.

زن سرانجام با دودلی گفت:

«درست نمی‌دانم، اما فکر می‌کنم با چهارصد فرانک بتوانم سروته‌اش را هم بیاورم.»

مرد رنگش را اندکی باخت، چون تازه این مبلغ را کنار گذاشته بود تا به خودش برسد، تفنگی بخرد و تابستان آینده، گه‌گاه روزهای یکشنبه، در دشت نانتر، همراه دوستانی که آنجا چکاوک شکار می‌کنند، چند تیری بیندازد.

اما گفت:

«خیلی خوب، چهارصد فرانک به‌ات می‌دهم. اما سعی کن پیراهن قشنگی بخری.»

روز رقص نزدیک می‌شد و خانم لویزل ظاهراً غمگین

و بی‌قرار و نگران بود. اما پیراهنش آماده بود. شوهرش یک شب به او گفت:

«چی شده؟ اخم هایت را باز کن، این دو سه روز توی خودت هستی.»

وزن پاسخ داد:

وقتی فکرش را می‌کنم که حتی یک دانه جواهر ندارم، یک تکه طلا ندارم و به خودم بزنم از خودم بیزار می‌شوم. توی آن مهمانی حتماً دق می‌کنم. اصلاً بهتر است نروم.

مرد گفت:

«گل طبیعی بزن. در این وقت سال مرسوم است. ده فرانک که بدهی می‌توانی دو سه رزعالی بخری.»

زن راضی نمی‌شد.

«نه هیچ چیز تحقیرآمیزتر از این نیست که آدم، میان عده ای زن ثروتمند، بی‌چیز باشد.»

اما شوهرش بلند گفت:

«عجب آدم بی‌فکری هستی! برو پیش خانم فورسیت و چند تکه جواهر از او بگیر. این قدرها و به او نزدیک هستی.»

زن فریاد از شادی سرداد:

«راست می‌گویی. به یاد او نبودم»

روز بعد پیش دوستش رفت و ناراحتی خود را برای او شرح داد.

خانم فورسیت به طرف کمد لباس آینه داری رفت، یک جعبه جواهر بزرگ بیرون کشید، آن را پیش دوستش آورد، در آن را کشود و به خانم لوازل گفت: «هرکدام را می‌خواهی بردار، عزیزم»

زن ابتدا چشمش به چند دست بند افتاد، سپس به یک گردن بند مروارید، بعد به یک صلیب و نیزی که سنگ‌های گران بهایش را با مهارتی تحسین‌انگیز تراش داده بودند. آن‌ها را جلو آینه امتحان کرد، دو دل بود، دلش نمی‌آمد آنها را از خود جدا کند و پس بدهد. چند بار پرسید:

جواهر دیگری نداری؟

چرا، دارم. نگاه کن. الماس نشانی را درون جعبه ساتن سیاهی دید و قلبش با اشتیاق بی‌حد شروع به تپیدن کرد. وقتی آن را بر می‌داشت بست، روی پیراهنش که گردن را می‌پوشاند افکند و از دیدن خود غرق در شغف شد.

آن وقت با تردید و دلی ملامت از اندوه پرسید:

این را به امانت می‌دهی، فقط همین را؟

بله، البته.

زن دست هایش را دور گردن دوستش حلقه کرد و او را مشتاقانه بوسید، سپس دوان دوان با جواهر دور شد.

روز مهمانی رسید. خانم لویزل در آنجا درخشید از همه زیباتر بود، دلربا، باوقار، لبخند بر لب و غرق در شادی مردها همه به او چشم می‌دوختند.

نامش را می‌پرسیدند، سعی می‌کردند به او معرفی شوند. وابستگان کابینه همه می‌خواستند با او برقصند. حتی توجه شخص وزیر را به خود جلب کرد. با غرور می‌رقصید، با شور و شوق، مست از لذت، بی‌خبر از دیگران، کامیاب از جذبه زیبایی، سرخوش از پیروزی، در ابری از خوشبختی که آن کرنش‌ها، آن تحسین‌ها، آن آرزوهای بیدارگشته به ارمغان آورده بود و آن احساس پیروزی که قلب هر زنی را از شیرینی می‌آکند.

ماتیلد نزدیکی‌های ساعت چهار صبح از مهمانی بیرون آمد. شوهرش، همراه با سه مرد دیگر که زن‌های‌شان خوش می‌گذرانند، از ساعت دوازده، در پیش اتاق خلوتی خوابیده بودند. مرد شنی را که با خود آورده بود روی دوش زن انداخت، شنل هر روزه را که کهنگی آن با زرق و برق لباس رقص توی چشم می‌زد. زن این موضوع را احساس کرد و خواست بگیرد تا از چشم زن‌های دیگر دور بماند. زن‌هایی که خود را در خزهای گرانبها پوشانده بودند.

مرد جلو او را گرفت.

«کمی صبر کن. بیرون سرما می‌خوری. من می‌روم درشکه صدا کنم.»

زن به او گوش نداد و به سرعت از پله‌ها پائین می‌رفت.

به خیابان که رسیدند از درشکه خبری نبود. به دنبال درشکه گشتند و درشکه‌ران‌ها را که از دور می‌گذشتند صدا زدند.

نومیدانه به سوی رود سین راه افتادند، از سرما می‌لرزیدند. سرانجام کنار بارانداز یکی از کالسکه‌های قدیمی شبگرد را پیدا کردند که گویی شرم داشتند در روز روشن فلاکت خود را نشان دهند و تنها در تاریکی شب‌ها توی پاریس بیرون می‌آمدند.

با درشکه تا جلو درخانه رفتند و بار دیگر، با چهره گرفته راه پلکان خانه را در پیش گرفتند. برای زن همه چیز تمام شده بود. اما مرد اندیشید که در ساعت ده باید در وزارتخانه باشد.

زن، جلو آینه، شنل را که شانه هایش را می‌پوشاند برداشت تا بار دیگر زیبایی خیره‌کننده خود را ببیند. اما ناگهان فریادی بر زبان آورد. گردن بند دیگر به گردنش نبود!

مرد که لباسش را بیرون می‌آورد، پرسید:

«دیگر چه خبر شده است؟»

زن با حالتی دیوانه وار رو به او کرد:

«گردن بند گردن بند خانم فورسیت گم شده»

مرد مبهوت از جا پرید.

«چی می‌گی ... چطور ...؟ غیر ممکن است!»

و چین‌های پیراهن، چین‌های شنل، توی جیب‌ها، همه جا را گشتند، اما اثری از گردن بند نبود.



مرد پرسید:

«وقتی از مهمانی بیرون آمدی به گردنت بود؟»

«آره، توی راهرو کاخ به گردنم بود.»

«اما اگر توی خیابان افتاده بود صدایش را می شنیدم. حتما توی کالسکه افتاده.»

«آره. ممکن است. شماره اش را برداشتی؟»

«نه، تو چطور، نگاه کردی؟»

«نه»

بیت زده به همدیگر نگاه کردند.

مرد گفت: «تمام راه را پیاده بر می گردم ببینم پیدایش می کنم یا نه.»

و بیرون رفت. زن با لباس رقص روی صندلی به انتظار نشسته بود، بی آنکه بتواند به رخت خواب نزدیک شود، خسته، از شور حال افتاده بود و بی آنکه حوصله فکر کردن داشته باشد. شوهرش نزدیکی های ساعت هفت برگشت. چیزی پیدا نکرده بود.

مرد به اداره پلیس سرزد، به دفتر روزنامه ها رفت و مزدگانی تعیین کرد، از شرکت های درشکه رانی و هر جا که حدسی می زد سراغ گرفت.

زن صبح تا شب را با ترسی دیوانه کننده، زیر بار آن بلای وحشتناک، گذراند.

گفت: «باید به دوستت بنویسی سگک گردن بند شکسته و داده ای تعمیر کنند. به این ترتیب فرصتی پیدا می کنیم دنبالش بگردیم»

زن نامه را نوشت.

با سپری شدن روزهای هفته همه ی امیدشان را از دست دادند.

مرد، که پنج سالی پیرتر شده بود، بلند گفت:

«باید ببینیم چه چیزی به جای این جواهر می توانیم تهیه کنیم.»

روز بعد جعبه گردن بند را برداشتند و به سراغ جواهر فروشی رفتند که نامش درون جعبه حک شده بود. جواهر فروش دفترهایش را ورق زد.

«من این جواهر را نفروخته ام، خانم؛ فقط جعبه اش کار من است.»

آن ها سپس به تک تک جواهر فروشی ها سرزدند و با حسرت و اندوه به دنبال گردن بندی شبیه همان گردن بند گشتند.

در پاله رویال در یک جواهر فروشی گردن بند الماسی پیدا کردند که به نظر آنها درست شبیه گردن بندی بود که به دنبالش بودند. قیمت گردن بند چهار هزار فرانک بود. اما سی و شش هزار فرانک هم مال آنها می شد.

زن و شوهر از جواهر فروش خواهش کردند که تا سه روز گردن بند را نفروشد. سپس قرار شد در صورتی که جواهر تا پیش از آخر فوریه پیدا شد جواهر فروش آن را در برابر سی و چهار هزار فرانک پس بگیرد.

لوئیزل هجده هزار فرانک پول داشت که از پدرش برای او مانده بود. قرار شد بقیه را قرض کند.

همین کار را هم کرد. هزار فرانک از یک نفر گرفت، پانصد فرانک از نفر دیگر؛ پنج لویی اینجا، سه لویی از جای دیگر، سفته داد، تعهد های کمرشکن بر عهده گرفت و با رباخوارها و انبوه وام دهنده ها سرو کار پیدا کرد. زندگی آینده اش را به خطر انداخت، پای هر قولنامه ای را امضا کرد بی آنکه بداند از عهده آن بر می آید یا نه؛ و با آن که فکر رنج های آینده روزگار سیاهی که در انتظارش بود و محرومیت های جسمی و شکنجه های روحی که باید تحمل می کرد آزارش می داد؛ به مغازه جواهر فروشی رفت، سی و شش هزار فرانک روی پیشخوان گذاشت و گردن بند را خرید.

وقتی خانم لوئیزل گردن بند را برگرداند، خانم فورسیته با لحنی سرد به او گفت: «چرا به این دیری؟»

خانم فورسیته در جعبه را باز نکرد و خانم لوئیزل نفسی به راحتی کشید. اگر بو می برد که جواهر عوض شده، چه فکری می کرد، چه حرفی می زد؟ نمی گفت که خانم لوئیزل دست به دزدی زده؟

خانم لوئیزل حالا حضور وحشت بار نداری را حس می کرد. او ناگهان به صرافت افتاد که باید به جنگ آن برخیزد؛ باید آن قرض دست و پاگیر را ادا کند. با خود گفت، این کار شدنی است.

پیشخدمت خود را بیرون کردند؛ محل سکونت خود را تغییر دادند و اتاق محقری اجاره کردند.

حالا طعم کارهای سخت خانه و بگذار و بردارهای نفرت انگیز آشپزخانه را می چشید. ظرف ها را می شست، ناخن های میخی رنگش را به چربی ظروف و ماهی تابه ها آغشته می شد. رخت های چرک را می شست، پیراهن ها را، و زیر بشقاب ها و روی بند پهن می کرد. هر روز صبح آشغال ها را توی کوچه می برد، آب بالا می آورد و در هر پاگرد پلکان درنگ می کرد تا نفس تازه کند. لباس معمولی می پوشید زنبیل به دست به مغازه سبزی فروشی، بقالی، قصابی می رفت، چانه می زد، بد حرفی می کرد و از سکه های بی ارزش خود به دفاع بر می خاست.

هر ماه چند سفته را می پرداختند، سفته های دیگر را تمدید می کردند و به ماه های دیگر می انداختند.

شوهر شب ها کار می کرد، به حساب های تاجری می رسید و اغلب تا دیروقت شب کتاب دست نویسی را پاکنویس می کرد.

و این زندگی ده سالی به دراز کشید.

با گذشت ده سال، آن ها همه قرض های خود را پرداخته بودند، همه را، با نرخ ربا، ربای مرکب.

خانم لویزل حالا پیر شده بود. حالت زن های خانه دار را پیدا کرده بود، قوی، زمخت و خشن شده بود. گیسوانش آشفته، دامن هایش از ریخت افتاده و دست هایش قرمز شده بود. روی کف اتاق، شرشر، آب می ریخت و هنگامی که آن را تمیز می کرد بلند بلند حرف می زد. اما گهگاه وقت هایی که شوهرش در اداره بود، نزدیک پنجره می نشست و به آن شب شادی آور سالها پیش می اندیشید، به آن مجلس رقصی که قدم گذاشته بود، و آن همه زیبا شده بود، آن همه طرف توجه قرار گرفته بود.

اگر آن گردن بند راگم نکرده بود چه اتفاق ها می افتاد؟ کی خبر دارد؟ زندگی چقدر عجیب و متغیر است! چطور یک اتفاق بی اهمیت می تواند آدم را به خوشبختی برساند یا بدبخت کند!

اما، یک روز تعطیل که برای گردش به خیابان شانزه لیزه رفته بود تا خستگی کار هفتگی را از تن بیرون کند، ناگهان چشمش به زنی افتاد که دست بچه ای را گرفته بود. خانم فورسیتیه بود، هنوز جوان بود، هنوز زیبا بود و هنوز دلریا.

خانم لویزل یکه خورد، با او صحبت کند یا نه؟ بله، البته، حالا که قرض خود را ادا کرده باید همه چیز را بگوید، چرا نگوید؟

جلو رفت.

«سلام، ژان.»

زن دیگر از این که چنین دوستانه طرف خطاب زنی مهربان و ساده پوش قرار گرفته بود مبهوت شد و چون او را به جا نیاورده بود، من من کنان گفت:

«اما... خانم... شما را به جای حتما اشتباهی گرفته اید.»

«خیر، من ماتیلد لویزل ام.»

دوستش بلند گفت:

«ماتیلد بیچاره من! چقدر تغییر کرده ای!»

«آره، از آخرین باری که تو را دیده ام روزهای سختی را پشت سر گذاشته ام ... همه اش هم به خاطر تو بوده!»

«به خاطر من! چطور مگر؟»

«یادت می آید آن گردن بند الماسی که به من امانت دادی تا در شب مهمانی رقص وزیر گردنم کنم؟»

«آره. خوب؟»

«خوب، من گمش کردم.»

«منظورت چیست؟ تو که پس آوردی؟»

«گردن بندی که من آوردم شبیه گردن بند تو بود. بنابراین ده سال طول کشید تا بدهی مان را پرداختیم. خودت خبرداری، برای ماکه آس و پاسیم کار آسانی نبود. البته دیگر تمام شده و من از این نظر خیلی خوشحالم.»

خانم فورسیتیه خشکش زده بود.

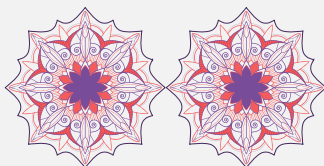
«منظورت این است که به جای گردن بند من گردن بند الماس خریده ای؟»

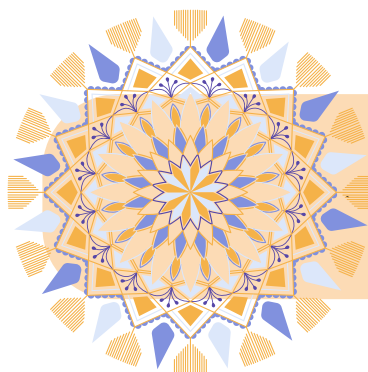
«بله. تو آن وقت متوجه نشدی! آخر، مو نمی زد.»

و با حالتی غرور آمیز و در عین حال ساده لوحانه لبخند زد.

خانم فورسیتیه که به راستی تکان خورده بود، هردو دست او را در دست های خود گرفت.

«ای ماتیلد بیچاره من! آخر چرا؟ گردن بند من بدلی بود. دست بالا پانصد فرانک می ارزید.»





معرفی و نقد کتاب

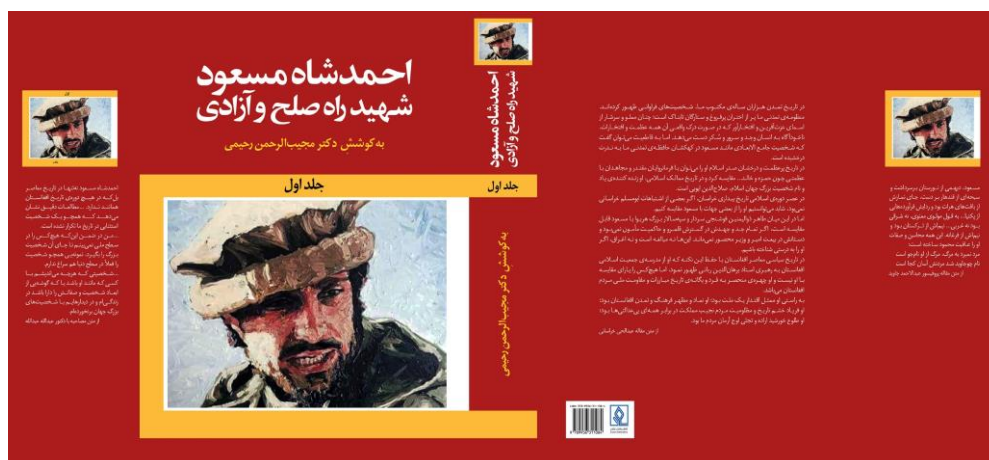
تحلیل کتاب

احمد شاه مسعود؛

شهید راه صلح و آزادی

اثر دکتر مجیب الرحمن رحیمی

نویسنده: علیم داد علیم



کتاب احمدشاه مسعود شهید راه صلح و آزادی؛ شامل بخش‌های متنوعی است که تلاش شده‌اند تا ابعاد مختلف زندگی و شخصیت مسعود را نشان دهند:

- جلد اول و دوم در قالب ده بخش تنظیم شده‌اند: زندگینامه، مقالات، مصاحبه‌ها، دیدگاه شخصیت‌های داخلی و خارجی، بازتاب شهادت مسعود در مطبوعات خارجی، اشعار، دیدگاه یاران و همراهان، نظراتی از طرف جنرال‌های اتحاد شوروی سابق، روزشمار وقایع یک سال پس از شهادت، دست‌نوشته‌ها.

اطلاعات عمومی:

کتاب احمدشاه مسعود شهید راه صلح و آزادی؛ به کوشش دکتر مجیب الرحمن رحیمی در سال ۱۳۹۸ هجری خورشیدی توسط انتشارات عازم به نشر رسید.

نویسنده: دکتر مجیب الرحمن رحیمی

سال انتشار: ۱۳۹۸

تعداد صفحات: در دو جلد ۱۰۲۴

نوبت چاپ: دوم

معرفی مختصر نویسنده:

دکتر مجیب الرحمن رحیمی (متولد ۱۳۵۳ خورشیدی در ولایت بغلان) سیاستمدار، دیپلمات، نویسنده و تحلیلگر افغانستانی است.

تحصیلات: او تحصیلات عالی خود را در رشته علوم سیاسی در پاکستان آغاز کرد و موفق به کسب مدرک لیسانس از دانشگاه اسلامی ساینس و تکنالوژی و فوق لیسانس از دانشگاه پشاور شد. وی سپس برای ادامه تحصیل به بریتانیا رفت و مدرک دوم فوق لیسانس را در روابط بین الملل از دانشگاه اسکس دریافت کرد و در نهایت در سال ۲۰۱۴ مدرک دکترای خود را در رشته «ایدیولوژی و تحلیل گفتمان» از همین دانشگاه اخذ نمود. موضوع رساله دکترای او «شالوده‌شکنی گفتمان رسمی دولت‌سازی در افغانستان» بود.

فعالیت‌ها:

فرهنگی و رسانه‌ای: ترجمه کتاب مهم «حیات صحابه» از عربی به فارسی، حضور منظم به عنوان تحلیلگر در رسانه‌های ملی و بین‌المللی، و تالیف مقالات متعدد در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی.

دیپلماتیک: انجام وظیفه در سفارت افغانستان در لندن بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶.

سیاسی: وی از حامیان دکتر عبدالله عبدالله بود و در کارزارهای انتخاباتی ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴ با وی همکاری کرد. پس از تشکیل حکومت وحدت ملی، به عنوان «رئیس امور رسانه‌های ریاست اجراییه» جمهوری اسلامی افغانستان منصوب شد.

علمی: او هدایت «کانون اصلاحات» در کابل را بر عهده داشت و به برگزاری سمینارها و نشست‌های علمی در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی می‌پرداخت.

علايق و تعهدات: دکتر رحیمی به ارزش‌هایی چون مردم‌سالاری، حقوق بشر، عدالت و حاکمیت قانون متعهد است و برای استقرار یک جامعه عادلانه در افغانستان تلاش می‌کند. او به زبان‌های فارسی، پشتو، انگلیسی و عربی مسلط است.

به‌طور کلی تحلیل من از وجود مسعود این است که او یک شخصیت معجزه‌ای و کیفی بود، شخصیتی خود ساخت بود، بسیار پیچیده و چند لایه. جریان حوادث روزگار او را پرورده و ساخته بود، از آب و آتش روزگار آب دیده شده بود. در بعد عرفانی انسان کامل شده بود.

مسعود يك نویسنده زبردست نبود که از او آثاری برجای مانده باشد، کسی خوبتر او را و راه

او را درک کرده می‌تواند که همواره با او بوده باشد. در لحظات مختلف تصمیم‌گیری با وی بوده

باشد تا ظرایف و عمق درک و برداشت‌های سیاسی وی را فهمیده باشد مسعود يك حرکت بود

يك موج بود و این حرکت هنوز هم دوام دارد. فقط رسالت و مسوولیت او تمام شده است و

این مسوولیت بر دوش روندگان راهش سنگین تر از دیروز می‌باشد مسعود يك حرکت عالی

انسانی بود که درک آن برای بسیاری از افراد سخت و مشکل است. با تقوا، با عزم، با اراده و

مهدب بود از خصوصیات برجسته اش تهذیب مسعود بود در مدت ۲۳ سال که از مبارزه

مشترک ما می‌گذرد حتی يك حرکت خلاف انسانی از وی سر نزد. مسعود يك مسلمان بسیار

خوب بود. شاخص اصلی مسعود، مسلمان بودن و مجاهد بودنش بود. مسعود می‌خواست

وطنش آزاد شود مسعود استقلال می‌خواست ولی در عین حال می‌خواست کشورش يك

نظام اسلامی و يك موقعیت اسلامی نیز داشته باشد، مسعود با حرکت دنیا موافق بود ولی با

در نظر داشت اخلاق اسلامی و فرهنگ افغانی. دوام راه مسعود را در جریان حرکت و زندگی مردم

افغانستان میدانم ما نباید این حرکت را فقط در قالب‌های تنگ دولت و یا در چوکات

يك حرکت خشك سیاسی خلاصه کنیم. ما باید هم در جریان کار دولتی مسعود و مسعودی

بودن را ثابت بسازیم و هم در تشکیل سیاسی، و از آن بالاتر در زندگی خود مسعود وار زندگی کنیم.

(بخشی از مصاحبه مارشال محمد قسیم فهمیم، صفحه ۱۶۷ جلد دوم کتاب مسعود، شهید صلح و آزادی)

کتاب سنگین وزن مسعود؛ شهید صلح و آزادی مجموعه‌ای از مقاله‌ها، تحلیل‌ها، گفتگوها، دیدگاه‌ها، اشعار و خاطره‌های است که بیشتر از سیاق

سپاسمندی و ادای دین در برابر مسعود و کارنامه‌های او در دو جلد نگارش یافته و توسط دکتر مجیب

الرحمان رحیمی تالیف، گردآوری و تدوین شده است. کتاب مسعود، شهید راه صلح و آزادی، در ده بخش و

۱۰۲۴ صفحه گردآوری شده و حاوی معلومات جالب توجهی است که می‌تواند راه‌گشای تحقیقات و

پژوهش‌های علمی در راستای فهم تحولات سیاسی بیشتر از چهار دهه گذشته در افغانستان باشد.

در بخش نخست به تعداد ۸۴ نوشته و تحلیل از ۶۸ تن از نویسندگان، شخصیت های سیاسی، فرهنگی و ژورنالیستان و پژوهشگران داخلی و خارجی گنجانده شده است.

بخش اول به زندگی نامه مفصلی از شهید احمد شاه مسعود اختصاص داده شده است.

بخش دوم شامل مقالات در پیوند با بررسی ابعاد زندگی و شخصیت شهید احمد شاه مسعود از دیدگاه های مختلف می شود.

بخش سوم شامل ۸ گفتگو و مصاحبه طویل در پیوند با جنبه های مختلف شخصیت و کارنامه های قهرمان ملی کشور با شخصیت های سیاسی و یاران نزدیک شهید احمد شاه مسعود است.

بخش چهارم به معرفی سیمای مسعود از دیدگاه شخصیت های داخلی و خارجی اختصاص داده شده است.

در بخش پنجم بازتاب شهادت امرصاحب در مطبوعات بین المللی آن زمان گنجانیده شده است.

بخش ششم شعرها و مرثیه های را در خود جای داده که در وصف آمر صاحب سروده شده اند.

در بخش هفتم خاطره های را میخوانیم که شماری از یاران نزدیک ایشان بیان داشته اند.

بخش هشتم دیدگاه های جنرالان روسی در باره شهید احمد شاه مسعود را شامل میشود.

در بخش نهم روزشمار وقایع در یکسال بعد از شهادت آمر صاحب را میخوانیم

و در بخش دهم نگاره های از دست نوشته ها و یادداشت های روزانه قهرمان ملی کشور گنجانیده شده اند.

ارایه یک تصویر دقیق و بی عیب و نقص از متن و محتوای این کتاب بویژه در زمان کمی که من در اختیار داشتم، کار ساده ای نیست. اما با آن هم کوشیده ام یک تصویر نسبتاً روشن از محتویات آن ارایه بدارم.

با یک نگاه کلی به این مجموعه مقالات، میتوان گفت که، هریک از نویسندگان و شخصیت های که با آنان مصاحبه شده یا دیدگاه کوتاه شان در پیوند با شهید مسعود توسط مولف مطالبه شده و شاعرائی که سروده های شان در این کتاب منتشر شده متناسب به سطح شناخت، نوع بینش سیاسی - ایدیولوژیک و چگونگی نقش و جایگاه فردی شان در متن یا حاشیه های تحولات سیاسی - نظامی کشور در دوران جهاد و مقاومت و در مجموع فرایند های سیاسی ای که با نام و کارنامه های شهید مسعود در حدود بیشتر از دو نیم دهه حیات سیاسی و مبارزاتی ایشان پیوند داشته است، بیان داشته اند.

از جنرالان و فرماندهان ارتش سرخ گرفته تا پژوهشگران، روزنامه نگاران و صاحب نظران خارجی جنبه های از نقش آفرینی و حضور قدرتمند مسعود در کارزار های بزرگ واپسین دهه های قرن بیستم و آغاز سده ۲۱ از جهاد در برابر شوروی گرفته تا مقاومت سرسختانه در برابر تروریسم و افراطگرایی خشونت بار را بیان داشته اند. در یک کلام میتوان گفت که در این کتاب هرکس کوشیده است، مسعود شهید را از ضمیر خود آگاه و وجدان انسانی خود به معرفی بگیرد.

در بخش نخست معلومات جالب توجهی در پیوند با زندگی خصوصی و سیاسی آمر صاحب از کودکی ها تا هنگام شهادت شان از قلم آقای حفیظ منصور ارایه شده است. از آنجایی که بسیاری از معلومات به صورت نقل قول مستقیم و همچنان از نشانی شخص نویسنده بیان شده، در برخی موارد با، اشتباهات، تناقض ها و تداخل های موضوعی همراه است، با آنکه بسیار کوشیده است تا در نقش یک راوی و مشاهده گر فعال و بی طرف عمل کند اما در روایت برخی از قضایا و رویداد ها و روند ها رد پای علایق شخصی، عواطف و طرز دید ایدیولوژیک نویسنده قابل دید است.

در حالی که معلومات گرد آوری شده زیر عنوان زندگی نامه در پیوند با زندگی و شخصیت شهید مسعود در این کتاب از غنای معلوماتی و اطلاعات دست اول بهره مند بوده، رویداد ها و وقایع به زبان رسا و تا حدود زیادی با رعایت اصل دقت، بی طرفی و امانت داری نگارش یافته اما در روایت دیدگاه ها، پس زمینه های ذهنی، اندیشه ها و دغدغه های آمر صاحب در پیوند با مسایل مختلف نه تنها در زندگی نامه بلکه در دیگر ژانر های مندرج در این کتاب نیز تعبیرها و تفسیر های شخصی نویسندگان نسبت به آنچه حقایقی که میخواهند در نوشته های خویش از آن حرف بزنند فربه تر به نظر میرسد.

نوشتن در مورد مسعود هم آسان است و هم دشوار، آسان به خاطر صفا، سادگی، صداقت، بی آلایشی، پاکی، نجابت، فروتنی، تواضع، جوانمردی و فتوت او؛ و دشوار به خاطر گشودن راز و رمزی که انسانی را توفیق و توانایی میبخشد تا در برابر قدرت های شیطانی زمان، در برابر همه توطیه های قرن، در برابر همه پیمان شکنی ها، دورنگی ها، دورویی ها، در برابر همه شداید، مشکلات و ناملایمات به تنهایی دست و پنجه نرم نموده، مایوس نشود و خستگی را نشناسد. گشودن این معما و دست یافتن به این راز میتوانست توسط خود مسعود شهید آسان گردد. ولی این همه به حیث رمزی نهفته و رازی نگفته باقی ماند.

تنوع دیدگاه‌ها در پیوند با شخصیت، اندیشه و باورهای شهید مسعود، از مقدمه چاپ نخست کتاب شروع میشود که نویسنده واژه‌های «قطع و یقین» را در پیوند با مسلمانی، مجاهدت، تعهد و رسالت‌مندی شهید مسعود به کار میبرد، مرحوم عبدالاحمد جاوید، احمد شاه مسعود را «مظهر پیوستگی ملی و علم بردار آیین ناب محمدی» و همزمان در ردیف کسانی مانند فرانکو و ماندیلا به حساب می‌آورد، استاد سیاف، با ترسیم سیمای یک مجاهدی که صرفاً برای برپایی نظام اسلامی تلاش میکند تمایل قهرمان ملی کشور به دموکراسی را انکار کرده است، به قول استاد سیاف «من یک بار در صحبت دویه دو که آخرین صحبت تنها به تنهای ما بود از او در یک مورد پرسان کردم، در جواب برآیم

گفت: «من برای کم کردن دشمنی‌ها و حساسیت‌ها یگان موضع تاکتیکی می‌گیرم، لکن هرگز بر سر اسلام و جهاد و هدف معامله نخواهم کرد».

شاید بتوان گفت که واضح‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین تبیین از طرز دید مبارزاتی و باورهای سیاسی – ایدیولوژیک شهید مسعود در مقاله (احمد شاه مسعود: آرمان‌گرای واقع‌بین) نوشته جنرال حسین سعید بازتاب یافته است. زیرا نویسنده در آغاز مقاله از پارتیزان‌ها، مبارزان و رهبران جنبش‌های چپ‌گرای قرن بیستم مانند، ماو تسه دون، چگوارا، هوشی من، فیدل کاسترو و پاتریس لوبومبا و جمال ناصر نام می‌برد و در ادامه تا آنجا که برایش مقدور بوده مسعود را بخشی از روند فکری ایدیولوژیک راست‌گرایی معرفی کرده که سر رشته‌های آن به سید قطب، حسن البنا و مودودی می‌رسد. با اینحال، با رعایت میزان بالایی از احتیاط کوشیده است تا سوگیری‌های ایدیولوژیک را در بیان دیدگاه‌ها و پردازش اطلاعات دست داشته‌اش را به حد اقل ممکن برساند.

آقای فضل‌الرحمان فاضل، در عنوان نوشته‌اش، احمد شاه مسعود را بی‌هیچ ملاحظه‌ی بیگانه‌ستیز خوانده، اما آقای لطیف پدram، با نثر فاخر پارسی دری، نام مسعود را «احیاء کنندۀ حیثیت‌های از دست رفته، غرورهای شکسته، و آرمان‌های برباد رفته ملی ما» دانسته است.

از داکتر خلیل حنانی چند نوشته در این کتاب چاپ شده که در یکی از آن تلاش‌های صلح‌خواهانه احمد شاه مسعود با دسته‌های مختلف مجاهدین بویژه حزب اسلامی حکمتیار را از سال ۱۳۶۰ خورشیدی تا پروسه صلح تاجیکستان و گفتگوهای نمایندگان جبهه

مقاومت با طالبان را فهرست کرده و در نوشته‌ی دیگر زیر عنوان تاوان یک آتش بس، به بررسی پیامدهای آتش بس سال ۱۳۶۱ خورشیدی پرداخته است. عبدالله انس مبارز الجزایری کوشیده است احمد شاه مسعود را همسنگ عبدالله عزام و دیگر مبارزان مسلمان نیمه دوم قرن بیستم معرفی کند. آقای منصور در نوشته‌های جداگانه، کارنامه‌های سیاسی، نظامی و تبلیغاتی شهید مسعود را به معرفی گرفته، نقاط ضعف و قوت زیادی در کارنامه‌های او برجسته کرده، از «اشتباهات قهرمان» نیز یادآوری کرده است.

خانم ژیلای بنی یعقوب، روزنامه‌نگار مشهور ایرانی، در صحبت با کاکا تاج الدین پدر خانم آمر صاحب، جنبه‌هایی از ویژگی‌های شخصیتی آمر صاحب را برجسته کرده که در برخی موارد با تصویر ارایه شده از سوی شماری از نویسندگان این کتاب تناقض دارد و آقای سید اکبر زیوری، اختلافات و تفاوت‌های عمیق فکری احمد شاه مسعود در پیوند با نقش رای مردم و انتخابات در حکومت داری و نقش زنان در جامعه را در مقایسه با دیدگاه‌های متجربانه و دگم‌اندیشانه جریان‌های افراط‌گرا و تندرو مانند طالبان به بررسی گرفته است.

خانم ماری خلیلی ناصری، جایگاه مسعود را در تاریخ جستجو کرده و داکتر جمrad جمشید، او را میراث‌دار خط مبارزاتی و آزادی خواهی ابومسلم خراسانی عنوان کرده است.

داکتر روان فرهادی، به بزرگترین دغدغه‌های احمد شاه مسعود در آخرین روزهای زندگی‌اش راجع به وضعیت جبهات جنگی‌اش پرداخته و خانم لیلا صراحت روشنی، درنگی بر مفهوم قهرمان در بینش اساطیری حوزه تمدنی زبان فارسی داشته، و آقای دلجو حسینی مسعود را داعیه‌دار راستین وحدت ملی در افغانستان معرفی کرده است.

داکتر شمس الحق آرینفرد، مسعود را نماد شکوه و فرآرایی دانسته و آقای نادر خرم، او را آفتاب خاورزمین لقب داده است. بشیر احمد انصاری هم در این کتاب نوشته‌ی دارد با این عنوان که «احمد شاه مسعود: یک پروژه و مرام، نه یک تصویر و نام».

آقای صالح محمد ریگستانی روایت جالب و صمیمانه‌ی از مهارت‌ها و قابلیت‌های مسعود در عرصه نظامی ارایه کرده و نجیب‌الله مهاجر مسعود را نماد آزادی دانسته است. عبدالاحد تارشی، راز قهرمانی مسعود را واشگافی کرده، سید مخدوم رهین با ادبیات حماسی بنام مسعود مرثیه سرایی کرده و عبدالقدیر فطرت و آقای محمد علم ایزدیار رد پای مسعود را در خاطره‌های خودش و دیگران جستجو کرده‌اند.

“رسالت ما بعد از شهادت مسعود”، عنوان نوشته‌ی بی‌از عبدالحی خراسانی است و سوسن مهدی زاده مسعود قهرمان را شخصیت ماندگار در خاطره‌ها توصیف کرده و آقای فاضل سانچاری نیز با نگارش دو متن زیبا نسبت به آمر صاحب ادای دین کرده است. متن سخنرانی حامد کرزی در نخستین کنفرانس مسعود شناسی در سال ۱۳۸۲، نیز در این کتاب نقل شده که او از زبان مسعود گفته است: “مرگ ته حاضریم خو خاوری ترک ته حاضر نه یم” و اکرام اندیشمند در یک مقاله نسبتاً بلند، “عروج فرمانده” را به بحث و بررسی گرفته است.

آقای نسیم فقیری در نوشته‌ی بی‌با عنوان مسعود همان طور که بود، ضرورت داری از دروغ گویی و تفسیرهای من آوردی از شخصیت و کارکرد مسعود و نسبت دادن ویژگی‌های دلخواه خود به مسعود را مطرح کرده است.

خاکستری برآیینۀ تاریخ نوشته‌ی بی‌با ادبیات فاخر فارسی دری و از آقای عزیز آریافرو دو نوشته‌ی دیگر از قلم آقایان واسع لطفی و مصطفی آراین در پیوند با قهرمان ملی کشور آخرین نوشته‌های جلد اول این کتاب اند.

در جلد دوم این کتاب بخش مقاله‌ها، با نوشته‌هایی از آقای عبدالقوی کریمی، قیوم ملکزاد، اسلم خاموش، صدیق چکری، پروفیسور صدیق، آقای مجیب الرحمان رحیمی، عظیم مجاهد، قاضی ودود، صاحب نظر مرادی، محمود صیقل، حضرت شاه فرخاری، عبدالله پیمان، سالار عزیز پور، امین صیقل، توریالی غیاثی و شماری دیگر آمده و سپس در بخش‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم به ترتیب، مصاحبه‌ها، دیدگاه‌های شماری از شخصیت‌های داخلی و خارجی در باره‌ی آمر صاحب، شعرها و مرثیه‌هایی که در وصف و در عزای مسعود نوشته شده، آمده است.

در بخش هفتم دیدگاه‌های هم‌زمان و دوستان نزدیک قهرمان ملی کشور پرسیده شده، در بخش هشتم مسعود از نظر جنرالان شوروی سابق، در بخش نهم روزشمار وقایع یکسال پس از شهادت قهرمان منتشر شده و در دهمین و واپسین بخش کتاب تصاویری از دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌های روزانه‌ی قهرمان ملی کشور به چشم می‌خورد.

در فرجام میتوان گفت که کتاب مسعود؛ شهید راه صلح و آزادی گنجینه‌ی بی‌از معلومات، اطلاعات، دیدگاه‌ها و برداشت‌های نویسندگان، اهل خبره، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران داخلی و خارجی و فرماندهان جهاد و مقاومت در پیوند با احمد شاه مسعود است که میتواند به عنوان مقدمه‌ی بی‌برای فهم ابعاد شخصیت و زندگی مسعود مورد توجه پژوهشگران، مورخین و دانشجویان کشور قرار بگیرد.

در پایان با ملاحظه‌ی متن‌های مندرج در کتاب مسعود؛ شهید راه صلح و آزادی میتوان نتیجه گرفت که شخصیت‌های بزرگی مانند مسعود، با کارنامه‌های عقلانی و سنجش‌های کاربردی و عمل‌گرایانه به ایفای نقش در سیاست و سرنوشت مردم وارد عرصه‌های کار و پیکار میشوند، اما آنچه این نام‌ها را در ذهن تاریخ و در ضمیر آیندگان زنده و ماندگار نگه میدارد، رگه‌های درد، رشته‌های عاطفه و پیوند‌های معنایی‌ای است که در روزگاران سخت و دشوار و در رویدادها و روند‌های پر از آزمون و خطای پیکار برای مرگ و زندگی میان مردم و قهرمانان‌شان ایجاد میشود. با حرمت

تاریخ ۱۴۰۴/۶/۲۲

و من الله التوفیق

تاریخ افغانستان/خراسان را در سده‌ی پسین به دو دوره می‌توان تقسیم کرد؛ سال‌های بدون مسعود و سال‌هایی که احمد شاه مسعود در قید حیات بود و برای مردم و کشورش یک نام و اعتباری در سطح منطقه و جهان کسب کرده بود.

باورم بر این بود، که با گذشت زمان تلخی از دست دادن احمد شاه مسعود رو به کاستی نهد و سرانجام فراموش شود، شاید برای کسانی چنین شده باشد، که ماکدام نظر سنجی و آماری در این باب در دست نداریم، ولی برای من و عده‌ی زیادی دیگر هر روزی که می‌گذرد، فقدان او بیشتر احساس می‌شود و دردش ریشه دارتر و سوزناک‌تر می‌گردد. زمانی می‌بینی، همه سران و رهبران افغانستان/خراسان دهان بیگانه‌ها را می‌نگرند، تا آن‌ها برای شان راه آینده را ترسیم بدارند، نه از شجاعت انسانی خبری است و نه از حب وطنی اثری.

بارزترین تفاوت احمد شاه مسعود رحمه الله علیه با دیگران این است، که او خود تصمیم اتخاذ می‌داشت، و کشورهای دور و نزدیک را آگاه می‌ساخت، زیرا مسعود بدین نکته باور داشت، که هیچ‌کسی از بیرون برای حل معضله پیش قدم نمی‌شود. سنگ اولی را باید خود مردم بدست خود بگذارند، کمر خود را برای کسب آزادی و استقلال کشور ببندند. او معتقد بود، که آزادی و استقلال متاعی نیست، که کسی آن را هدیه دهد، عزت و سر بلندی چیزی نیست که با تگدی‌گری آن را بدست آورد. باید خود اراده کرد، قبول خطر نمود و برای بدست آوردن آن آماده فداکاری و سربازی بود.

